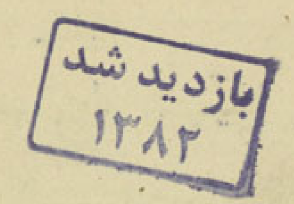
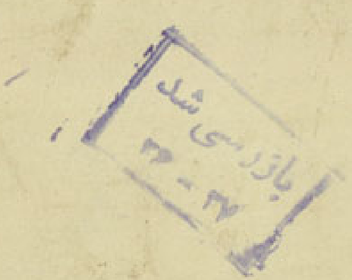
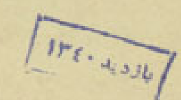
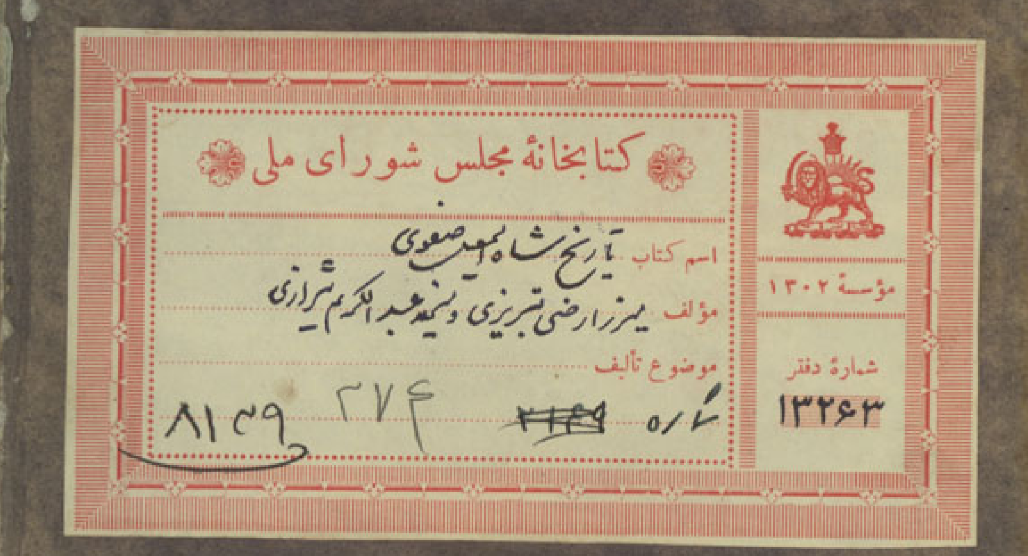






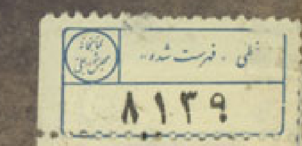


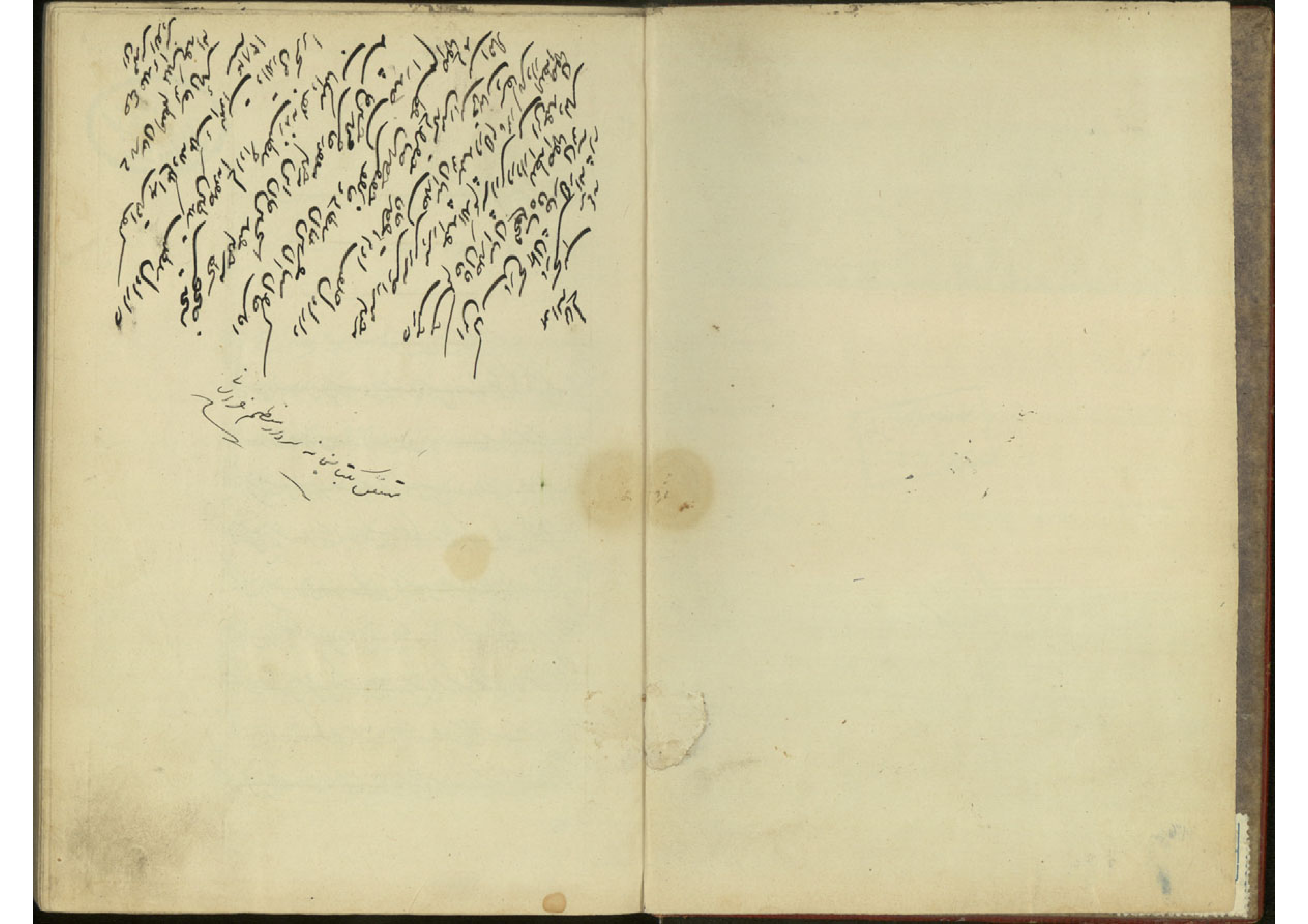

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب: تاریخ شاه اسمعیل صفوی

مؤلف: میرزا رضی تبریزی و سید عبد الکریم شیرازی

موضوع تألیف







بیان احوال شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی

عندلیب خامه در بیان این داستان بدین گونه ترانه سنج و نغمه پرداز میگردد که شاه اسمعیل بهادر از قهر

بلاد و ولایات آزاد و صوفیان صادق الاعتقاد بطریق اختفا داده در دارالارشاد اردبیل چندی در آن

روز بسر برده بسبب بسیار مبرسانید بالاخره محض صلاح اندیش داده ارادهٔ ... (؟) [illegible]

اخلاص رخت عزیمت بجانب لاهیجان کشیده کارکیا میرزا علی والی گیلان مقدمش را گرامی داشته در تربیت

مشکلات و جهان نوازی فروگذاشت ننموده در آن ولایت ... [illegible] عمرش بهفت سال رسیده بود ... [illegible]

لاهیجان بسر برده تا آنکه خبر ... [illegible] احوال ... [illegible] بگوش رسیده ... [illegible]

ولایت آذربایجان ... [illegible] ... [illegible]

و شهریاری در برو از آمد و از گیلان بجانب طارم نهضت فرموده در آن ... [illegible]

بگردش ... [illegible] روانهٔ دارالارشاد اردبیل ... [illegible] در روز ... [illegible]

و خونخواهی پدر و جد علیین از کلبن خاطر همیونش سر زده لوای جلالت را بر افراخت ... [illegible]

بملازمان ... [illegible] بانتقام پدر و جد ... [illegible] سلطنت ... [illegible]

در آن ولایت ... [illegible] رسیده بعد از فتح قلعهٔ باکو ... [illegible] لوای اقبال بجانب آذربایجان ...

در آن ... [illegible] الوند میرزا ... [illegible] در نخجوان ... [illegible]

... [illegible] شاه اسمعیل ... [illegible]

... [illegible] الوند میرزا ... [illegible] در نخجوان ... [illegible]

موکب شاهی وارد دارالسلطنه تبریز ... [illegible] سلطنت ... [illegible] ائمه اثنی عشر ... [illegible]

الملک الاکبر ... [illegible] ائمه معصومین ... [illegible]

... [illegible] الوند میرزا ... [illegible]

بجانب دارالسلام بغداد ... [illegible] شاه اسمعیل ... [illegible] سلطان ... [illegible]

یعقوب ... [illegible] عراق و فارس و کرمان و خوزستان ... [illegible]

... [illegible] شاه اسمعیل احکام مطاعه ... [illegible]

مملکت آذربایجان ... [illegible]

او آن را ساخته مرحله نورد صوب عراق شد روز شنبه غرهٔ رجب و چهارم شنبه ۹۰۸ در محال همدان

تلاقی فریقین و تقارب فئتین اتفاق افتاد آتش حرب مشتعل و روز خرمن سوز جنگ در شد و در حمله اول

شکست بر سپاه ترکمان رسید سلطان مراد چون اقبال را ادبار مقارن و کوکب آمالش را در احتراق

دید عنان از میدان جنگ باز کشیده بسوی شیراز اشتلک نمود و رایات نصرت آیات سلطانی

آن بهار را در روان الوند که توقف داشت باید عیش و نشاط بالف جسته بفراز [illegible] و الغ لشکر بابی بعض

رسید و سلطان مراد در دار الفضل شیراز در فارس طراز جلوس اقامت انداخته به تهیه لشکر و سپاه اشتغال

داشت شاه اسمعیل غنیمه و تدبیر او را بش نهاده خاطر ساخته اب فتح آن را از جانب الکای فارس فلک سا

و سپهر جاس نمود سلطان مراد بمحض وصول خبر تاب مقاومت و مصابرت را در خود ندیده بجانب بغداد

فرار و از آنجا بسوی مصر و شام متواری گشت ... در آن سرزمین بسر برد آخر الامر بخواهش علاء الدوله

ذوالقدر نزد شاه اسمعیل آمد چون ضبط امور مهام فارس بمنشیان آنملک [illegible] اساس جمع نمود عزم [illegible] امیر حسین کیا

حاکم رستمدار و فیروزه کوه محرک لشکرها گشت امیر حسین کیا با مبارزان میدان مجاهدت محاربت

و با مجاهدین مضمار محاربت ... بقلعه استا را الکای شاه اسمعیل لشکر بازار محاصره

قلعه ... بهادران قلعه گشای قزلباش آن حصار گرفتند آزاد در مدت سه چهار روز منجر

و امیر حسین بدست افتاده با اخمود در محبس شاهی بزخم خود عالم فانی را بدرود نمود موکب شاهی از آنجا

متوجه مملکت فارس گشته در محال ابرقو امیر کمال الدین حسین را از جانب سلطان حسین میرزای بایقرا بتهنیت

جلوس والا اردوی سعادت تو شرف ملازمت دریافت شیری را از آنجا بعرض کمترانیده اسمعیل را از مضمون

نامه و حسن نیابت ارسال آن بجانب خراسان نهضت نمود و در دار الملک شیراز نقره ارطانیه حضای را

بتبیع سپاه ایالت درآورده معاودت بصوب عراق نمود و بهار را در ییلاق همدان ... را

در قشلاق خوی بسر برده عزیمت سلوک و رفتار امیر حسام الدین رشتی آئینه خاطر شاهی غبارآلود گو

مذکور ضمیر ساخته و لوای عزیمت بجانب گیلان برافراخت امیر حسام الدین پای آن کوکب همراه

استقبال و امیر نجم رشتی را شفیع جرایم ساخته تقصیراتش بعفو و اغماض مقرون گشت و در اثنا

خبر رسید که سلطان مراد با علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد مرعش بمصاهرت خویش اختصاص یافته

بجانب دیار بکر در شتابه شاه اسمعیل بجزئیات استعداد و در البستان العین ضمیر عنایت ... بسیار

جهانگشایش بصوب دیار بکر انعطاف گرفت در شهور سنه بصره و بسراحت آن ولایت مرض خادم

جبل گشت علاء الدوله ذو القدر جمعی از صعالیک لشکر ترکمان محجر کرده با سپاهی آراسته بجنگ از جای

سپاه قزلباش نهاد در البستان مولالات صفین روی داد و از طرفین شنگامه جنگ گرم گشته لشکر

چون دو لشکر از خضر بهم بخشند آتش جدال بر نشر اشتعال فت در هم آن شد که خورشید پروین در فلک نیز
و شعله آتش از بال و پر ملک برافروختند رود رود خون بهاران فولاد سلب شایعه [illegible] بسر پنجه دلاوری
گره از کار یکدیگر میگشودند بسی جوانان نام آور و جوانان غضنفر فر از طایفه ذوالقدر و طوایف دیگر بری
دیار عدم پا بر گشتند و نیم خسرو فلک چهارم رخ در حجاب اختران اختفا کشید و از شعشعه سیوف صفوف
کواکب بنات النعش وار متفرق ساخت سپاه ذوالقدر تاب مصادمت لشکر قزلباش نیاورده رو بوادی فرار در قوه
نهادند [illegible] قرار بر فرار اختیار [illegible] دیار [illegible] بعضی از قلاع دیار بکر که بتصرف جماعت ذوالقدر
[illegible] قزلباش [illegible] محمد بیک [illegible] شاه اسمعیل [illegible]
امرا آن [illegible] آنجا [illegible] محمد بیک [illegible] موکب شاهی روانه [illegible] شد
چون [illegible] دیار بکر رسید [illegible] بیک نامی در قلعه [illegible] امان [illegible] محمد بیک [illegible]
دخول [illegible] قلعه [illegible] بسرا کرد [illegible] انهار [illegible] بیک را
از استماع آن واقعه [illegible] از [illegible] بتیغ [illegible]
علاء الدوله [illegible] علاء الدوله [illegible] بسرداری قاسم بیک [illegible]
دیار بکر [illegible] محمد بیک [illegible] سپاه منکوب علاء الدوله [illegible] آتش [illegible] سیلاب [illegible]

صحرا را از خس [illegible] آن طایفه [illegible] را با جمعی از سرداران ذوالقدر اسیر [illegible]
و از آنجا [illegible] قلعه دیار بکر تاخت [illegible] دیگر [illegible] حصار [illegible] ابواب [illegible] محال [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ابواب شهر [illegible] بتصرف قزلباش [illegible] علاء الدوله
[illegible] دیار بکر [illegible] استخلاص قلعه از تصرف [illegible] آگاه گشت [illegible]
[illegible] و احمد بیک پسران [illegible] محمد بیک [illegible] خان محمد بیک از دیار بکر بیرون آمده
بر لشکر ذوالقدر [illegible] علاء الدوله رسید [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible] از تصرف دیار بکر [illegible] آن [illegible] جنگ
[illegible] مصر [illegible] سلطان [illegible] مصریان [illegible] سلطان سلیم [illegible]
در آن [illegible] سلطان روم [illegible] سلطان [illegible]
عراق عرب [illegible] سلطان
[illegible] عرب [illegible] بیک نامی از امرای [illegible] سلطان [illegible] علاء الدوله
[illegible] دیار [illegible] سلطان [illegible] عراق عرب
[illegible] شاهی [illegible] روز [illegible] بیک [illegible]

ولایت فرمود اما تیر مراد خطا و نصایح سلطانی بهدف قبول خاطر آن مخذول العاقبة نرسید [illegible]

بر نخلات شاه اسمعیل پادشاه نصرت آیت را ایمان ضمیر بخشیش در آمده تا نیک بخت چرخ [illegible] مواکب منصوره [illegible]

بوفور عدت و شوکت مغرور گشته از مضمون و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده در گذشت با جماعتی از لشکر

[illegible] و [illegible] مجموعا فرود آمده لوای مقاتله برافراخت شاه اسمعیل حسین بیک لله را امیر لشکر کرده بجانب [illegible]

[illegible] تعاقب نمودند عساکر اعلام جلالت [illegible] خبر رسید که حسین بیک به دو منزلی دار السلام بغداد رسیده [illegible]

اگر محروم آن ولایت را به دولت صفویه راغب [illegible] سپاهی [illegible] خان میرزا

و جاری [illegible] سلطان [illegible] پیش گرفت از آنجا سلطان [illegible]

بسعی [illegible] کار نیک [illegible] عزم [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شاه اسمعیل گرفته [illegible] خویش [illegible]

چند روز [illegible] روز جمعه [illegible] مسجد جامع [illegible] خطبه [illegible] ائمه اثنی عشر

بنام شاه دین پرور [illegible] دار السلام [illegible] ارادت [illegible] حسین بیک [illegible]

و کلید شهر [illegible] فتح قلعه [illegible] معروض [illegible] ظفر [illegible]

[illegible] دار السلام [illegible] آن ولایت [illegible] تفویض [illegible]

متوجه

متوجه شوشتر گشت و از بغداد روانه کربلای معلی و نجف اشرف گشته بعد از استسعاد بزیارت روضات عرش

درجات ائمه [illegible] آستانه مقدسه [illegible] با حکومت بعضی از بلاد عرب [illegible] محمد کمونه [illegible] و از آنجا بجانب

[illegible] حسین بیک لله [illegible] حاکم

لرستان فیلی [illegible] بجانب خوزستان نهضت نموده چون حویزه مضرب سرادق جلال

سلطانی [illegible] سلطان فیاض که در آن ولایت [illegible] میرزا [illegible]

مشعشع که قبل از آن [illegible] ولایت [illegible] الغالب [illegible] سلطان

فیاض مزبور [illegible] سپاه [illegible] آتش حرب [illegible]

و خاک [illegible] اعراب [illegible] زمین حویزه از خون کشتگان [illegible]

و غبار میدان [illegible] سلطان فیاض از بیم تیغ غازیان [illegible] قزلباش [illegible]

قرار [illegible] عربستان و حویزه [illegible] دولت صفویه [illegible] حسین بیک

بهرام بیک [illegible] اطاعت [illegible] حاکم [illegible]

و [illegible] حکومت [illegible] تفویض [illegible] بسوی [illegible]

[illegible] بجانب [illegible] فارس [illegible] آغاز

[illegible] کلهای [illegible] بهادران [illegible] فرموده وازانجا [illegible] دار السلطنه تبریز

محرک سپاه ظفر پناه گردیده در دار السلطنه مزبوره بعرض رسید که [illegible] در مملکت شیروان

خودسری برافراخته و ادای باج و خراج را بتعویق انداخته [illegible] سلطنه [illegible] شیروان

نهضت و بعزم [illegible] سپاه انجم دستگاه را [illegible] مشار الیه را از [illegible] شیروان

[illegible] قلعه [illegible] حصین [illegible] شاه اسمعیل [illegible]

ولایت [illegible] تفویض و بدار السلطنه تبریز معاودت نمود

در روضة الصفویه مسطور است که چون [illegible] کشورخدا و جهانگشا شاه اسمعیل [illegible]

در افواه سلاطین آفاق و خواقین علی الاطلاق از بیم سطوت و شوکت آن شهریار [illegible]

اسلوب [illegible] اخلاص [illegible] تحف و هدایا [illegible]

بدربار معدلت [illegible] خصوص پادشاه [illegible] سلطان حسین میرزای بایقرا

[illegible] مملکت خراسان [illegible] و خوارزم و بدخشان [illegible]

[illegible] سلاطین اظهار اختصاص و اتحاد [illegible] شاه اسمعیل [illegible]

مصرعه

[illegible] و احترام [illegible] لازم شمرده و بدان جهت طریق تصرف ملک [illegible]

[illegible] تا اینکه خبر رسید که آن پادشاه [illegible]

[illegible] انتقال نمود و بعلت [illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا

[illegible] شاه [illegible] خان [illegible]

خان [illegible] سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابوسعید [illegible] ماوراء النهر

[illegible] سلطنت [illegible] اختلال [illegible] پادشاه [illegible]

خراسان [illegible] بر ایشان ظفر یافته [illegible]

عراق [illegible] تصرف ملک او [illegible]

[illegible] شاه اسمعیل [illegible] محبت [illegible] مشار الیه [illegible]

[illegible] پیغام [illegible] دار السلطنه [illegible]

[illegible] ملاقات [illegible] شاه اسمعیل [illegible]

[illegible] و البشر [illegible] آن [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

غازیان ظفر شعار باطراف و جوانب ترکستان فوج فوج در حرکت بر رکاب ظفر انتساب پیوسته و برگزیده
بفراخور حال از غنایم آن ناحیه بهره‌مند و از خزانه پادشاه باسباب قرب درجات
مقبلت سربلند گشتند چون اول فصل بهار و اوان سرسبزی باغ و گلزار و خضارت اشجار و گلهای [illegible]
باغبان قوه نامیه گلهای رنگارنگ لاله و ارغوان در کنار جویبار آن گشت رایات ظفر اعلام از [illegible]
بصوب خراسان در اهتزاز آمده و آوای زرین نای و غریو رویین درای خسروی زلزله در چرخ [illegible] انداخت
چون خبر توجه موکب شاهی بحدود خراسان رسید امرای اوزبک تاب مقاومت نیاورده [illegible]
خویش را اختیار نموده عنان انهزام [illegible] بسوی هرات گشتند موکب شاهی کوچ بر کوچ در حرکت بود
تا اینکه ضریح مشهد مقدس رضوی خیام جلالت انتظام گشت شیبک خان [illegible] از دلیران سپاه نصرت
شمول قزلباش با خبر و مخبر گردید [illegible] گشته میرزا جانی بوقای قوم خود را در قلعه هرات گذاشت
و خود لوای عزیمت مرو شاهجان بر افراشت میرزا جانی بوقا نیز از حرکت شیبک خان مطلع [illegible] را
در توقف هرات مصلحت ندیده از عقب او روانه مرو گردید و شاه اسمعیل بعد از اقامه زیارت و طواف روضه [illegible]
مطاف رضویه علیه الاف التحیه و الثنا و از روح پرفتوح آنحضرت استمداد از مشهد مقدس شاه [illegible]
بعزم ولایت مرو شاهجان نهضت [illegible] خیمه [illegible] نگارگون سپهر [illegible] دلیران صولت انتساب [illegible]

نصرت شعار بمزاحمت او از عقب مرحله نوردی صوب مقصود گشت چون قراولان سپاه بحوالی مرو رسیده
میرزا جانی بوقا از قلعه مرو بیرون نهاد و بدست دلاوران اقبال مجال گریز نیافته با جمعی از تابعانش
از یکدیگر گسیخته بسوی قلعه گریخت و دلاوران [illegible] علم نصرت [illegible] از افق [illegible] طالع [illegible]
رایات ظفر آیات چون جرم خورشید [illegible] در قبه سپهر [illegible] شیبک خان ناچار [illegible] حصار
مرو [illegible] بقلعه داری مشغول شد چون چند روز از ایام محاصره گذشت شاه اسمعیل [illegible] خویش را
[illegible] پیدا [illegible] از قلعه [illegible] اندکی [illegible]
تا [illegible] شیبک خان مرقوم [illegible] عراق و آذربایجان [illegible]
و طریق نقض عهد [illegible] خلف [illegible] الکنون بعضی [illegible] مملکت عراق
[illegible] ضعف
[illegible] شیبک خان [illegible] حرکت [illegible]
لشکر قزلباش [illegible] لشکر خسرو [illegible]
و بتعاقب روانه شده امیر خان موصلو [illegible] لشکر قزلباش [illegible]
شاه اسمعیل [illegible] سپاه ظفر شمول [illegible] شیبک خان [illegible]

آن فوج را از عجز و انکسار لشکر جلادت شعار محمول داشته دلیرانه بر ترتیب نظم و نسق مشغول گشته در محمود آباد مرو صف
جنگ از طرفین بسته و از جانبین در گیر و دار شده چون سنگ آمدند و هر یک عقاب وار در هوای جانستانی
بپرواز آمدند و شاهین سان در سینه دلاوران مخلب چنگال بانداختند و خون دلاوران را بخاک معرکه فرو
بیامیختند و از هجوم شمشیر آبدار آتش از دلهای صفدران کارزار بر انگیختند از بارادمی دلیران آهن
پوش روی صحرا چون چهره دریای موج خیز چین چین شده و از صدای اسلحه و صهیل تکاوران فغان و غلغله
رویین درای و فریاد آهنین کوس گوش فلک پر خروش گرد از غبار معرکه ... [illegible]
خور گذر گنبد که ناگاه نخجه آلت علا نقیه قزلباش در صحن صحرا ارتسام نسیم کرم خداوند رحیم
نموده هاتف غیبی ندای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داد و سروش لاریبی آوای و ینصرک الله نصرا عزیزا
بسمع مجاهدین دین مبین رسانید علم جلالت شیبک خان چون بخت سرنگون گشته ناچار از روی
فرار بکوچه هزیمت نهاده شیبک خان با جمعی از خواص منهزم و زنگ خود را به درون محوطه که ...
شدن نرسانید از اتفاقات آن که در آن محوطه کوچ عنبر بعضی از سواران بسیاری
سراسیمه در آن ریختند که از انبوهی شیبک خان بعد از جزا آقا ملی از غازیان قزلباش او را از
گشتگان بیرون کشیده سرش از تن جدا ساخت و آورده به رسم پیشکش در پای اقبال شاه اسمعیل انداخت

او زیر

او زیر بار کی نزد آمدست چنین پیکر گزاری بریده بهر عضوی از اعضای او را بطرفی از ممالک فرستاده
سر با سرانجامش را از پوست بیرون آورده و امر کرده با طلا گرفته جام شراب ساختند و می ریخته فرا
در مجلس خاص مونس در آن ریخته بدور در آمد ساختند در آن وقت خواجه کمال الدین در نزد شیبک خان
را غازیان گرفته بحضور آوردند و به پایه سریر سلطنت در صف گرفتارانش بازداشته شاه اسمعیل
گفت خواجه این سر پالتینه که در دست خواجه عرض نمود سبحان الله صاحب این سر
در هنگام حیاتش سر در دست چه نمی توانست و شیوه گیتی است پادشاه را از آن نکته خوشش آمد و خواجه
مولانا نظر عطوفت و مرحمت فرموده بزلال احسان آتش مغز آسا چون اکاروسم را زنده و شادمانی
دولت شاهی شد خلاف مسرور زنده همیشه نیک و درست شد شیبک خان شاه اسمعیل امر فرمود
تا یک دست او را بجانب زندان بعجه در دامن او انداختند کفت که تو با این شیبک خان زنده
دست او را بدامن تو رسانیدیم اکار شیم را از هول اینواقعه بر اسپ کلاه در دلبستگی نمودند بجهان در او
از عالم درگذشت خلاصه در جمیع ولایات خراسان خطبه بنام نامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خوانده شد
و وجوه سکه هم هر دو بنام نامی شاه اسمعیل زیب و زینت گرفت و کفار جیحون ضمیمه ولایات محروسه او گشت
قصد ترکستان را در قلعه سمرقند لبریز و سلاطین نژاد که از طرف سمرقند و جگرخوار بروی بابر نام

معدلت آثار بنهایه تحف و هدایای لایقه از پیشگاه سلطنت گذرانیده از جمله سلطان اویس میرزا
مشهور بخان میرزا سبط ابوسعید میرزای گورکان از بدخشان آمده بشرف آستان بوسی فایز گردید و بایالت
حصار شادمان و بدخشان سرافراز گردیده رخصت انصراف حاصل نمود بعد از آن [illegible] ظهیرالدین محمد بابر
میرزا بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید گورکان از کابل ایلچیان بخدمت فرستاده اظهار یکجهتی و اخلاص
نمود چون [illegible] بعزم تسخیر ماوراءالنهر
جلو گرفت بعد از آنکه عرصه سمرقند ظفریاب مضرب سرادقات زرین قباب گردید تیمور سلطان و
شیبک خان و عبداله خان و [illegible] جانیبک سلطان و سایر خوانین ماوراءالنهر که [illegible]
ساز و بکنار رود جیحون آمده هریک [illegible]
که اگر مواکب سلطنت ازین طرف آب [illegible] مادام العمر سر از جاده اطاعت بیرون نگذاریم
و منهج رضای اولیای دولت شاهی را [illegible]
ماوراءالنهر [illegible] عراق [illegible] امرای
اوزبک بعهد خویش [illegible] از جاده [illegible] بیرون نهاده دست تاراج [illegible]
[illegible] میرزای گورکان [illegible]

حسن بیگ

[illegible] ماوراءالنهر تصرف نماید [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible] مقرون [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
و سلاطین اوزبک اتفاق [illegible] حصار [illegible] را متصرف گردیده [illegible] شاه اسمعیل
[illegible] سمرقند و بخارا سکه و خطبه
بنام نامی شاه اسمعیل [illegible] احمد سلطان صوفی اوغلی و شاهرخ سلطان
افشار با جمعی از بهادران معارک [illegible] میرزا [illegible]
قزلباش [illegible] سمرقند [illegible] سلاطین اوزبک از اجتماع [illegible]
[illegible] غرجستان [illegible] سمرقند [illegible]
را بالقاب [illegible] حصار [illegible] سلطان اویس
مشهور بخان میرزا [illegible] ماوراءالنهر حکام [illegible] تعیین و امرای قزلباش را
انعامات [illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] امیر نجم [illegible]

در قم از نقاب بزم حضور شاه اسمعیل معروض داشت که میرزا بابر را اغوا و در سخن باغ الله فرخنده خاتون

از کار او احوالش رسیده و رشته مخالفت تابیده و نهال ثمر خلاف را آب شاه اسمعیل امیر نجم ثانی را

که وکیل دولت و کفیل سلطنت بود بر وفق [illegible] الیه با توجه لشکر بهرام قدر دلالت و راه انهار تیمور...

جمعی از امرای عظام مثل سید محمد کمونه و [illegible] خان و تیمور سلطان اوزبک و [illegible] احمد سلطان صوفی

اوغلی و شاهرخ سلطان افشار از رکاب با میرزا [illegible] عنان لشکر [illegible] قلعه [illegible] و راه ماوراءالنهر

کابر میرزا از [illegible] محاربه عظیم [illegible] ساخته و علم جلالت [illegible] و راه النهر [illegible]

جمع امیر نجم [illegible] آگاهی [illegible] دارالسلطنه [illegible] بیرام بیگ قرامانلو

و از جانب شاه اسمعیل [illegible] استقبال و [illegible] میرزا

امیر نجم از [illegible] امیر [illegible] حصار [illegible] میرزا بابر را

و [illegible] شاه اسمعیل [illegible] معسکر نصرت [illegible] لشکر [illegible]

افزون از [illegible] میرزا [illegible] امیر نجم [illegible] آن [illegible]

[illegible] امیر [illegible] لشکر [illegible] حصار [illegible] سلطان

حاکم [illegible] امیر [illegible] با نامه [illegible] از قلعه [illegible] آمده

آن [illegible] عهد [illegible] بر روز [illegible] و [illegible] خالص و از آنجا کوس

[illegible] آن [illegible] میرزا حاکم آنجا [illegible] حصار [illegible] اراکی

قلعه [illegible] امیر نجم [illegible] افتاد [illegible] حصار [illegible] گرفته

و [illegible] آن [illegible] حصار [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] حصار [illegible] و [illegible] دانه

سالار [illegible] و [illegible] بیگم

[illegible] آن امیر [illegible] میر محمد

[illegible] و [illegible] را

از [illegible] سالار [illegible] آن [illegible]

[illegible] سالار [illegible] عامی

و [illegible] مسموع [illegible] ساختند

بالای [illegible] مسجد [illegible] سالار [illegible]

[illegible] آن امیر [illegible] عالم [illegible] بیک

سلطان بهبود افتاد و در دو فرسخی بخارا با نهبهای منهیان معلوم شد که عبید سلطان و کپک خان

و ابوسعید سلطان پسر کوچم خان از بهر دفع لشکری که از بخارا به مدد عبیدخان و جانی بیگ سلطان می‌رسند

بتعجیل تمام اضطراب افتاد و نجم ثانی خیال ساز در برابر افتاد که بیرام بیگ قرامانلو چون ملاحظه آثار بیرون

تا توانست کرد در میان ایشان آمده بود پس او را با بیرام بیگ گذاشته و جنود نهال حصن بری قزلباش از بهر

و خاک قزلباش از خوف گریخت و خصم بر ایشان دلیر شد و در سر ایشان تیمور سلطان و ابوسعید

سلطان از انجا از سبب خود لشکر مطلع که خبر خود را التعلیق به دلالت کنند جهت منصور آن سردار محصور

رسیدند امیر نجم بر خلاف حلال سازند و رب از خوف جبر لام که جهت سلطان انگار کعبت آمد

و غازیان ظفر شعار دیوار قلعه کمال الدین محمد را به طرف اولای بعد از احوال طایفه و بیگ عارف

معروض آن دار قلعه خبر سپاه و دیگر آلات رزم و بیکار موجب مصلحت خاصه را امیر زاده

از سیاب الطرف و قرشی معاودت فرمایند بهادر را زیاده نصب خان اقدار با جمیع سپاه یان یا بان

رسید خبر قلعه شیبان نقصان بدین طریق مذهب کس گردد گفت که اگر عزم رزم نمایم دشمن

حال ضعف سپاه قزلباش بهم قوی که در آن اثنا با میرزا از خاندان مجلس امیر را هم دار نصب قلعه

کمال الدین محمود را به آن شکست امیر نجم در ظاهر آن قصبه بر همه نهاد و روز دیگر با لشکری فرود آن از نجم

و اختر در برابر قلعه صف جنگ ساخت و در خلال آن حال عبید خان و جانی بیگ سلطان با جمعی از

لشکر بسیار آنجا رسیده بود و آتش آن نزاع و قتال و مبارزت گشتند بیرام بیگ قرامانلو جلادت بسیار

ساخت و جان گرامی بضرب تیری بعد از انداز قضا باخت امرای قزلباش بار جلادت و نجم

با اعجاب و غروری که داشتند او را کشته و علم فرار بسوی خراسان افراشتند امیر نجم

را که خود ندیده با میرزا با جمعیت خویش و خاص برغم و ترس بالا حصار بالای آن گرفت

جنس بیگ الله داده بیگ صفوی و امیر غیاث الدین محمد با او از ملازم بحرب خارج معرکه خود را گرفتند

گشته ما حبیبای طریق سپاهیان که خبر و ربع ... شهر را بسوی خود کشی حصار جزیره داران

رای آن امیر خریده و جمع از خوف و ناموس از روی استیلا از غیبت ... جهان جهان سلطان

جاه و را امیر احمد بود و با نخست ایالت و امارت احسان و مکارم کرم و جنگ در این حالت

نوع ها بلند بخت بلند طالع از اسباب سروری و جمهوری فراهم آمده و از غرور قبضه بود کار گرفته

سلطنت و از جمله خیاستان خبر با بار رسید و به علو رتبت و جاه و حشم و خیل بزرگ حدود ماوراءالنهر وارد گردید

در اسباب جلال از دو عرصه کسی بر او افزون نبود هر شهر از شهر و دیار مازندران کشیده تا به سرحد عراق

ملک سلطانی نبرد و به تمرد معروف گشته در حفظ قوانین سروری و رسم آیین جهانداری سر دراز داده

عنقریب جوش بمکه از شهر ایران عصر برجیس جنب در چهار ... کامل صاحب ... خوار کعبه

در ... عزم ترکستان ... جمیع ... آب ... سلطنت ... گوش ... سفند

سلطان ... ده ... بعضی ... مصرف ... یک نفر طعام ... مستغنی

... طلا و نقره ... بمجلس ... مسرور ... عطا ... جزیره ... داده

طریق ... دولت روز ... [illegible] ... برق ... فراوان ... عزیز

روزگار ... ملک ... اندوخته ... غرور ... صفت ... مجتمع آمده ...

حلم ... النفس ... رفته رفته ... عزیز ... وفا

و غریب ... لطف عظیم ... گشت ... اقبال ... خیرخواهی

... فلک ... منصب ... چنانچه ... اسلام ... و ...

... خلاصه کلام ... سلاطین اوزبک ... ظفر ... اسباب

دلالت ... لشکر ... عزم تسخیر خراسان ... سلطان ... کیلان

از جیحون عبور ... هرات ... رسیدند ... پیش ...

با جمعی ... رسیده ... قلعه

عبیدخان و جانی بیک سلطان ... مخالف ... سوم محرم سال نهصد و نود ... دولت را

بجانب ... آمده ... اتفاقات ... عراق ... آفاق ... عازم خراسان ... گرد

کرد ... خبر ... سلاطین اوزبک از جانب هرات ... عازم خراسان

... آن بهار ... ییلاق ... رسیده ... پیشکش

خبر ... توجه بطرف اصفهان نمود

ذکر محاربه لشکر منصور با سپاه اوزبک

... عبیدخان و جانی بیک سلطان از ظاهر هرات ... رایات

عزم بجانب ... سلطان ... بدیع الزمان

... باتفاق ... مشهد مقدس ... ایام ...

... در هرات ... احمد ... مصلحت ...

... عراق ... طایفه اوزبک ... جمعی ... را

... خراسان ... ترکمان

اوزبک ... عازم ... خراسان ... وارد

وارد دار السلطنه اصفهان با لشکری چون مور و ملخ تیغ شرربار زن طوفان بلا سپاه ایزدی کین ستان

انتقام بیگناهان سینه‌ریش بر منجاریه عزم خراسان فرمودند چون کاکپوس محمد زمان خان با

بحر خروش که حلیف سلطان فخر الدین حاکم شهر از لباس سپاهی ظفر طراز به برانداز بصوب مشهد

مقدس مأمور نمودند چون عسکر آن بلده طیبه را لشکرگاه اسبان تازی سپاه چاپار شد

عبید خان مجال اقامت نیافت و عنان عزیمت بجانب بخارا تافت و بموجب سلطان ظفر نگار در

انگیز نهضت سمرقند گشت بعد از فرار او از امرای ابو القاسم نخجی جون با نجیب طالع علی نمود

و با سپاه سالار از مردم عبید بیابان سپاه سروری بخطه دلپذیر زرنگار در عزم رزم نهاده در کوچه عرصهای

هرات سیصد نفر از جنود خویش را با لشکر ظفر نگار آستانه سلطان روانه داشته خود روی

فرار بجانب غرجستان نهاده جون اخبار مسرت آثار به یکه تاز رکاب همایون ظفر التیام

مالک رقاب کشور گشای شاهنشاه ... و از آنجا بجانب عبید نهضت فرموده چون الالا آنولایت

به تیغ ظفر نیغ از بیک جمعی از غازیان را که از معرکه نجم تا با فرار و مدتی تا در سینه نمود

رنج و آزار بسیار با یشان رسید حکم همایون بقتل عام انجامیده و جمیع العاقبه عزم تعاقب ولایت

انجام قتل عام اعلام بصوب الکای هرات که عرصه رشک از چمن فردوس جاوید بود نهضت نمود

تعیین قتل عام

حکومت منجرا به ابو سلطان عثمان شاه بیک بیک فرار ایشان گرفتار ایالت قندهار در شهر سنه اثنی عشر و تسعمائه

بعد از فراغ از نهب و غارت مدبر خسرو ی معاودت نمودند چون کلش خراسان از خار وجود خصمان

پیراسته گشت شاه اسمعیل الایاله هرات را بایالت حاکم نمود مفوض و عطف عنان سمند جلالت

بطرف اصفهان فرمود و در آن محروسه جنت نشان روز چهارشنبه بیست و نهم شهر رجب

سال نهصد و نوزده در قریه بابل آرام علی اسد الله انجه بهادر ... ساعت آشنا و نبیه اتصال بحکم الله

از برج عزت و جلال اختری طلوع و از درج سعادت و اقبال گوهری ظهور نموده از عهد صبی

نسیم صبا بشارت از ریاض محاسن پیرامون او میوزید و از مطلع غرور لایحه بر جنات لوامع گرایش مبینه

فی المهد ینطق عن سعادته ضیاء از النجابة ساطع البرهان چنین در پیشانی تو آنچه صورتگر

سرمست است از بهر تاج او نگاه از مولود مسعود بزرگ گوچک و شاه را لوارای جلالت ارض مقصود

او هام و افکار از انجیل افهام رایات ارتیاح از آنجمن ابتهاج بر سبب کرفت و شوق افلاح از گلشن

ارتیاح و زیبایی کام از رسوم القاب عزت و انبساط بر روی جهان گشاد و امرای عظام و عقلای

دیگر بر رسم نثار ایثار جواهر بر سر ... نمودند و نامش طهماسب میرزا قرار

ذکر محاربه شاه دین پناه با سلطان سلیم خواندکار روم در چالدران

در واقعات امیر تیمور گورکان نگاشته خامه بیان مفصل مسطور شده و بعد از فوت یلدرم بایزید سلطنت ملک به
اورخان بن عثمان بیک سلطنت روم و دارائی آن مرز و بوم به پسرش موسی چلبی مفوض شد
محمد بن [illegible] سلطنت بدو رسید و چون او در بلاد [illegible] کالنش جذب [illegible] انکروی [illegible] خلف سعید
علم [illegible] رفته رفته صورت [illegible] آنگاه سلطان [illegible] بن کرشجی [illegible] بر زد
نقش [illegible] و بر تخت فرمانروائی روم نشست و سی سال عمر [illegible] سلطنت از [illegible]
وانصر [illegible] از [illegible] بحیطه تصرف در آمد و با سلطان مصر مصالحه نموده [illegible] مصر [illegible] الغرض را
جامه [illegible] و بعد از وی پسرش سلطان محمد فاتح سریر آرای ملک بود و استنبول را که القسطنطنیه شهر است
از تصرف فرنگ بر آورد و آن را [illegible] دار السلطنه [illegible] ساخت [illegible] سال
[illegible] پادشاهی کرده [illegible] سلطان بایزید [illegible] و سی و دو سال [illegible] کرده
و بعد از [illegible] سلطان سلیم پسرش [illegible] او [illegible] ملک [illegible] ساخت و علم جلادت [illegible]
در [illegible] روم [illegible] و در سال نهصد و نوزده [illegible] ملک آذربایجان [illegible]
[illegible] و نوبهار [illegible] در [illegible]
از [illegible] شاه اسمعیل [illegible] سلطان سلیم [illegible] اقتدار

کرانکله

وعرایضه

و غول [illegible] بر دوختنامه و پیام گزرانیدند آنحضرت در جواب [illegible] که اگر [illegible] جنگ و جهانی
گیر و دار است [illegible] و شیعه [illegible] در هر جا اتفاق ملاقات افتد آنچه در [illegible]
نظر [illegible] رسید و در [illegible] و انجام [illegible] و در [illegible] انصراف [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] باز [illegible] طلبیده [illegible] باطراف [illegible]
[illegible] و [illegible] باز [illegible] در اوائل رجب المرجب سال مذکور در موضع چالدران
[illegible] مضرب خیام [illegible] نام [illegible] سلطان سلیم [illegible] رسیده و حصار [illegible]
در زنجیر [illegible] کشیده [illegible] آشوب [illegible] صف [illegible]
[illegible] میمنه و میسره [illegible] عظام و [illegible] عسکران [illegible] خاقان [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] از [illegible] کر [illegible]
[illegible] روم [illegible] بهادران [illegible]
[illegible] خصم [illegible]
[illegible]
[illegible] جنگ [illegible] روم

از دو جانب [illegible] به رزم خرم [illegible] شاه [illegible] خورشید [illegible] چون صفوف از جانبین

[illegible] آمد دلاوران [illegible] جنگ [illegible] آگاه گشتند [illegible] شاه جمجاه اسمعیل [illegible]

سپاه همراه نبود از جمعیت [illegible] لشکر روم [illegible] قزلباش [illegible] سلطان سلیم فرستاد

پیغام داد که [illegible] تیغ بران و سنان جان ستان [illegible] سلیم [illegible] سپاه بر

و در روز جنگ [illegible] هنگام [illegible] نام [illegible] آتش [illegible]

و بر بسیاری توپ و تفنگ [illegible] مبارزت [illegible] غیرت [illegible] سلطان

سلیم رسید [illegible] توپ و تفنگ [illegible] تیغ و خنجر آبدار

مبارزت [illegible] بعد از انعقاد عهد و پیمان غازیان شیر حمله [illegible] کمین [illegible] ناوک دلدوز [illegible]

جان ستان [illegible] شمشیر [illegible] صمصام مصری [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] خار [illegible] تیغهای [illegible] تیغ و سنانهای

جان ستان و کمندهای [illegible] رزم [illegible]

[illegible] عسکر روم [illegible] قلزم [illegible] آمدند از هجوم [illegible]

فلک [illegible]

[illegible]

در گوش شد علمهای الوان [illegible] دلیران [illegible]

و تیغهای [illegible] ابروی [illegible] سنان و خنجرهای مصری [illegible]

[illegible] سپاه روم [illegible] میدان [illegible] دلاوران قزلباش را

[illegible] شاه [illegible] قلب سپاه [illegible] نظاره آن [illegible]

مانند شیر [illegible] خشمگین [illegible] رومی لعین [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

سلطان سلیم رسید [illegible] میدان [illegible] صاحب ذوالفقار

[illegible] لشکر ظفر [illegible] سپاه [illegible] روم [illegible]

و میان [illegible] روم [illegible] میدان [illegible] دلاوری [illegible]

قزلباش [illegible] دلیران [illegible] سلطان

سلیم رسید [illegible] سپاه روم [illegible]

در گذشت اگر سلطان [illegible] پادشاه [illegible]

ریزنده‌اند و توپچیان تفنگچی بسلام برآمدند غرش توپ و تفنگ نعره‌ی یکبار صد ساله‌ای تا گوش توپ
و تفنگ رسید گویی در آمد قیامت خفته را بیدار ساختند و از سحاب توپ و ابر تفنگ بصاعقه ریزی
و شراره ریزی آغاز نهادند و سنگ اجل ثمر و چون ضرب ... لشکر ظفر شعار میمنه عسکر روم را از جای کندند
بقلب ریزنده و بوته آتش گلوله بر زمین آمدند چون فیل ... لشکر شاه اسمعیل در قلب قیصر خاک ... ریخته
سکنی و چشم تیغ رخ بست سپهبدان را تیغ نقش شد خاک تخت شعله خشن زبانه بکره اثیر کشیده چمن
نهنگ دل شکاف و پلنگ که قاف روی آن لجه گرفتند و سیلاب بر دلاور آتش اعظم میدان ... صف
نهاد و شمشیر هلال پیکر ایام بر باد داده ... لشکر را به نعمای ... از زرها ... به دلاوران ... زر نثار افشاندند
تیغ هلال آیت چون آفتاب بمغرب هر مغفری غروب نمود و از مطلع سینه طالع گشت ... سر
شهاب ... بهر جمعی ... سپهبدان مخالف ... آبی ... طالع ... خاقان ظفر قرین
و لباس آن خسرو حق ... آفتاب تیغ دولت سر گرم خونریزی ... بنیان خود را
قبالهٔ دوران ... جلال ... بهر طرف رخش ... ساختند و وجود دیار ... ارزنگ
عزم ملک ... آمده ... شاه اسمعیل ... خود را ... ریزند ... بجوار ...
بضرب تبرزین ... گلوله ... دیدند ... قزلباش ... رومی خود را

برفراز تاکه سر زرفشان بسیون بود ریزنده و بضرب آتشباری بنیان ثبات و قرار بهادران
قزلباش را متزلزل و متلاشی ساختند چون سپهر ماه افسر خورشید افسرش دید معارضه بازوی دشمن
دور افکنی عنان رخش بالای سر ارسلان سپهدار از سر پر عطف کرده در عرض ساعتی بچهار خواجه رسید
سمند ضمیر او را چند تا نیز ... و جان گشت حاجب بار گاه جهانداری قزلباش زرهها غنیمت داده است
بیاری ... نعیم خزان ... نسیم ... از ... جهش
توسن ... خلاصه ... از جان ... ضمیر ... خضر ... جلو
جلوگاه ... آن سرو ... روحیان که ... خورشید
کلاه ... نعل ... میرزا ... پادشاه دین پرور ... قیصر ... قصر ... تخت
کرده ... پادشاه ... از ... حکم ... بعد ... روم ... پیاه
لشکر ... معاودت کرده ... کیسه ... بار
رزو ... قزلباش ... سلیمان ... یها
لذت ... سلطان سلیم تبریز آمده ... جحش و ... در
نماز ... خطبه ... پادشاه ... السلطان

السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان رومیان [illegible] خطبه [illegible]
سلطان سلیم که از آنجا [illegible] بوی [illegible] و هشت روز در تبریز توقف مصلحت خویش ندانسته از آن
بر در زنگ [illegible] معاودت نموده بوم روم نمود شاه دین پرور نیز از [illegible] بدار السلطنه تبریز
سمند عزم را گرم ساخت [illegible] خیر [illegible] و به الطاف و اعطاف بر مفارق [illegible] آذربایجان

ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان بشاهزاده طهماسب میرزا

بعد از آنکه خاک تبریز از غبار سم [illegible] لشکر [illegible] شاه اسمعیل [illegible] بانتظام امور
مملکت پرداخت و هر یک از غلامان آستان [illegible] بمناصب بلند ارجمند گردیده بود از
[illegible] مملکت خراسان شورش عظیم روی داد و [illegible] سلطان [illegible] حاکم ولایت بلخ
[illegible] خصوص [illegible] از اختلال اوضاع خراسان [illegible]
محمدزمان میرزا [illegible] بطرف غرجستان [illegible] و زینل بیک [illegible] حاکم آنجا معترض [illegible]
[illegible] بتفصیل [illegible] محمدزمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان
حسین میرزا [illegible] سعادت [illegible] لشکر
بضرب [illegible] محمدزمان میرزا [illegible] جمعی [illegible] جمع

متوجه دار المؤمنین استرآباد گردید [illegible] حاکم آن ولایت [illegible] خبر [illegible]
لشکر [illegible] توقف [illegible] و [illegible] محمدزمان میرزا [illegible]
[illegible] خطه [illegible] نظم [illegible] کردید [illegible] سلطان
حاکم استرآباد [illegible] لشکر [illegible] رسیده [illegible] دارالسلطنه هرات
و [illegible] با میرزا [illegible] چون [illegible] اختلال اوضاع خراسان [illegible] رسید که
[illegible] سلطنت و اختر برج عظمت طهماسب میرزا [illegible] السلطنه خراسان [illegible]
امیر [illegible] امیرخان [illegible] که از جمله امرای عظام [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] در آن [illegible] بطالع مسعود [illegible] جلالت [illegible]
دار السلطنه [illegible] شاهزاده والا [illegible] گردید [illegible]
آن ولایت [illegible] استقبال [illegible] جلوس [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] لحظه [illegible] غلا [illegible] و [illegible] کرد

بیان شورش [illegible] محمدزمان میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

قبل از این نگاشته خامه [illegible] شده محمدزمان میرزا [illegible] بامر [illegible]

نهصد و بیست و دو در رسید تغاق امیرزاده شاه متوجه تسخیر نیم کهید فراز قصبه باخرز شد
در دور حصار نزول نمود امیر محمد بهار لو ملازم ابو سلطان رو طلوکه از جانب سلطان حسین میرزا
آنجا قیام داشت باستحکام حصار پرداخته اسباب قلعه داری را فراهم آورد چون مدتی محاصره امتداد
یافت بعضی از قلعگیان از روی تابعیت میرزا در دروازه گشودند و شهر را تسلیم نمودند امیر محمد رو طلو
فرار کرده عهد و پیمان از امان خواسته بیرون آمد در سلک متابعین میرزا انتظام یافت امیرزاده
شاه حکومت آنجا را به برادر خود قوام بیگ ارزانی داشت بدین واسطه غباری از دوری بر خاطر
ضمیر میرزا نشست به وقت فرصت اولاد متعلقان خود قوام بیگ را نیز از آنجا احضار کرده و معزول ساخته میرزا زکریا
و باره شهر را مضبوط و مرجان سلطان را به بر میرزا فرستاده از او خویشی دعوت نمود موکب با بری
نظام مرتع نرقلب نمود قوام بیگ از شهر بیرون آمده کلید شهر را بو کلا سپرد کار بر میرزا آمده میرزا
فرار تصرف نمود متوجه دفع مهربان میرزا که به میرزای مربور جز مقاومت در برابر لشکر میرزا
از قوت و دیدن فلاح مصلحت را صرف عزیمت جستان کهید و از آنجا خود را کوهستانات ارگان کشید
بابر میرزا او را تعاقب نمود چون ظفر منون آن حضرت رنگ عطف در عقب ایشان به جمع اوقات
بالکل که در بود ضمیر پیشنهاد مهربان میرزا در این وقت به سمع شاهنشاه والا اعلام جاه میرزا رسید انار الله برهانه

و احمد سلطان افشار را با فوجی از لشکر جلادت اثر بطریق ایلغار بر سر مهربان میرزا روانه فرمود در عرض چند روز
سپاه منصور بدو برخورده فرار کرده او را مهربان میرزا فرار بجانب ولایت نشان و چارکی نمود میرزا بیگ
روز قبل بابر میرزا ارسال داشته حکم شاهی نبود میرزا بابری سالار فوج در حین جنگ خنگ سواری
میرزا را بر روی آب انداز بر زمین برد بعضی از لشکر خصمان شمشیر آخته بجانب وی خواست
که کارش را به اتمام رسانند از آن جمله شخصی قصد او داشت فتح الله خوجه نموده او را
گرفته نزد امیر بیگ آورد امیر بیگ مقید ساخته او را روانه درگاه ساخت چند روز را به بلاد اصفهان
رسانیده حکومت آنجا را طلب و علم و جیب و چشم روانه به اسپ بر سر ساخت محض بدان جهت
دلگشای رسید بعد آن هوس و تجرع برای خود ساخت و از ملک فکرها ساخته نمود

بیان انتزاع نظم مملکت بر میرزا والا تقدیر ارسال از تصرف اولیای دولت صفوی

و در سال نهصد و بیست و شش در رسیدن ایام نظر آیت بعزم قشلاق متوجه دار السلطنه اصفهان که در آن خطه جنت مثال معروض رای انور جهانگشا شاه اسمعیل که طرح اول دولت او را کامکار سلطان
سلیم او را از کار به سوی ملک بابا نظر بود و چون کیفیت قصه مهربان میرزا به پایه سریر دار السلطنه اصفهان رسید
آمده بار یکجا و تنها در جمیع امور منفصل ساخت مهربان میرزا را از دار السلطنه کابل با لشکر مکار فرستاد

آمده شجاع بیک ابن امیر ذوالنون ارغون حاکم آن ولایت میر عالی ضمیر سپهر رفتار بدار السلطنه
هرات فرستاده از امیرخان حاکم آنجا التماس نمود امیرخان بمقتضای مصلحت وقت آن برادر بی
ردانه از آن بالب جهانگشا رخصت که بجهت تسخیر آن ولایت بگذرد با پادشاه در جلالت گفت
که چون دایم موسس سلطنت روی از مقصد برتافته اقدام گذاشتن ننگ و عار است در استخلاص آن
سعی نمودم قرار تسخیر شجاع بیک را با کلیه شهر بدار شاهزاده والا تبار طهماسب میرزا فرستاد
تا بهرس خان غایت فرا رود قبل از تسخیر شهر قیام نمود با آنکه مدت محاصره بسالی رسیده و
آخر قلعگیان از نقصان یافت آذوقه عاجز تمهید آن کرده رخت اعمال محصوران تاخت و تاراج
بعضی از اسباب پادشاه والا جاه شاه اسمعیل شاهزاده والا جناب طهماسب میرزا با امیرخان حاکم هرات
بدربار شهریاری طلبیده شد و تمام اختیار ملک خراسان را بلالگی دورمیش خان کفایت
شاهزاده عالیمقام سام میرزا نهاد چون شهر با بقیه احمای هرات رسیده دورمیش خان در پیوند
مهم بر سر قرسقساله التماس استخلاص محصوران قندهار نمود جناب بر سر آنکه از نهایت مبلغی قیمت آن
ملتمس غنیمت شمرده بخوشی رخصت بکابل کشیده شجاع بیک نیز بعزم ادراک حضرت خاقان
متوجه سلاطین کیحدوثلاثه هرات بمقام خویش ساخت مشترالیه که سالها در انتظار

حصول مقصود بدون در حقوق تربیت ولی النعمت را بر طاق فراموشی نهاده و میر عالی نسب باز بمیرزا
فرستاده میرزا فرصت غنیمت شمرده بطریق ایلغار متوجه قندهار شده و بمفاد محنت و مشقت لشکر را
بحیطه تصرف در آورده ولایت آنرا بتقریب خویش کامران میرزا ارزانی داشت و علم مقامت
بجانب کابل برافراشت چون خبر فتح قندهار مسکنه شاه دین پرور رسید شاه را اضطراب پیدا شد
عنان انتهب که چون سه‌ام را بجانب آذربایجان انعطاف بخشیده در آنجا شاهزاده مظفر لوای

وادی دار شهریار جهانگشا ... و بمغرب طاووس ... کرد

بیان خاتمه احوال پادشاه دین پناه شاه اسمعیل و ارتحال او از دار فنا

چون حکم حضرت خالق الموت و الحیات مقتضی آنست که هر نفس علیحده و ارواح که اشراف الصنف
انسان لا که مقربت رحمان صفات شریفه و سمات بهیه آنکه بسبب رتبه و بلندی که باشند
مراتع خاک قدرت فاخره خاطر ... و دنیا با آنکه ... این شرف ... گشتن
قفس ... نفس ... این جز ... الا ... قندهار کابل و از آنها ...
حال خیر مآل پادشاه دین پناه شاه اسمعیل است و در هزار انقضا فصل شتا در رسید الام بهار
جم قندار از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت ... معطوف و از آنجا بطرف دار الارشاد اردبیل

مصروف فرموده بعد از زیارت ملا آقا و احرار عظام متوجه بر نشسته گردید در اثنای طریق از آن

همواره بعلت مرض معلول و چون کالبد از روح تهی با انجام خراسان از جلوس تخت کلاه جهت

معزول شد وفات سراپایش هلال وار از آن کلاه حمایت گشت و آفتاب استقامت کلاه جهت

در عقده کسوف علت گرفتار آمد و دست اطبای حاذق جهت از معالجه و انعام معالجت و مداواش

کوتاه ماند در پنجشنبه نوزدهم شهر رجب سال نهصد و سی هجری روح پاکش در مطار عالم قدس بال افشاند

و از جهان چون که ولادت ملا [illegible] ترتیب ابدی شاهد بهشت برین

باز دلیل مطهر اجداد عالی نسب [illegible] بنقش والا پیوسته **قطعه** بنمود زمین مغرق

جهانگیران ، بکن منظر دیده در انتظارش ، بهشت به بود روز بنده گذشته ، بهر گوشه چون

نو عاشق هزارانش ، همه غنچه در تحت فی دفینش ، همه نوری در تکیه نقش و نگارش ، از

وقوع آن زیب هایت و فجیعت مولم یحققت تمام مصیبت بود ناله دمیدن از هر سرای

و بر زبان تعیق و تیر خروشش و ولهای نگار رسید **شعر** صبح دولت

چاک زد زغم ، شب برکیوان نتاب فعه ، داد پا سایه مبارک او خاک در چشم آفتاب نعره ،

آسمان از غمش بر سینه گرم شعله در افق شکست نعره ، مدت سلطنتش سی و چهار سال و سنین عمر

گرامیش سی و بیان بود قلم و همیشه در حین ارتحال بجوار رحمت حضرت ذوالجلال

ممالک عراق عرب و عجم و آذربایجان و خراسان و ازربیجان و دیار بکر و فارس و کرمان

بود از آنجا که کفش در هنگام بخشش ابری بود گوهر بار و در و سیم در بحر نجات و جودش بغایت بیعزرا بانکه

از اقطار آفاق هر ساله محلب بحر و کان گنجوران خزاین از کیسه اگر اوقات خزائنش

جز کرمه مفلسان از ... بود و در هنگام محاربه با دشمن چون جان مینمود چنانکه در کوه و مطلع ...

و شکار مبیت نام داشت و گاهی منشی خیالش در منظوم می سفت و شعر ترکی و فارسی را خوب میگفت

و خط را تکلف میکرد این فقیر اعتراف [illegible] کو فرباکه فرهاد

دیگر سه اشر داود را چهار پسر بود دلفت قائم مقام طهماسب میرزا سام میرزا ابراهیم

القاص میرزا چهارم بهرام میرزا کیب و وزرای آن میرزا شاه حسین اصفهانی بود در عنفوان جوانی

وا گذار از ... در دار السلطنه اصفهان با جوینات و شغل معماری ... در سر لشکر بحیف قدم

معارج رقابت نهال بخت ... در عهد اصفهان اقدام ... منظور نظر ... صبیت

بلند باشکری مرتب ... بمنصب جلیل الامرا وکالت و وزارت دیوان اعلی ... او اعلی از

او از روز یکه معمار کارخانه ایجاد و تکوین بخت ... وزیرین چهره با طاق بلند رواق افلاک را

اثر آتش مهابت نظر و سهم شمشیر سالار زمانه قلعه در میران غلو ش را با خاک برابر نمود چنانچه
جدار و ضلاب یکروزه را در انشراح در آفتاب بیکبار ارکان رسید و کاشانه و قسم سور عال
وی مقرر بود لیکن از غرور ... سبب از اطلاع نمیکرد بلکه معدوم می انگاشت
هر وقت صاحب [illegible] ایوان و محاسبات [illegible] العاد مبالغه میشنید میان جبهه را چین و چند
در سینه امرا و عمال سرکار سلطنت اشتعال یافت هر ان ... میان کاخ جلالتش با یکدیگر
هم داستان شدند روزی پادشاه جمجاه اقتدار شاه اسمعیل در مجلس آراسته و آن وزیر بی نظیر با جمعی
از امرا حاضر بود پیاله چند از شراب [illegible] بعد فراز انقضای مجلس کسی [illegible] متوجه
وثاق خود شد میرزا شاه حسین نیز از آن مجلس بیرون آمده متوجه دار الوزارت [illegible]
رکابدار از دنبال وی روان شده با خنجر [illegible] را دو سلاح [illegible] کشته
که کار او را بساختند گفت من از جانب پادشاه مامور بودم [illegible] رسانیده از شهر بیرون رفت
و بنابر این [illegible] روانه [illegible] مکافات عمل خود
گرفتار گشت از جمله [illegible] معاصر آنحضرت بود

بعد ما که پادشاه [illegible] شاه اسمعیل تخت و کلاه بگذاشت و لوای سلطنت در عالم جاودانی برافراشت
سریر سلطنت ایران بعنوان نام جهانداری و طغرای منشور جهانبانی [illegible] عطیفه شهریاری
کتابه علم عالم آرا [illegible] گوهر صدف [illegible] شاه طهماسب میرزا ولد اکبر [illegible] پسران پادشاه
دین پرور رسید سن عمر [illegible] بال شاهی [illegible] رسیده بود زیب و زینت یافت
و منابر اسلام بذکر القاب مبارک [illegible] خطبه [illegible] جلال [illegible] گرفت

ذکر جلوس شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بهادر [illegible] سریر [illegible]

چون طایر خبر [illegible] شهباز بلند پرواز شهریاری [illegible] شاه اسمعیل [illegible] عالم قدس
بال اشتهار [illegible] شاه طهماسب [illegible] هفت اقلیم
اهالی عبید خان بن محمود سلطان [illegible] شیبک خان [illegible] در بخارا بر مسند
حکومت نشسته بود [illegible] تسخیر خراسان [illegible] تیغ [illegible] شاه اسمعیل
یارای آن نداشت که قدم جرأت از آب جیحون [illegible] اینکه [illegible] مقصدی ام
سلطنت [illegible] گذشته [illegible] خراسان [illegible] این شهریار
آمدند [illegible] آب آمویه عبور [illegible] متوجه خراسان شد [illegible]

وبی هوای انسان از رسیده بتجربه مشورت متوجه حضرت دوریش خان والا امارت گشته

دار کار را انجمن قلعه هرات و لغور و بیع بار پیلا مضبوط و بی جنگ حصار نهاد از عبید

خان والا و ظاهران خطر است خان و جنبه مشغول خود را بمحاصره فرستادن هلاو جنبه حوربه برپیش

بطرف قلعه بعهد کاری از پیش نبود قلب کوچ خیم خان بر قایم مقام نسبت خان سلطان را فرا گرفت

بود نشانا بر دوریش خان محرم و والا رفته معرکه از من نصیحت شنو و از سر کوی نا فرا بر خبر دار

کسی پیاپی مقابله برای ستیز و طریق متابعت سپاه را در سلک امرای ازبک انتظام

بالیاء دوریش خان لغزار للغطرا نفرات جنگی از جانب شاه ظفر لوا قلمی است که عم محمد اتراز

کوچک لغیا بایست ها منتظر بعهد باید که نشانه که بالیام دوریش خان نوشته بود منظور نظر کرم از

نگهدید عجب از توکه با حصه چین معارک سپاه ایران و بلارک بر آن جا نهید فرا بایستش بامثال

اینکه نیخان بالک شاه اکنون بصلاح اقرب است که از پیش تیغ عقرب بریز

جلادت برو زیر سبزی و آرای سرآمد بر کسی جنبش حکم هر توز بکو جم خان و سلاطین ازبک

رسید منزل از شبرهای ثابت و در زدند هنگام محاصره چاه کندند غافل سپاه و اتباعش پای

جلادت از درون حصار بیرون نهاده و بخصم افکنی و دشمن شکنی گشادند و ازبکان جمعی قلع

کبوتر پرواز هم عقاب گرفتند و بدر دوران غالب شده ممکن نشد که عبید خان بنیاد بعهد وجود را بعرض خان استیفا

و ترکمان خان رسید فرار نشسته لیکن لشکر و اتباعش عبید خان سبب خبر رسید

را که از پیش گرفت و ترکمان خان در جمیع آبا و اجداد بهادر اسبق شفقت خود سلاطین که جانب گرشته

سلاطین بزرگ چو تیمور و از آنجا بسبب اجماع لشکر از فرار و اطراف در این زمان گذشته چون

در آن جلوس همین شاه طهماسب و سلطان روی منصب امیرالامرائی و وکالت سلطنت سرافراز

گردید کپک سلطان نسبت با جلوکه خود را کن کبیر اسپ انداخت بر منصب و طریق مباهله

و منازعه پیش گرفت و بهانه دفع ازبکان خراسان متوجه عراق گشت چون بحین لار رسیده جانب

دست بیرون برده سلطان تکلو حاکم کلهر و چالش سلطان ذوالقدر والی شیراز و قراجه سلطان تکلو فرمان

فرمای همدان مقدم و آنها را با مدد جوخانی و جز امرای نزد بخدمت کرده بعد از آن کار خود گرفته

در حین شاه دین پناه در صدد ترتیب بعض کپک سلطان از راه عناد در مقام اف و کلام

کار من دشوار و در نظر ها خوار گوی بهانه غربت خراسان خود سلطان و سطر بیرون آمده خرم

و علم برسیر سرافراخت و ازینها متوقع ام که روی با ولایت بیجان نهد و کپک سلطان را از میانه

بعد از امرای نزد برتابعت وی را گشت بر نهادند باتفاق متوجه آنجا بیجان گشتند چون در دار السلطنه

تبریز خبر وقت صحبت آن بحر موج خیز کپک سلطان رسید با مقربان خود گفت با مراد اعلای

بزرگ بار شاه قهر دور خیسکم چگونه بکر برکرا و لاب متمار کرده ایم و بمضایقه طریق استقبال پیموده

ترکان کرده دری و سلطان را ملاقات و باتفاق آنکه و چند آب تعقیب کار و بضرب ایلغار کامیاب گشتند

و ترسلطان منصب کالیه ضبط و کپک سلطان را بسلسله استقلال ارتباط شرف عاطفت قیام ابن ایام

کار بجا که کشید قاسم خلیفه هرچند جولت زلال نصایح و مواعظ کوشید آبیاری آن آتش کین

اثر ضرورت نکرد بلکه شعله فتنه فضون تر گشت و قطع رشته خصومت بشمشیر تیز نعلی خان چمش

شاه قلی جا نظر تعقیب بجانب تر سلطان بجد کپک سلطان و امرای تکلو را با جمعی از باب سپاه

و مجادلات بسیار کار ایشان رفت و در اثنای گیر و دار کپک سلطان گرفتار و معرض تیغ

تو نکرد فرمان اخبار شورش طایفه قزلباش بعبید خان و سلاطین اوزبک رسید و در میش بن

عبد بیک شاملو حاکم هرات شهرزادان اوقات جهت از در اخراسان بعجانب و در بسیاری ملک

آخر گردانید از آب آمویه گذشته لشکر بهم گشید و الولایت سالها مجاری سپاه تصرف و در اکثر

کوس عزیمت بطرف طوس نعم و التخطه ارتش فلک سند و در آن برنجیطه ضبط و در حالتی

عزم سلاطین استر آباد معطوف و زینل خان حاکم آن ولایت با وجود کثرت خداشه قتالها باک قاجار

ما یب مقت و مت نیاو و لعنه خان فرار العجری مصروف گردانیده آن ولایت نیز بتصرف زنگان در آمده

اکثر در آمده و ازانجا در مسکن ما بکله ابریشم بهار اطفال شیرخواره چمن را از خواب بیدار ساخته چمن

مرصع خرامید برقامت اشجار نو و کوس گلشن و زمان که بعد ازین بسوی هرات زینل خان و حسین خان الور

در میش خان ... اقوال ... سپهسالار ... آن ولایت بعد و ... ساروی ... مرضی ...

ساختند بدیوار ما فعت ... آنکه نیز ... بعد زیر آن جا کنار جبرال و قتال بعد

و بعضی از امرای آن طایفه و حکیم العاقبه آن اسم ایشان بن بسیار نمرودان بقتل عبید خان بجز هرج

کسترانید سپاه بجهت مقصود رسید در اخبار تسلط دار آن سپاه ... آید بتصرف جنوبی نصرت

شعار قزلباش در آمده و کوکب شاه باکری افزون از حد ... عازم خراسان ... فراوان زیر گرانی

ذکر محاربه شاه ولایت پناه با عبید خان فرمان فرمای اوزبک

بر ارباب دانش و بینش پوشیده نیست که بعد از مراجعت بشهریار دین پرور که نهاد حکومت را خواست و دیگری کامی نیست

امور انتظام ملکی جو شمشیر حوت ... سلطنت استحکام پذیرد تا عروس فتح بسرا پرده کشت نشاند

بکرانه عروس ملک گیری در نعل کند ... ابر شمشیر آبدار در مصارف انتقام بل

شاهراه احوال شهر بسپهر شاه ولایت پناه درین هنگام که مرضع خراسان از ضرب حادثات خاک

بود هر روز قاصدی از اطراف خراسان میرسید و اخبار شورش و انقلاب و پریشانی و [illegible]

کتاب خراسان و اهالی آنولایت را از شراره آتش تیغ عبید خان ازبک بسمع جلال

میرسانید غیرت سلطنت مقتضی آن گشته که در ساحت مملکت خراسان عبور فرمایند و [illegible] تیغ

دخان [illegible] ارکان وجود آن بیباکان آثار کشانید پس بموجب فرمان واجب الاذعان [illegible]

ب ظفر نصاب با جنود عساکر منصوره بولایات محروسه روان گشته در اندک روزی اراضی [illegible]

[illegible] رهای زخار بحر پر موج الغرض معسکر نصرت اثر پیوستند و رایات ظفر آیات [illegible]

منصوب بطالع مسعود فلک فرسای نصرت فراز در مشهد مقدس قدس لامع [illegible]

خلایق ممالک [illegible] شهر و طواف روضه [illegible] و استمداد [illegible] فتح

آنحضرت اعلام میمنت [illegible] اطراف عالم [illegible] سپهر [illegible]

همین را [illegible] خواستند [illegible] عبید خان جمعی از سلاطین ازبک [illegible]

از هجوم [illegible] سپاه از آب آمویه [illegible] خراسان [illegible] بطرف [illegible]

روان [illegible] ضلالت [illegible] سپهر [illegible]

او ازبک [illegible] روز [illegible] خسرو انجم لشکر آفتاب علم زرین پرچم [illegible] افق [illegible]

آن دو بحر پر جوش و آن دو دریای پر خروش با تیغهای آخته [illegible] برافراخته [illegible]

و کمند [illegible] روی بمیدان کارزار نهادند [illegible] و دلاوران [illegible] بر بلا [illegible]

و نشتر نیزه و خنجر [illegible] نهادند و دیگر تیغ کین **شعر** [illegible]

دار [illegible] غبار [illegible] جهان افروزی [illegible] آن [illegible]

ان [illegible] از کف [illegible] فلک [illegible]

و از خروش [illegible] زهره [illegible]

گر [illegible] انجم [illegible] سپهر [illegible] صخره [illegible]

جان [illegible] جهان آشوب [illegible] صف [illegible]

[illegible] **قطعه** [illegible] روی زمین [illegible] آهنین

ز نیزه [illegible] زمین [illegible] الماس [illegible]

[illegible] سپاه قزلباش [illegible] و از جمله قراولان [illegible] سلطان قاجار

[illegible] نصرت [illegible] دامغان و سمنان [illegible]

چگونه سینه ملک شهریار دریادل بال شاهباز ارباب طلسم آن بحر بیکران رو صلابت و قلزم تاب
لجه شیبه تا منتهی به نسبت گرمی کرم کریم نسبت خلاف و امداد بواطن فیض مواطن اجداد و آبا اطهار بار نیز
از لشکر ظفر طراز در چنین حالتی که بار جای سپاه یارای حرکت نبود در مرکز جوش پای فشرده آن
جمای پرشور را چو غدیری نشمرده و از تفاقم غبار بحدی رسیده که مشعل درخشان چراغ انجم
در دیده مشهود نگشته محوط گشته و تمیز دشمن دشوار و تشخیص بیگانه از آشنا متعذر چنین
دلیری فروز آفتاب تیغ شبتاب برزنند و زال چرخ را تهم سهراب روز بر سر نیزه کشید
شهریار جوان بخت با سه هزار سوار از قورچیان جلادت شعار بر فراز بلندی برآمده شب را از
طعن و ضرب روز به پایان رسید آداب آنکه در عالم رؤیا تایید ظفر و منجمه نصرت حصول
کم فرصت بکوشش دلیر بیدار نشسته تا غازیان کنکاش موضعه قرب نموده سهراب بیدار را جمع حضور
باش و سر قدم منظور افق نهضت این نیر فرّ آوار با تیغهای آخته مجمع سپاه مستعد روی
باور دیکان شیر نهنگ کمین آل تحقیقات شمشیر گذار از حرب جان بیارند آتش افشان هنید الغصه
از افق مشرق علم سفیده برجهم صبح صادق طلوع کرد شهریار جوان که بیران سال محو از صفحه ضمیر سپه
خوان بلغر علم سفیده صبح سیاه عیسی جان عزت و سیاه منظر در آفرینش سهاب از فرار

میلی شیب منیاب و بعزم رزم خم آن و توسن پر جم از بالای شیشه سر از برگشت و غازیان
پر شکار از قفای آن تک صنف جم دلهای بشعم سپاه کوهساری روی برانطاق نیزه بر نهادند
و سپر چشم روزگار از خراب پیش بیدار گشته بود که صعد آن روزگار به سیاه لشکر از آن قدم بکار
نصرت بنیان اسباب آبروی حیات رخ خاک بر آن افشانده در سپهر آب و فتح و ظفر بسوی افلاک بار
جا بلند بر دلاور نصرت درّاج آل شاهباز ظفر بر جان داد و از دیگران سالار رزم پیشتر فخر انام
دلیل صبح امل شام کشته و شام آرزو سپیده اکالم انام با سر و بی جا از غرور و در برابر اوج و شور
تکاور را بگیر راه گریز شد و بر اکنه کان لشکر ظفر ملاقات بر فراز پشت خاک بمعاری برق خرمن
کین اوز تنگ گریزگاه بخم از هر گوشه و کنار بگرد شمع فروزان محفل جلال جمع گشته آفاق از تیغ
از لشکر عصمت شیرروز هنگام گرم غیب جان بدر رسیده شیری برق از تعله از ناف ضرب و یاسای
زبان ها فرق و تعبیه گرمتر گشت الغصه سپیده دم کوچ خان جنود بهادران سواران و در طاعت و لوان
بجار از رسیده دیگر امیر عجبیه در آن معرکه روی یال آسنکه خوش بود الا شاه چلچاب قدر از اوج فتح و نصرت
سحاب دم موعود ارتسه با شاه از یکه بیل و بحمه آسمان از نصرت بخش گشته جمعی گریز از جماعه غزنه
عساکر منصوره تا خبر بیغم غانم و اسباب معاودت بنجاک نشکار جوش فرح آمد و نصرت شاخ آسمان

سپاه نصرت شعار همین خاک هلاک و [illegible] گشتند پس شاه [illegible] هر یک از افغانان [illegible] که نهال

نصرت و ظفر از [illegible] اسباب [illegible] حضرت [illegible] عواطف شاهانه [illegible] و سایر [illegible]

[illegible] نظور [illegible] در معرکه [illegible]

[illegible] از آنجمله حسین خان حاکم دارالسلطنه هرات [illegible] آنولایت [illegible] اختیار

هر دو لایت [illegible] القضیه اقتدار سپهسالاری [illegible] عزم [illegible] عراق عنان [illegible]

[illegible] فتح آن شهر [illegible] در ساحت عراق [illegible] هوای

تسخیر دارالسلام [illegible] آن آتش [illegible] نهاد

در روز پنجشنبه سوم شهر شوال سال [illegible] آنولایت [illegible]

[illegible] موکب فیروزی [illegible] انتظام مهام [illegible] حضرت

معروض [illegible] عراق [illegible]

خراسان [illegible] خسروی [illegible] عبدالله خان ازبک [illegible]

[illegible] حسین خان [illegible]

[illegible] معروض [illegible] مظفر [illegible] عساکر نصرت

[illegible]

[illegible] جهان [illegible] عزم [illegible] عبدالله خان

[illegible] جهان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] خسروی [illegible] القضیه [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] منزل [illegible]

[illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]

[illegible] آنولایت [illegible] خان [illegible]

دو ماه از یوم ربیع الاول سال مذکور رایات عزیمت بصوب دارالملک عراق در حرکت آورد و از راه طبس عبور
دارالسلطنه اصفهان را از قدوم فرخنده لزوم عز تزیین بخشیده و از آنجا طرح سیلاب جنگ کرده بان
از راه حسین خان نیابت حاکم هرات ... بانی ... شرف اندوز بزم خاص و سپاه تاخت
خبر داده که از اختصاص خدمت سلطان ... دارالسلطنه ... احسان ... محمد حسین
در مقام دشمنی ... مقالات ... و عزم آن نمود که ... نوازی ... کار روی ...
حسین خان ... از آن جمله ... کمر بسته کار ...
مهمان را حسین خان جمعی از عزیزان عز اطلاع یافت جمعی از نساء ... روی ...
بدین ... لشکر ... سلطنت ... روی ... ایالت ...
جرعه ... حسین خان ... صفاهان ... در آن اوقات ...
مکلف ... آن ... عزم آن نموده ... سلطان ... کار ... چون شاه ...
مبارز ... آن ... هم ... اطاعت خود را ... درگاه جهان پناه
در آن حین خبر یافت ... رسیده ... آن ... عصیان ...
استقبال ... حسین ... مطلع ... عزیمت ... اطلاع ... آن ...

بقلعه ... رسیده ... آن حصار ... و عاقبت لوای عزیمت ... سلطان
سلیمان قیصر روم برافراخت و سلطان سلیمان را به ... این ... تا ... پادشاه
هزار ... خان که حاکم ... شمس الدین خان ... در ...
نهاله ... گاه جهان ... نوا ... شهر ... عسکر ...
نامه ... آمد ... برق ... قزلباش ... اول ... روان
حال ... حرکت موکب ... ظفر ... بیابان ... رسیده ... خود ... تخت ... هم
سال ... خان ... گرفتاری ... موکب ... شهریاری بغداد روم فرصت یافته ... لشکر ...
شرع ... بیرون روی ... دارالسلطنه ... مصر ... خان
... خان ... شهر و کشور ... دارالسلطنه ... کار ... سپاه ...
عظام ... و ... بر روی ... عاقبت ... قرار ... مصالح
قرار ... میرزا ... خان ... اعلام ... خود ...
عراق ... عبدالله خان ... منزل ... خان ...
میرزا ... خان ... مصالحه صورت ... در خلال ... خان

و جمهور از شعرای زمان مسلم است این قطعه را گفته و نزد خواجه میربیک وزیر غازیخان فرستاد قطعه

ای باد اگر بجانب خراسان گذر کنی زنهار عرضه کن بر ایشان پیام ما وانگه بگو ز راه کرم آنکه کرده ایم

کاری که نیست خواهش خاص و عام ما کلک غرور جهل نباشد که آب زد در رقعه بهر صلاح رقم نام ما

کار خواجه نیز از این طبع از تکبیر اگر گذشت سکه حساب نام ما خواجه در جواب این قطعه را گفته فرستاد قطعه

ای بیرون ز گمان بلند بی همه بر سر شاه سمانا جنت فلک احتشام ما آنکه کاه حضرت سامیم الا آل

ثبت از نهایت مهر عالم دوام ما از رو عنایت او بهر صحبت سلک نظام و سلسله انتظام ما

باشد جواب همین خطا که بود یعنی که گفته حافظ شیرین کلام ما خبر از بود کرشمه ز انتهای قران

کاید بگوش سرو ضمیر خرام ما القصه چون این اخبار در آن دیار بمسامع جلیله شهریار رسید بعزم

دفع عبید خان متوجه خراسان گشته عبید خان بمحض استماع این اخبار راه گریز پیش گرفت و اولا معاودت

بجانب بخارا اختیار نمود و بیچارگان که در ولایات خراسان بودند از هیبت آن اسم سامی بیم خلاصی

یافتند چون بناحیه هرات مضرب خیام نصرت آیات گردید سام میرزا را با ایالت آن ولایات نامزد نموده

میرزا را امر بر ترکان سلطان فرمود و منصب للگی شاهزاده را بغوری خان تکلو شفقت فرمود و کوکبه

خاطر با دارالسلطنه فرستاد و یک بار دیگر از عبید خان را از تنبیه اسباب از گلشن خراسان قلع نمود

و متوجه الکای گرجستان گشت و از آنجا حسین خان شاملو را که امیرالامرا بود جهت سلطان تکلو که امرای خراسان بودند بس

بعفو او اغماض قرین داشته بمنصب والای وکالت و امارت سرافراز گشته بعد از چند ماه امور ملکی بر دست او جاری

رفته رفته شاه بجهت ضبط سیف الملوک حاکم آن ولایات را بقصبه الغایب که مسکن او بود بدار مرز خسروی

عالمگیر شاه جاه آن بهانه عزیمت دارالسلطنه تبریز را خسروی سلطان سلیمان قیصر روم بجانب آذربایجان

سلطان رسیده موکب همایون شاه چاره ای بجز مراجعت ندید بعد از آنکه خبر رسید او دولت تبریز قلعه

تفلیس را متصرف شده و ابراهیم پاشا سردار عسکر روم بنزد بهانه آن لشکر گران آمده دارالسلطنه تبریز بعضی

از ولایات آذربایجان را متصرف شد خاطر لطف جهت سلطانیه را افراشته موکب شاهی از ری

بجانب قزوین نهضت فرموده از آنجا بهرام میرزا را با فوجی از سپاه بطرف ابهر روانه نمود و برادرش

با سپاهی عسکر کمره وارد و همیون فراز مضارب نصرت نموده بعضی از امرا را

او جنگ و قتال سلطان بغیر جنگ طلب دفع شرارت و عداوت خاندان امامت سلطان

روی گردان شده از این بخیر غزنا بعد از الملک سلطان سلیمان

بر لشکرگاه روم

عزم روی این سلسله علیه

سلطان سلیمان خان مقام اقامت در سلطانیه برافراخت در اواسط فصل خریف [illegible]
زمستان با حشو و وفور سپاهی بیاض [illegible] [illegible] سرادقات [illegible]
کوهان بر دامان [illegible] گسسته در فضای هوای آن ولایت [illegible] بهم پیوستند چون
بختیان مست [illegible] برف بر سر [illegible] بر روی سنگ سیه
بر پشت برف سفید چو موی قاقم بر روی جامهٔ سنجاب [illegible] آن [illegible]
القصه از هم تیغ [illegible] از صاعقه [illegible] چنان [illegible] بر سر هم [illegible]
جان یکدیگر [illegible] [illegible] اوصاف کمال [illegible] رقم سوی سلطان
آن طرف چمن دیدم [illegible] [illegible] [illegible] خواهد دید
قیصر روم را از هجوم سپاه [illegible] [illegible] گرفت
و آن ولایت را محمد خان شرف الدین [illegible] حاکم [illegible] مصلحت وقت [illegible] خطا
و از دار البصره [illegible] آستان فیض [illegible] خسرو فیروز جنگ [illegible]
رفت و از اطراف دار السلطنهٔ تبریز عنان [illegible] [illegible] قصر
[illegible] سلطان [illegible] [illegible]

مرکب پادشاه فیروز کوکب [illegible] قلعه [illegible] آمده [illegible] [illegible] [illegible]
رسید [illegible] خبر عزیمت سلطان سلیمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و آن [illegible] بهار [illegible] متوجه [illegible] [illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] ابراهیم [illegible] قیصر [illegible] [illegible]
و جمعی کثیر [illegible] [illegible] [illegible] معاودت [illegible]
[illegible] قیصر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible]
[illegible] قیصر روم [illegible] [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گران [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عظام [illegible] [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قلعه [illegible] [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible] [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

میرزا را بسیار از بیم کینه مبالات ننموده روزگار را [illegible] از کام وی زیاده بیازرد فریب و فن آن [illegible]
سام میرزا را [illegible] به اتفاق [illegible] و در [illegible] از امرای [illegible] خروج [illegible]
اسباب جهانگیری و کشورستانی [illegible] لشکر بطرف قندهار کشیده با کامران میرزا [illegible] لشکر [illegible]
محاربات [illegible] نعمت [illegible] نصرت [illegible] اسباب [illegible]
از [illegible] لشکر [illegible]
اگر [illegible] میرزا کامران [illegible] بحکم میرزای [illegible] سام میرزا [illegible]
[illegible] هرات [illegible] جمعی از امرا را که [illegible]
[illegible] خسروی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سام میرزا [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
و آن شهر را [illegible]
[illegible]

[illegible]

و غیرت خسروانه [illegible] عالم [illegible] در سال نهصد و چهل [illegible]
بعزم [illegible] عبید خان متوجه صوب [illegible] عبید خان [illegible]
چهار ماه [illegible] از عظمای امرای اوزبک [illegible] هرات [illegible]
بعزم تسخیر مشهد [illegible] موکب همایون شاهی [illegible]
خاک خراسان [illegible] امرای [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
در [illegible] عالم [illegible]
[illegible] مرو [illegible]
[illegible]
[illegible] عبید خان [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]

متمکن گردید طنطنه کوس تهنیت و بانگ کوس بشارت جمع برکرباس خفته معظم سرادق دولت فرهنگ گردید

آفتاب دولت بعد از این محل بمعدلت گستری سپهر مدارات شد

ذکر عزیمت موکب جهانگشا بجانب دار القرار قندهار و تسخیر آن ملک خلد آثار

چون لشکر شتاء هجوم تیغ مبیع بهار و سلطان نافرمان از لام انقلاب بجنبش آمد و شهباز رنج جاهای

لعل شقایق و لاله در جنب بر تخت گلشن نشست سلطان کشورگشای جبین بر درگاه جهانتاب را

آفتاب تسخیر قندهار روز بروز دوار از مطلع ضمیر منیر طالع و لوای عزیمت ابد انتصاب سرافراز

در دهم شهر ذی القعده سال مذکور رایات همایون نهضت غرور سپاه اعلی رو نهادند و زمین

وکوه را که چون کمر در میان مضرب خیام آب خیلی خصم شکن گشت جمعی از سپاه را بجلو را

مقدمه لشکر ظفر اثر فرمود و خود بنفس نفیس از عقب روان گردید خواجه کلان را از قبیل میرزا کامران

در آن ولایت حکمران بود حکومت سلاطینه گرجی خویش خود واگذاشت و علم فرار بجانب سند

برافراشت بعد از ورود موکب مسعود بحدود قندهار و طلوع بیرق رایات ظفرنگار از افق آن دیار خواجه

گرجی و اهالی شهر بدربار سپهر همراه آمده پیشکشهای لائق نگذرانیده و کلید قلعه را بعهده بندگان شعار

شاه جمجاه سپرده حکومت آن دیار را به بداق خان قاجار عنایت و کیفیت دار السلطنه هرات معاودت فرمود

در ورود بدار السلطنه هرات برلاس سلطان اهتمام خان و ابو نصر مسعود شاه بجانب عزم آمر آمره و ارشد

جواب صادر و مراجعت نمود باشند هم در آن اوقات بعض خان امیر با اتفاق کامل و جمعی سلطان از خراسان

چنگیز زینت از ورود کرسی بعد از روی نیاز بزیارت معدلت آثار آمده به خدمت نوازش گشته حکومت قندهار

بایشان مفوض شد و بهادر جم غلام پس از انتظام مهام خراسان ساخت آن قلعه را بطرف عراق

معطوف در ورود بدار السلطنه قزوین فوجی از بقایای نصیرالدین با انتظام کیفیات ملازمت

چون سلطان سلیمان ولایات شروانات را نیز و آن امرا و دولت اربع از ترکمانان اشک بنیاد مبادرت نمود

ترانه قادم مقام کوه جسیب الامر شهباز فرمود که سپاه شیخ بن شیخ شاه ابوالفتح اسماعیل خان

شیروان از سرکشی نهالکش با سپاه صفوی و امرای شیروانات یکی بر ایشان حمله برد و رادع

و وزیر ملک سرور قزلباش استیصال نموده خسته شده و امرای ظلم برروی شیروانان گشاده و وزیر مملکت

دارالملک را جهت ایشان بر اهل اشتهار گرفت و هر جنسی رئیس شیروانات تهیه گرد

وقار جمعی از لشکر بجلو داری از روی سلطنت بغصب آن اطراف خراب و مرغ عرض کامرانشان

باعتماد محل و اهل سپاه گرفتار از غضب امیر فرخ الله بعد از عرض خان عبدالکریم بن زینه

و کوهستان به تفصیل آن در مقدمه تغیری رخ داده است بکار دولت بسیار سیاه در حرکت آمد

قزلباش را که دیده شد فیروز لشکر فیروزی علامت را امر به تیغ آتش خوی تندخوی بر قزلباش فرمود

بهادران بیباک چون آتش سوزان بدان دیار تاختند کار جنگ را آغاز کردند و بر تن همه نقش

از آن آنکه زبان ... از آن دیار که ... تاختند و باقی ... که آنها را ... آمد زبان ...

مراجعت که ... فضای ... از هجوم ... احمر ... باد

سلیمان ... خیمه و خرگاه ... در ... با ...

... و همچنین ... از ... که ... می‌شد

نیاز ... عالم ... سالیان ... از ...

افراز ... که ... از ... ممالک ... گشت

منجوق ... از ... سلطنه ... کار ...

اندازان روی ... بماند ... فرمود ... قزلباش از اطراف

باروی ... مصاف ... تا ... رفتار ... را ...

و نیم ... خواب ... بیدار

ساخت ... جهان ... آتش ... ساختند

فاطمی اندازه بلغه چشم جهانسوز و تیغ ... که بس ... ارباب کفر و ظلام ...

و مدار ... اسلام ... و همچنین در ... سال ... نهصد و ... سلطان ...

و ... سلطان ... مقصود ... علاء الدوله

حاکم ... از ... که ... اعلام ...

... چون ... مصر ... علاء الدوله ... در قول

گرفته ... اسلام ... تا ... انتظام ...

معاودت ... جانب ... بهادر ... در خلال

... ایلچی ... سلطان ... عبیدالله خان ... سر ...

سروری که ... سلطان ... کم ... بیگ ... و عراض

... که ... و ...

... چون ... افراز ... آگاهی

... سال نهصد و ... ربیع ...

... از ... سلطان ... علاء الدوله ... و ...

بخیر ضمیر انحراف فراغ ها در اطراف و اقطار انتشار یافت در این هنگام محمد خان اوزبک حاکم
نسا و ابیورد روی از مطاوعت برتافت و متوجه صوب استرآباد گشت صدر الدین خان حاکم آنجا در
در بست و پیلار خود قراری نشست بهرام میرزا که بدار السلطنه هرات سرحد توران زمین [illegible] نقل او مطلع
گشته بر خراسان [illegible] بالجمله کسری [illegible] مراجعت [illegible] معاودت کرد

ذکر پادشاهی همیون پادشاه فرمانفرمای هند بر بار شهریار [illegible]

در سال نهصد و سی و هفت هجری همیون پادشاه بن محمد بابر بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا
سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان کشتی طوفان [illegible] جهان پادشاهی
نوع صفت [illegible] مختصری از احوال او [illegible] همیون [illegible] میرزا [illegible] سلطنت هندوستان منتظم
عاقبت [illegible] میرزا عسکری و میرزا کامران [illegible] بآن پادشاه منهج
براه روی [illegible] پادشاه [illegible] جمع [illegible]
مداهنت [illegible] لشکر [illegible]
در [illegible] پس [illegible]
سبک [illegible] عازم درگاه عالم پناه گشت [illegible] ممالک [illegible]

که اولین منزل [illegible] سلطان [illegible] گرامی آن [illegible]
و اعیان [illegible] همیون [illegible] قطعه
[illegible] خسرو [illegible] قطعه [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] جو [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible] از راه [illegible] روی [illegible]
[illegible] و از آنجا [illegible]
انداخت [illegible] شرف الدین [illegible] امرا [illegible] جمع [illegible]
طریق استقبال [illegible] آن [illegible]
[illegible] و آن [illegible] سلطان [illegible]
که [illegible] اکرام [illegible]
[illegible] منزل [illegible]
[illegible] برای آن [illegible]
همیون [illegible] مبارک [illegible]

مرزبانان مملکت خرم و از اصلاح جهان کاهی خجل کاهی خشنود باشد چون خاطر همایون از کوش
روزگار روادار نوایب بسیار رخ نمی‌نمود از خبر [illegible] لا آخر غلط است که [illegible] ضرورت
القصه روزی چند که این ایام سعادت انجام در منزل طلاب به لعب پیکان که در کوه و دشت
گذرانیده دل شاد و خرم گردانید از انجا [illegible] عقد عزیمت از خاطر [illegible] که بتدبیر آنکه
روی توجه بصوب عراق و دیار بکر داراف خبر آگاهی [illegible] همایون در نواحی قزوین
[illegible] ساروی شاه جهان رسید خان [illegible] اقتدار شاهزادگان عظام بهرام میرزا و سام میرزا
بمرافقت قاضی جهان وزیر اعظم و سایر امرای دولت سعادت توام باستقبال آن حضرت مجرم [illegible]
فرموده از عقب ایشان امرا [illegible] چون بحر اخضر جمع آمده فوج فوج از اردوی همایون
بیرون رفته بشرف زمین بوسی استسعاد جستند [illegible] شهریار دوران چمن [illegible]
ماه آفتاب [illegible] سپهر [illegible] که [illegible] خدام [illegible] و خرم [illegible]
نیازمند چون طلعت همایون منظور نظر کیمیا اثر شهریار دوست پرور [illegible] استقبال [illegible] اجلال
[illegible] سلطنت [illegible] سپاه [illegible] لشکری [illegible] و بر روی [illegible]
و پس از آن نظر التفات بر احوال امرا [illegible] آن حضرت طریق [illegible] [illegible] اخت [illegible]

بمجلس بهشت آیین طلبداشت معظم الشان برام خان بهادر لوی [illegible] در هنگام [illegible]
بهار استقلال [illegible] جعفر [illegible] [illegible] لشکر [illegible] از سبب باران [illegible]
و باتفاق میرزا با بر طریق [illegible] [illegible] بجهت [illegible] [illegible] امرا دولت
دولت [illegible] بشرف [illegible] بمنصب و کالت [illegible] اختصاص [illegible] القصه [illegible]
انجمن [illegible] و عشرت [illegible] گشته [illegible] خلاصه [illegible] [illegible] بهار [illegible]
آراسته گشت [illegible] خاطر [illegible] سحاب [illegible] [illegible] [illegible]
بار بد نوا [illegible] حضرت نضارت [illegible] [illegible] [illegible] قطعه
الماس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] و سیم و زر [illegible] [illegible] جواهر [illegible] گران بها [illegible]
[illegible] و اقسام اسلحه و آلات جنگ [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کار همایون [illegible]

که هجری بحرکات ملک گیر روزگار از خزینه خویش عرض مبارک خاص ان درگاه آن پادشاه پناه بیرون کرد
جرار
بفراخور مرتبه و مقدار با عنبر اسبان فرستند و بعد از تهیه اسباب پادشاه والا جناب بعزم زیارت مزار فیض آثار
کرام شهیدان جلیل مرتبه دارالارشاد اردبیل و بعد از استسعاد بزیارت عظمی بعزم تماشای فضای
دلکشای دارالسلطنه تبریز بیمنه عرض خرمی ریز دارالامان بارهٔ کیهان نوری معاودت نمودند
والامر در صدد امداد لطف احمد سلطان شاملو طالش ستاد و سیصد نفر از قورچیان کارگذار
بسر کردگی شاه قلی بیگ کمک و دوازده هزار نفر از سپاه مملکت خراسان بسر کردگی بوداق
خان قاجار از امرای قیعیجار و لله شاهزاده والاتبار سلطان مراد میرزا که در کاشان شاهزاده بزرگوار
مامور بهمراهی آن پادشاه فتح مقدار فرموده قندهار و زمین داور و دیار کابل و غزنین را
کامکاران آن پادشاه جم جاه معاودت نمایند القصه موکب همایون بصوب قندهار چون متوجه
معهود گشت چون بقرب قندهار رسید عسکری میرزا که از جانب کامران میرزا حاکم آن ولایت بود
در دولتخانه [illegible] با [illegible] خان بکابل فرستاده کامران میرزا
از رسیدن [illegible] کامی اعلام [illegible] شد و دروازه حصار را با حصار فیروزه کوه [illegible]
سکان سهام و گلوله تفنگ از دروازه در آمده رفت بعد میرزا عسکری [illegible]

نیکو چون از معاودت کامران میرزا ابوسعید میرزا مصاحبت [illegible] گشت و [illegible] اکبر
نمود بیرون [illegible] در خلاف [illegible] در غلاف نهاده بار کابل بیرون آمده [illegible] فارز
که بداغ خان قاجار [illegible] حصار انصراف نمود بیرون پادشاه در [illegible] جلال
منظور [illegible] سپاه قزلباش در [illegible] کابل [illegible]
شاه طهماسب [illegible] در آن زمین [illegible] امرای قزلباش [illegible]
دیده چون [illegible] بوداق خان [illegible]
نمود [illegible] کابل [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خبر رسید که [illegible] میرزای [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] والای سلطنت [illegible]
خانه [illegible] الملک [illegible]
[illegible] بنام [illegible] جهانداری [illegible]
جمعی [illegible] سلطان [illegible]

کشیده و در اثنای حرکت تسخیر الوند بیک ... نمودند که پادشاه دین پناه در فتح ولایات اخلاط و مطیع ساختن حصن
اجرای فرامین قضا جریان ... دار السلطنه تبریز ... قیصر ... لشکر منصور ... کشتند ... چون
پناه را چون از حرکت ان گمراه اطلاع ... سید ... بسرعت ... به اطراف ممالک روانه ... عساکر نصرت
ماثر ... با ... بسیار ... حصار ... تبریز حرکت ... لشکر نزول ... لشکر ... عساکر منصور
کشته سلطان ... سلیم ... رسید ... قصبه ... جمعی از ... ولایات
جوی ... منقلای ... دار السلطنه تبریز ... عزم ... لشکر ... جنگ
لهذا ... با ... دلاوران ... لشکر ... خان ... سلطان
موجب ... حرکت ... لشکر ... راه ... بردن ... فرمان ... احکام
ایشان ... میان ... بار ... لشکر ... غنیم ... آنجا
جایگاه ... رسیده ... چهار روز ... قیصر ... لشکر ... اندر
از ... دلاوران ... غضب ... حجت ... جناب ... عزم
... قصد آفتاب ... از نظر ... نهان ... خیال
... سپاه ... ایشان ... اگر ... تصدیق ...

بر ... سپاه ... و لشکر ... قیصر ... لشکر ... آتش ... گرفته
روز چهارم ... آتش ... غزو ... طلب ... بسیار
... روز ... جمعی ... طریق ... بسیار ... اختر
... جمعی از ... غرور ... بسیار ... لشکر ... نصرت اثر
... اگر ... اطراف ... عساکر ... چون ... غضب ... لشکر
کشته ... لشکر ... القصه قیصر ... آرام ... بانواع
... سلطان ... حصار ... روز ... لشکر
طرف ... عساکر ... نصرت ... قیصر ... تبریز ... لشکر ... تبریز
کشته ... فارس ... و ... سپاه ... روانه
گشت ... خاتم ... سلطان سلیم سلطان
... سلطان ... چلبی ... لشکر
... شاه ... اسمعیل میرزا ... سلطان ... قاجار ... عنان
... سرعت رفتار ... استعاره ... عنان

دخیم آتش سوزان برق فروزان خرمن سپاه آن طایفه گردید و بهر طرف چون آفتاب تیغ
تیز دست عملیان برای پیکار افراشته می انداختند و از هر جانب شمشیر گردهاش از مطلع نیام
ممکن خصال اهل صفت دلیران رزم می پوشید القصه بالاخره بهادران و سواران قرب
ضیاع کار ارباب دولت جمله قلعه بنیان گرفته حصار اراسته ترقات سراس آفاق شهر ارزن
ارزن الروم و یاران حدود آن جمع آمده بعضی برسم تماشا و اکثر بجهت شمشیر بهادران در ایام
هیجا و التهیف خود را بحصار کشیدند بسیاری قزلباش جهت تلاش آن قلعه را کرد و در میان
گرفته و برای جنگ چون قطرات باران از سحاب جلادت سلاح کشیده قلعه را ساختند بعد از
روزگار در قلعه کیان تنگ گشته از نام و ننگ گذشتند و از در استیمان در آمده بنابر آن القصه رقم عفو بر جرایم ایشان
کشیده خلعت لایق بخشیدند روز دیگر عثمان چلبی سرداران اشرار و ششصد نفر بود از قلعه بیرون آمده
بدربار شاهی القصه فرستادند عثمان چلبی در استکام او اک زمین بوس شمشیر سعادت از نیام کشیدند و
شاه هرالقصه در ید طغیان تمکن جهار سوراه آن غدار برگرفت آن ملک بیکس تیغ زباره پوشی
فرصت آمده به تیغ سیاست ششصد نفر از آن جماعت گذشته تنها او فرستاده روی شاه القصه اشتند از اینجا که قلعه های جی
بجنبش هر صراز جای نخجیده و شیر دلیر از هجوم سپاهی رو به بیرون کرده شاه القصه از جای خویش حرکت نفرموده

غضنفر نیان نیلام فرمود تا مادام که گشت تیغ انتقام پر از انگلیکه مدار ایشان در دالسلام بسلام عرصه شمشیر قربان گشته و از
فراز برج و باره آن قلعه اکراد کفر بسیار نزد مسعود بزرگی رسانیده و از انجا متوجه بسمت شاهی شدند
در آن وقت معروض سلطان عبادی گرفتن سرادقات شاهی بپاس سلطان سلیمان ادلیس لا جمعی از ایشان آن
مرزبان بقلعه بفرمان سردار ارسال هجوم نمی نظر ارزن الروم متوجه قلعه و از ایشان مرتبه آن گشته
شاه دین پناه جمال سلطان با شاه افضل سالار جیش ارسال لشکر ساخت اختلاط و کریل دره خانه بهادران سالم
و جمعی نفس بطریق بهشت آمدند و دلیر متصل ایشان شده خبر عزیمت بهادر روبجمالی بر
رسیده راه بیرون پیش گرفت از اکثر عساکر نامور پرداخت اختلاط جولای برجوش بصحرای
هوس خیمه ایشان با آنکه خراب آن دلایت کرده خسته معاودت بار بیرون آنکه عزیمت نموده کر
همین خدمت از سپاه و امرای جنس آن ولایت محتشم خیام نصرت فرجام گشت بهادران لار لاله
بالعالیات گشته و نشور نامزد نموده منزل بمنزل انطرف سلاطین رسیده سپاهان نمونه شد آن حضرت سوار بر لا
باش شهب نهضت از اینجا مرجعت بدارالسلطنه تبریز نموده و از راه کوچ بر کوچ عازم دارالسلطنه قزوین گشته

تتمه ذکر احوال القاص میرزا

چون سلطان سلیمان شان ابد مقرون معاودت حضرت روم از شوکت القاص میرزا رسیده میرزای بزرگ

غرور و ابلهانه بود خواست به سلاح ادراک کام تعاقب تنگ فام لبالب از زهر ستمکاری گرداند از آن رو

مجمع خیام نصرت فرجام شاهی بود همه را به شیراز باز نشستند عقد ارادت تاخت

بهمچنان بهبهان رسیده کوچ و بنه بهرام میرزا که در آنجا بود به جنگ آمده عازم دار الملک شیراز گردید

تصرف نمود و جمعی از سکنه آنجا را تاخت و تاراج کرده میرزا از آنجا به اطراف کرمان شتافت

و التفات از کف رفت و به اطراف اصفهان رفته شاه تقی الدین محمد و میرزا ... نهب

و ملوک در دولتدار چون آن مغلوک بسته به تقلید داری مشغول گردید میرزا چون ... کرده

و محمود ... مرجعی از ... بهرام میرزا ... جوان

جوانان ... متوجه میرزا ... در دار السلطنه

ناخواسته میرزای ... متوجه ...

... متفطن ...

بناچار متوجه بهبهان شده ...

به قصر ... از ... تا

روی به بغداد آورد ... آن حصار ... ساخت

و حرم حرمین مع جلال ... بهرام میرزا القاص را ... دستار و حلقه ... بوعده و وعید و

وتهدید ... قوم و ... الغرض بهرام میرزا القاص

رسید و ... را ... آتش ... مفتاح حکم ... آن سال ارسال نمود

نمود که جناب القاص میرزا را گرفته و بهرام میرزا ... مملکت ... بزندند و

و در قلعه قهقهه محبوس ساختند

رسیدن اخبار فتوحات ... خراسان و عزیمت موکب فیروزی ... گرجستان

در سال نهصد و پنجاه ... جلوس همایون ... عبدالطیف

سلطان ... سلطان ... روی ... آن

همان ... الحال ... اعظم ...

قضا ... سلطان ... غرور ... لشکر ...

تاج ... فخر الدین ... امیر الامرا ...

کوس ... سلطان محمد میرزا

... عبدالعزیز سلطان ... عبید خان

قانعان سپاه را با آنها ساخته روی بتسخیر بنا نهادند چون بعرض نواب همایون سپهر جناب رسید
برادرش محمد خان حاکم تنکا در چهار باغش غضبان متکا گشته با آن دو سال بستن تمام آن نهصد پیاده
همت بالای ظلالت آیات مرتبه بزرگ گشت چون خبر قلعه دیگر ظفر از برادرش محمد خان رسید
محمد بیگ برادر خویش را با فوجی از لشکریان کیش بمحافظت قلعه کیش فرستاده خود در قلعه کلکه سنگ
کوبانی سنگ ها از قلعه تسخیر روی زمین است تحصن جست چون مراکب همایون بالای آن قلعه نزول
اجلال یافته بود کشش چون دو هزار بیک از لشکریان معرکه جنگ فرا رسیدند آن نام
و سنگ را بدگمانی مرور قریب بود بشت ماه ربیع روز شنبه چهارم بیک از دو بانقیچی فرار اراده
بر قلعه کوه رسید کوس قلعه بود صعود از رکاب یکبارگی روز اول مطلع جهان چون مهر تیغ ظاهر نمود از جانب دیگر
نقابان اسپس جنگ بام قلعه بود از سنگ مرد نیزه و بر سپاه رتبه و کلنگ و از دو جانب شاهزاده فتح و ظفر
بر جهت سپاه و دیگر کشایش القصه بسعی سپاه نقب را بر زیر برج رسانیدند و آن ایستاده را بر زنجیر بر پای داشتند
چون الله اکبر آن ایستاده را شعله غضب شاهانه ز رزم سوخته محمد بیگ با اصحاب او از کوه پائین
بالا افتاد و منصب طریق از روی همایون با امید بود عهد امان طلبیده سجود و کشیدن بر یکان نصرت طراز
خانه بر آنها زر احوال فرموده آنکه که بسر نیاز با زمین بسیار رسانیدند را در پیش محمد خان در قلعه کلکه سنگ کوب نمود

برحصا

بر حصار آهنین آن قلعه دیگر که قلعه کیش بود برگاه رسیده بیم رعب از رزم دلیران سپه نصرت قرین گرفته از
قلعه بیرون شده و قدم برکوه نهاده بکلاه از روی عبدالله خان ذوالقدر بیگ و الکای حیدرآباد نهاد از قضا
کمی از قلعه آن خراب سلطان شاه مردان بر بسر و قیمتی از رسیده داشته بلا نهاده اسیر از ارباب
منصب فتح الغنایم در ساخته روز دیگر آمده در بیم صاحب سپاه فاتح که کامکار لشکر آن خراج خزانه و دنیا
از کار رسانید فتح صدر گشت روی تسخیر بعضی از ولایات نهاده بر جانب نهاد و آن ولایت
بالا رسیده غارت اموال خان خرم و علم آن از زمین پیکار چون خبر رسید غداره بنظر پیر ارادتمند رسید
رخصت آن مملکت خراب آرمیده تقاضا یافتن نصرت شعار که دو روز آلا بیک گرچه ضیاع آن
ساکنان قطعی غزالان شد که هر یک بضاعتی بضاعتی در گرفته و مرتب به سپاه روانه شده
گشت آمد و هر قلعه را قریب یک سال چهار لشکر از کلانتران هر یک از قضا معروض را با رسیده شد
قلعه این گلستان نام برکوه فلک برکشیده این کمند تسخیر این بلندی زمین که بپایه رسید
رسیده در میان قلعه دیده گرد آن قلعه از سنگ را بتیشه خدا ساخته و بیکبارگی صحن جنات فرنگ
کلیسا طرح انداخته مشتمل بر چهار راه عریض و وسیع و بکلک صنعت نگار نقاشان نقش رنگ و طلا جلوه
و صور حجاب آن از رز منقش و به انگبین صمصام سماء و اشکال مصور ساخته اند و بتی از طلای مغشوش مرصع بنوادر جواهر

باو چشم درخشان از وطن درخشان بر فراز تختی جای داده شهوار میدان چهار قلع و قمع انطاکیه بهادار
را که نظر [illegible] علم از دوال [illegible] بتسخیر [illegible] و در اندک روزی بنصرت و فیروزی تسخیر را
مسخر و ساکنانش را در بر باخته [illegible] بر انداخت و آن گنبد سنگ را [illegible]
در هم شکست و آنچه از اسباب مرصع و اوانی طلا و نقره در آن بتخانه بود و درهای طلا و نقره [illegible] ۱۰۴ [illegible] منقول
یافت و آن قطعه لعل را که بجای چشم بر صورت آن بت نصب نموده [illegible]
پرستان بود جوهریان [illegible] قیمت [illegible] از عجایب [illegible]
با تحف و هدایای رنگارنگ [illegible] و علایق [illegible] فرایض [illegible]
با حکمها از نظر انور گذرانید و رخصت مراجعت یافت

عزیمت موکب همایون شاه طهماسب بطرف واسط و علاوه فتوحات آن کشور

چون [illegible] حاکم ارزن الروم در سال نهصد و [illegible] [illegible] بار [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] آمده [illegible] آلات [illegible]
و آن [illegible] شاه طهماسب [illegible] ارزن الروم و [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] از ممالک [illegible] فرمان [illegible]

چندان سپاه روی بروی فلک [illegible] که [illegible] از آتش [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] مقصود [illegible] و در وقت [illegible] عرض [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] مرکب [illegible] سپاه [illegible] اعلام نصرت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] و دیوار و ارتفاع [illegible] فلک الافلاک [illegible] اختلاط دارد [illegible]
حصار [illegible] قلعه [illegible] استقلال [illegible]
روزگار چنین حصنی [illegible] سلطان [illegible] رسیده و بلندی [illegible]
و حصنی [illegible] آسمان [illegible] محکم [illegible]
[illegible] منتظم [illegible] معدن [illegible]
بارگاه [illegible] محکم [illegible]
[illegible] احکام حصار [illegible] نظر [illegible]
[illegible] اکثری [illegible]
روی [illegible] روزی [illegible]
[illegible] منظر [illegible] شاه [illegible]

فرهاد چون [illegible] از قرب وصول سپاه جلال اطلاع یافت پای دلاوری از شهربند [illegible] بیرون نهاده و سرداران لشکر

نصرت همراه [illegible] اندک گروه قزلباش روی به وادی هزیمت [illegible] تیغ همراه آتش هیجا

شمشیر جوهر [illegible] نظر [illegible] سپاه [illegible] عزم [illegible] قزلباش [illegible] آن و [illegible]

رخشنده و مظفر و منصور [illegible] بار دیگر سعادت [illegible] جامه [illegible] حضرت [illegible]

جمعی از سپاه [illegible] جهت [illegible] ارزن الروم روانه فرمود امرای [illegible]

بهرام بیگ [illegible] رسیده چند قلعه را [illegible] خراب نموده [illegible] اسکندر پاشای حاکم ارزن

الروم با هجوم طایفه قزلباش معلوم [illegible] سپاهی کینه خواه [illegible]

در میان قزلباش [illegible] کیفیت معروض [illegible] شاهی گشت [illegible]

با سپاهی ظفر لوای قضا [illegible] بهرام [illegible]

اسکندر پاشا [illegible]

جنگ [illegible] قلعه [illegible] لشکر خویش [illegible]

نموده [illegible] بسیاری [illegible] حصار [illegible]

سپاه [illegible] مصری در میانست [illegible]

چون امرای روم دیدند که [illegible] هجوم [illegible] و کمر [illegible] بسته روز دیگر

اسکندر پاشا [illegible] محیط [illegible] از قلعه بیرون آمده [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] صفوف [illegible] طرح جنگ [illegible]

[illegible] بهادران [illegible] خصم [illegible]

بار دیگر [illegible] اسکندر پاشا که [illegible]

قزلباش [illegible] میان

[illegible] قزلباش [illegible]

قزلباش [illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] مصطفی پاشای [illegible]

قزلباش [illegible]

[illegible]

بتصرف اولیای دولت عزم تسخیر آن ارکه بصوب قلعه ارکبری حرکت آمد محمد بیگ ذوالقدر از خجالت چو بگریخت

محیط قلعه حصار و بیرون برابر سپهر مدار نهاده مقیم قلعه از نیل سلم بخلاف فاحش تاج و باج حسب امارت تعظیم باب

خلاصه کلام آنکه چون ارادت عزم دفع قزلباش آن نیز از فتحات و جمع آمد متفرقه

شهریار جم اقتدار بجهت معاودت آن جانب مفصلا بحال سلطان سلیمان قیصر روم از انقیاد عزم

همچنین کارهای اردوی قیصر روم از اتباع قزلباش ترک نکرد بحکم ... گرفت

افواج اسلام ... و هنوز آن ... تنگ ... بالکل شد ... قبل

احوال ملکی ... قبح الصلح که ... غلبه قزلباش ... الصلح خیر که چنانچه

شعر نظم آمده منهی اقبال ... الصلح خیر ... ابن ... اسباب

... سلطان سلیمان رسید ... جهت ...

در باب کار صلح و ... چنانچه بذکر آن خواهد پرداخت

بیان نامزد شدن سپاه نصرت پناه بتنبیه ایالت گرجستان و فتح ... آن

ارباب تواریخ که در آن ... گرجستان ... که ولایت ...

... در میان ... بر ... ذکر ... الایام

حال حاکم آن ولایت چون از ورود انطفای آتش ... جمعیت عسکر ... رای

پادشاه خبر آن ... اگر ... لشکر ... چند نفر از امرای عظام

با ملازمان ... جنگ ... قزلباش

... قزلباش ... و ... قزلباش

... بسیار ... ایشان اطلاع از

... ایشان ... قزلباش ...

... سلطان ... خلیفه ... که ... آنجا

... عالم ... ابن الایمن ... قزلباش

... آنکه ... اعلا

سلطان ... جمعی ... اولای

... قزلباش ... قزلباش ... ایشان

... جمعی ... سپاه نصرت ... عسکر ظفر اثر

... آن ... الله ... قزلباش ... آنرا ... خواه

عالمگیر از امیر ... [illegible] ... غازیان منقلب و روی از میدان نام

و ننگ ... [illegible] ... آب ... از ... خجسته ... از ... شعله ... جان ستان

آتش فشان ... [illegible] ... خلاصه ... که هر یک بطرف ... [illegible]

سرافراز ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... چند روزی

لاابالی ... [illegible] ... شام رسید تفصیل آن ... [illegible] ... دختر خواجه

محمود ... خواجه مظفر ... [illegible] ... خواجه ... [illegible]

او ... با دختر ... [illegible] ... فرصت ... [illegible] ... بدان ...

... چند در موضعی ... [illegible]

تن ... [illegible] ... آن ...

سر بار ... ساخت

ذکر استرداد خطه قندهار

قبل از این نگاشته خامه ... نگار ... [illegible]

و همه ... [illegible] ... زادن

داور ... [illegible] ... تصرف ... [illegible] ... استیلای ...

اینکه ... [illegible] ... خصمان ... [illegible]

بهرام خان ... [illegible]

اگر ... [illegible] ... بهرام خان ... [illegible]

رسید ... [illegible] ... قندهار ... [illegible]

سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا ... سلطان ... [illegible]

با ... [illegible] ... قندهار ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

... [illegible]

بیان آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیم قیصر ... [illegible] ... اجلال او

در ... [illegible] ... سلطان ...

... [illegible] ... سلطان بایزید ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان سلیم ... [illegible] ... سلطان بایزید ... [illegible]

در هم کردید و چشم از حقوق برادری پوشیده و مالک ملک و جای سلطنت شده و ابواب خذلان خود را که

[illegible] سالهای هزار بود باز نموده و لشکری بشمار فزون از افواج [illegible] و [illegible] هزار و حساب کار

فراهم آورده و علم غرور بر برج سلطنت برافراشت [illegible] بر [illegible] جای [illegible] از روم

خصم بجنبش آمد و الحمدلله که امیر الامرا [illegible] سلطان سلیم [illegible] خنجر [illegible]

[illegible] آن آتش [illegible] دیار [illegible]

ز هر در کام [illegible] سلطان سلیم [illegible]

[illegible] جانب [illegible] سلطان [illegible] چون [illegible] صفوف [illegible]

[illegible] از هر دو سوی [illegible] ملک [illegible] روم [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] تیغهای [illegible]

خنجرهای مصری [illegible] زبان [illegible] آن [illegible]

و از [illegible] میدان [illegible] جنگ [illegible] از ضرب [illegible]

[illegible] فلک [illegible]

و از هجوم [illegible] آسمان [illegible] و از [illegible]

[illegible] روز کارزار [illegible] **قطعه** از کوه جنگ [illegible] خورشید [illegible] و رزم [illegible]

[illegible] لرزان [illegible] محور [illegible] کار [illegible]

[illegible] زمین [illegible] میدان [illegible] از عکس [illegible]

[illegible] القصه [illegible] تا [illegible]

[illegible] علم [illegible] آفتاب [illegible] فضا

[illegible] میدان [illegible]

[illegible] روی [illegible]

القصه [illegible] آتش [illegible] میدان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] در نظر قیصر [illegible] **شعر**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از متاع پربهای عقل محروم رسیده روی فرار به جانب آق‌بابا [illegible] نهاد و اسکندرپاشا بآرزوی [illegible]

و تا سرحد ایلان [illegible] آن [illegible] خانه زیران در جات آرام [illegible] القصه [illegible] چهار [illegible] ده [illegible]

از پا [illegible] به عزور و شوکت [illegible] برسیده با علم سلطانی [illegible] جلو [illegible]

در هوا و هوای عرصه [illegible] جمیع اعزه و اعیان باستقبال شتافتند و او را باعزاز و احترام تمام

دریافت [illegible] عشرت طالب طرب [illegible] شهر [illegible] بسته [illegible]

مغنیان خوش‌الحان [illegible] نغمه‌پردازی و خوش‌سرایان [illegible]

و جبروت [illegible] قیصرپاشا [illegible] نظر آن [illegible] تا منزل رسید القصه شهریار

جم اقتدار [illegible] قیصرپاشا [illegible] پاشا است [illegible] جلو [illegible] والای گرامی [illegible]

حضرت آمده [illegible] رسیده [illegible] سلطان [illegible] چند روز [illegible] و از آنجا متوجه دارالسلطنه [illegible]

سرکار [illegible] اجلال سلطانی [illegible] بغداد [illegible] مقدم [illegible] و در [illegible]

شهریار مسعود رسیده [illegible] مجلس سلطنت [illegible] یک صفوی را که منصب والای وکالت داشت

با بعضی از امرای عظام باستقبال [illegible] مأمور گردید تا [illegible] بعظمت و حشمت تمام [illegible] سعادت

[illegible] مقارن آن کوکب جلال [illegible] آفتاب انوار [illegible] افق

سر ز [illegible] رسید [illegible] اگر حضرت [illegible] چند نفر از غلامان معتمد قیصرپاشا که [illegible] سلطان [illegible] چون نظر شاه [illegible]

شاه [illegible] افتاد از [illegible] غرور [illegible] حضرت [illegible] مصلحت [illegible]

غلام [illegible] در [illegible] متوجه [illegible] آشنا [illegible] همین سرزد

[illegible] خسروانه [illegible] تعیین [illegible] چند روز [illegible] حضرت

محفل عیش [illegible] خسروانه [illegible] پاشا [illegible] بعضی [illegible] با امرای

عظام قزلباش [illegible] ارکان [illegible] اسباب [illegible] غیبت [illegible] خاطر جمع

[illegible] رسول [illegible] صحبت ایلچی [illegible] از سلطان سلیمان [illegible] خواندگار [illegible]

[illegible] استقبال [illegible] از برای [illegible] کار معین [illegible] ایلچی خواندگار

[illegible] چند روزی [illegible] سلطان [illegible] فلک‌قدر [illegible] روم و حضرت [illegible]

[illegible] العزیز [illegible] رسول سلطان سلیم [illegible] قیصر [illegible]

[illegible] قیصرپاشا [illegible] گشته

روزگار [illegible] بعضی [illegible] همراه [illegible] شهر [illegible] اتفاق

[illegible] سعادت صحبت [illegible] آن [illegible] ازآن

دولت شاه و فرهنگ بیا از قلاع عراق الغ الغ بنام سلطنت و جهانگیری بعد از آنکه خبر کشته شدن [illegible]

بیان خواجه عبد الرحمن که رفته در آنجا اقامت نموده بود از تصمیم این عزم بحوالی قلعه آمد و از وصول موکب [illegible]

محروس بنصیحت ... گفت بر ... که صورت ... از عزیمت ... بر ... آنحضرت ... [illegible]

نهاد منهیان خبر کشته شدن آن ... را برنب افغان ... بحضرت معروض داشته بنا بر آن

جناب ... بحضرت ... القصه ... آنحضرت ... بعد ... آغاز

تا روز ... مجلس ... جامع سعادت ... آراسته داد ... آن بزم

عشرت ... که ... می ... آنچه ... گاه ... بالب ...

آن ... آنحضرت ... واجب ... دارم ... آنحضرت ...

... درین ... اسلام ... که ... گشت

سلطان بایزید ... آنحضرت از ... رسیده ... حرم اسلام ...

رسیده و آن ... یار ... عدم ... آن ... بلند ...

... آنحضرت ... سلطان ...

سلطان بایزید معلوم ... که ... عالم ... آنکه ... [illegible]

بنظر ... که ... سلطان ... مجروس ... اگرچه این ... از همه عالم ... ان

بنده ... گرامی ... بادشاه ... از ... علیه ... دیگر ... قریب تا ...

... نموده ... آنحضرت ... سلطان ... آنچه ...

... روز ... بادشاه ... غیر ... بیلدرم ... تعدیب ...

... سلطان ... ملک ... آن ... اعظم ... آل عثمان

ابن سلطان ... بادشاه ... آن ... آنحضرت ... اعظم ...

در طلب سلطان بایزید بدرگاه عالم پناه رسیده ... سلطان روم ... گذشته

... تحفه ... بنظر انور ... آنحضرت ... سلطان بایزید ... استظهار

... حکم ... که ... بیلدرم ... بجانب ... ان

... قیصری ... آنحضرت ... سرها ... کرده ... روم ...

... قیصر ... سلطان ... رسیده ...

... عظمت ... آنحضرت ... صورت ... ریش ...

... که ... آن ... بعد از ... است ... بیلدرم ...

ونشان لازم التصنیف ... آنچه ... که ... عظام ... کرام و امرای عالیمقام

از روز ... تقسیم ... سلاطین ما وراءالنهر ... [illegible]

... سلطان ... حکم ... [illegible] ... کرد ... [illegible]

آمدن عبدالرحمن بن اسکندرخان ... و ... [illegible] او ... [illegible]

او ... در دیار خراسان ... بهم رسید ... سلطان ... [illegible]

... سلطنه هرات ... اسکندرخان

... خراسان ... عبدالرحمن ... [illegible]

... خراسان ... [illegible]

در ... جمیع ... میدان ... عبدالرحمن ... [illegible]

... لشکر ... امرای کرام ... [illegible]

... عبدالرحمن ... [illegible] ... گرفت

و روانه ... سلطنه هرات ... سلطان ... [illegible]

و بر ... سلطنت با ... قیصر سلطان سلیم ... در سال نهصد ... [illegible]

و ... طغیان ... خان ... گیلان ... [illegible]

روی ... جمعی از امرا ... [illegible]

گرفته ... بر بار ... حکم ... [illegible] ... او

... در سال ... [illegible]

در سال نهصد ... [illegible] ... گرفت

آنحضرت جمعی از امرای ... [illegible]

... در سال ... [illegible]

... سلطان سلیم

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

و ... سلطان سلیم ... [illegible]

کار روم ... قائم مقام ... [illegible]

قیصر را رسید معاودت ... در سال نهصد و ... [illegible]

و ... [illegible]

نامه از آن پادشاه با ایمان بشارت با خلعت فرستاد تحریر مصاحبت و اخلاص مخصوص رسید

منظور نظر بقرب و کمتر از یک سال از این مقال انتقال سلطان سلیم بن سلطان سلیمان ازین سرای غرور روی داد

ذکر وفات شاه جم جاه طهماسب

رسمیست قدیم و عهدیست معهود هر نو بهار را گلبن

فروزد و بسر و قامت هر سرافرازی که در گلشن سبز و رعنا برآید کشد تا بقیت

دوران زنگار فام جام سالی از نتایج گوشش که لاجرم ازان گلشن سبز برق بلا رسید و هر که در مصطبه

دهر از قصر جام شاه مالامال از لب نهاد شاید از شربت مرارت فنا بی چاره از شراب مضرت ضایعه

دهر و دوران قابل بینش کشید دهر در بال از این بنیاد بنا نهاده ناگاه او را فرو بوت حریف آن

سپهر منعم انقلاب بر سر حیرانی که بنیاد دین در دین گلشن غربت فراخ جهان کاخ جسد و دین بنیاد را می

گلبن که رسیدی بر بالای منعم دید الغصه چه از سال نهصد و هشتاد و چهار در رسید طبیب اجل به تصفیت

از مقام اعتدال به جانب اعتلال میل خاطر خجسته صفات کسالان احراض متعاقبه اطبای آگاه

و اطبای حاذق بر اماق عارضه متقدم آرام و آفتاب حالت بر کمال زحمت تعب منزل تر کرد و در

سه شنبه پانزدهم شهر صفر سال مذکور حکم خالق الموت و الحیات از نفس معدوده عمر عزیزش بانقضا رسید

هوش از دماغ الصل ندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی را با هر صفحه قضیه بشنید هوای جنان الحال

پیر و جوان نهال ندیده روز افسوس چرا بیاد آشنا به گلستان شنید

کار جهان قرار ازو رفت گلشن گشته به ملک آسمان ازو ازان واقعه عظمی و سانحه کبری زن

و مرد را عیش و قرار آرام در کعاب بیقراری افتاد و از هر خسی هزاران جنس حزن و شیون ناله برآمد

هر قوی سالار ازغم هزار شعله آتش بر فروخت اندوه هر زن چشمه طوفان گریان از بن

و هر زن سالار گشته تن به کنار از اشک هزار جوی دیدن سیل چو دریا و هزار از اشک هزار

گونه حزن از انقلاب پانزدهم شهر صفر تاریخ وقوع آن واقعه شد

بیان شورش و انقلاب بعد از ارتحال پادشاه سپهر بارگاه شاه طهماسب در دار السلطنه قزوین

در ایام مرض آنحضرت خلف اکبر سلطان محمد میرزا العقب رهبر ملک رحم از ایران الحال قسمت

دلها در برده پسر از سحر جمعی از امرا اتفاق نموده شاهزاده اسماعیل میرزا خلف ارشد آنحضرت را بر تخت

شاهی بنشانند و در قلعه قهقهه محبوس بود که بحضور بیاورند و جمعی دیگر طالب سروری سلطان حیدر میرزا اصغر

در روز سه شنبه چهاردهم جمعه هزار از خلق اضطراب بی خبر آن بخت آسمان همه کیان جام

سلطنت بر انگیختند و الامر فتنه که یکی آسمان پرآشوب افسر آن آنحضرت آسمان

ایشان و آرام و جمعیت خاطر پریشان را زبان گوهرفشان گزارش نموده بیت سلطان محمد تبریزی
خود در عارضه مساجرات تشویش و تفرقه خاطر ایشان را دانگیر نبود سلطان حیدر میرزا ابوالمظفر سکندر مبارک
از جمله اخوان اسمعیل میرزا را که پیش ازین بموجب توقف نموده و بروایتی جمعی والده شاهزاده سلطان حیدر
میرزا افهام شد که چون پدر بزرگوار سفر آخرت گزیده فرزندان از جمله گفته و حال پدر بزرگوار سالار گردون
پس مسند خلافت و مهام سلطنت را اسناد ننمایند تاج و تخت سلطنت را کجا اگر جائی
پادشاهی و طالب خلافت بر سریر ابا و اجداد و برادری مجلس اگر علت جمع اطراف حسن تصحیح مسند آنجا
رعایت لطف کرده باشی واگر واقعه روی نماید فرداکه خبر شد و تاج سلطنت بر سر قرم تحت
لاجرم سپهر نهند سرور و پادشاه تاج و جهارقب بالمشاهی پیراسته شده و قرم بر ولایت ایران
بسند اطراف و اکناف مملکت سالکی نبنیه و چون در ایشان از ارام اسمعیل میرزا که هست بناچار
قرم لشکر را مطاوعت کرده دیگر انکه خواهش پریکان خانم پسر خورد را لولی انزوی در شیراز غ
در بند داشت و میرزا معتمد بوده را از دور نظاره شاهزاده و دولت منفرد گشت لهذا باطن
هم از ولایت اسمعیل میرزا میرزد و لازم امداد و معاونت خواهان او شده آنچه کار بر آید
چنان درست نیز از الهام زود رسیده اطباء تقریب تعبیه نموده عرض که اگر ابواب عفو مفتوح گردد

ذکر کسی که از مهمات ضلالت آئین نهج خلاف و جانب شاهزاده اتفاق کرده خصم آن دارم
کرده به پیوستند و در این ولایت از فرمان بیشتر در طریق بیعت قرم لطف کنایه و راه در عهد بیعت و بیکا
را باطل جهان را بتقاضی و فاداری صدق و صفا آرام و اطراف بتقریر سخنان عذر را بسر خود ارقام
شاهزاده دلیر خته و از روی سالوسی لا ازچه مطالب مرعی و انس روی بادر شاهزاده
نموده گفت که او آن جمع که پیش از من بی بهره جلوس برادر و یکانه شاهزاده نمود شاهزاده
بتحقیق جلوس خواهد بر تخت زود تا عاقبت آن مرحله را رو کشاده دفع اگر از من در تمام وقت اتفاق
بایدبرادر در مادری چون سلیمان میرزا خاطر خویش تسلی سلطان ابراهیم را بتوسعه شاهزاده معصوم
آگهی و بیمار را با نیت مرکب کرده خیمه چون خواهر با مهمان خاطر از دغدغه آلوده سالم لیکن ساخت خرج
شعبده کرده ساخت معروض داشت که اگر شاهزاده رخصت منزل خود دم و تابلور رفتار سالک
آورم آنکه براه الفلک فرار اختیار نموده و در اطراف فرصت دم دروازه که از حجره حرم میدان
میسر گردد بر قدم رفت و در اقامت نمود و کلیه اکمال خویش سلطان آمد چون شمع آورده
بگذشت و بطالبان بعرض حضرت روی نهادند نشیمنگاه رفتن نهاد مقر ان و دشمنان از زمان دروازه دار
حرم حرم بحکم و رضای خلقه کمان آمد آن کمر انشسته و آن نوجوان سلطنت تابعر و تنفیذ

از پای درآورده و در دم سر جناب طالب اسمعیل میرزا فرستاد القصه از آن تیغ قاتلها به
در آن زمان غالب روز بروز تخطیه هرج و مرج مزید گشت و آن روز بروز بشدت رسید نظام امور از یکدیگر گسیخته
نه برادر امیر و وزیر بر پو رفت هر سه کشته شد تجهیز و تکفین آن شهریار سلطان تکین
بطوایف عاقبت علما و فضلا جمعیت نموده به تغسیل و تکفین شاه پرداخت هر یک بآنکه نشستند چند روز
مغفرت محفوف [illegible] را در خانه سر دادند و در [illegible] با نهایت تعظیم نعش شاه
ملک و جواهر را در روضه منوره که مطاف [illegible] التسعظیم مدفون ساختند
تنها و سالی و نفوذ کلمش سلطنت [illegible] سی سال و کسری [illegible] روی
داد و [illegible] ولایات ایران [illegible] در دارالسلطنه قزوین [illegible]
عزیمت نفر [illegible] قانون جهانداری از سلاطین روزگار خویش [illegible]
و مکارم [illegible] امیر [illegible] درم [illegible]
در اوان [illegible] نقاشی [illegible] تمام [illegible] صاحب تاریخ [illegible]
نقاشان [illegible]
واصفی [illegible] روزی [illegible]

نیز از اعلی [illegible] خویش [illegible] ببخشید [illegible] گرانمایه
و سایر [illegible] نفایس [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] آب [illegible]
و در اجرای امر بمعروف و نهی از منکر [illegible] مبالغه [illegible] غلامان [illegible]
در عهد سلطنت آن [illegible] آرام [illegible]
[illegible] آن [illegible] علمای اعلام
[illegible] مصروف [illegible] مستحقین [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] قبه و مناره [illegible]
[illegible] دارالسلطنه تبریز [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] دارالسلطنه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] در دارالسلطنه قزوین [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] متعدده [illegible]
وزیری و [illegible] ایران [illegible]

نبود و گاه گاهی جلیس همایون بنظم ابیات می‌پرداخته رباعی مجنون بازار محبت شده‌ایم بیچاره باده زار آتیم

القصه که بود بهیچ حال کر بود نسبتیم که بی نقطه ایم او را دوازده پسر بود اول ایشان سلطان محمد میرزا

که در حین وفات پدر بجهت رمد چشم از سلطنت ... بود دوم اسمعیل میرزا که

در حیات پدر بیست سال بالتمام در قلعه قهقهه محبوس بود و بعد از پدر بپادشاهی رسید

سیم سلطان حیدر میرزا که بعد از فوت پدر بدست جمعی از ... درست در ... سالگی ... شهید

گشت چهارم سلطان سلیمان میرزا که از غیر شمخال سلطان چرکس بوجود آمده بود چنانچه ... خواهر

احوال شمیر در اسمعیل میرزا زهر هلاک نوشید پنجم سلطان مصطفی میرزا بود در ... سالگی از جمله

ارجاع ... اسمعیل میرزا ... ششم سلطان محمود میرزا بود در ... سالگی از

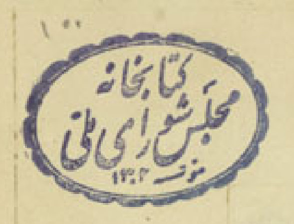
قطع حیات اسمعیل میرزا بی رحم ... هفتم امام قلی میرزا بود در چهارده سالگی بجانب ... ارطلق

اولاد پادشاه جنت مکان اسمعیل میرزا هشتم سلطان احمد میرزا بود در ... سالگی ...

... دهم سلطان ابراهیم میرزا ... در چهارده سالگی ...

اسمعیل میرزا ... سلطان ... معزول گشت ... سلطان علی میرزا

بود که پادشاه ... بقید ... رسید



برادر کوچکتر زین العابدین میرزا و موسی میرزا در قزوین وفات یافتند

ذکر احوال وزرا و خوشنویسان

در آغاز جلوس میمنت مانوس خواجه جلال الدین محمد خواجه میر تبریزی ... شعله قهر ... سلطان ... ادو

با ... قاضی جهان ... وزیر ... اعظم ... حسینی آن ... بود ... وزارت رسید

محمد ... منصب عظمی ... میر قوام الدین جعفر ساوجی ... وزارت ... قاضی احمد ...

... اصفهانی ... آن لباس ... آن امیر عنایت الله خوزانی ... فرزند

معصوم بیک صفوی ... شغل خطیر قیام ... منصب ... آن امرا ... قاضی قزوین ...

جهان ... میرزا شکر الله ... امیر ... علاء الدین ... منصب ... بود

خواجه جلال الدین ... تبریزی ... سلطان محمد ...

... شغل خطیر ... امیر ... غیاث الدین ...

... مشهور ... نظری ... اصفهانی میر ... میرزا

... اصفهانی ... ملا ... اصفهانی ملا محتشم کاشانی ملا ... ملا ...

... خوشنویسان مولانا علاء الملک تبریزی مشهور ... علاء ... خط ... خواجه

و خواجه اختیار منشی در خط تعلیق شهرت — عهد سلطان حسین خط تعلیق بهتر از وی [illegible] ابن خواجه محمد
شاه اسمعیل انتخاب می نمود دیگر مولانا محمد حسین تبریزی است که از شاگردان مولانا میر علی هروی است دیگر
میر صدر الدین محمد قاضی جهان بود ولد قاضی جهان قزوینی وزیر اعظم [illegible] بزرگ و نجیب از اعاظم شعرای
متقدمین و متاخرین است دیگر میرزا ابو القاسم اصفهانی [illegible] خلف میرزا شاه حسین وزیر است دیگر از
خوش زبان تعلیق میرزا احمد خلف میرزا عطاء الدین شیرازی وزیر [illegible] پادشاه [illegible] است
دیگر میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله مستوفی الممالک بود دیگر میرزا احمد حسین معروف [illegible] دیگر
مولانا علاء الملک تبریزی است و ملا علاء بیک [illegible] اشتهار دارد که خط نستعلیق با نسخ [illegible] است دیگر از
[illegible] کتاب [illegible] نقاشان — [illegible] میرزا زین العابدین صحاف [illegible] مولانا عبد الجبار
استرآبادی [illegible] سیاوش بیک گرجی [illegible] مولانا شیخ محمد شیرازی مولانا [illegible] شیرازی استاد [illegible]
محمد اصفهانی شعرای فصاحت شعار مولانا ضمیری اصفهانی مولانا محتشم کاشانی مولانا وحشی یزدی مولانا [illegible]
باخرزی میرزا قاسم گنابادی است [illegible] شاهنامه در تعریف [illegible] و آنکه [illegible] آن [illegible]
[illegible] خواجه حسین ثنائی [illegible] ملک [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] اصفهانی مولانا ملک [illegible] مولانا [illegible] کشمیری مولانا حاتم کاشی مولانا فهمی کاشانی میرزا [illegible] نظیری [illegible]

قزوین [illegible] صبری روزبهان اصفهانی و غیر ایشان که ذکر ایشان [illegible] چون فضلا و حکما [illegible]

ذکر مقتضیات سلطنت سلطان حیدر میرزا و جلوس [illegible] شاه اسمعیل ثانی بر اریکه جهانبانی

قبل از [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
میرزا [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در ایام اعظم وارد

چرکس علاء سلطان استاجلو میرزا و علی‌بیک تکلو یوزباشی با ایشان آن گرگ بیابان شاهزاده را به قرار

رسن را گرفته از میان ایشان بیرون و بقراولان سلطان و خلفا جامه استرلو [illegible] کشیدند

و علی‌بیک کرجی خال شاهزاده شهید و زال بیک کرجی و جمعی کثیر از فدایان آنحضرت با شیخ

درها را کشته چند رکاب‌نشین به درب حرم رسیدند آنجا ایشان سه جوهر شمشیر را از نیام

برکشیدند و از تفنگ ایشان را باب آن منظر رسیدند و بعد از آن قلع و قمع واحد کرده خشتند

القصه با هم حکمرانان پریخان خانم و حسینقلی خلفا که او را در خیرالله شاهزاده شهید بیک الحمی و رسمی

داشتند برابر ساختن خود سلطانی و روز دیگر که داشتند برای واقعه یکسره [illegible] اکبر کرده کشور و

لشکر را کار به جایی رسید که ایشان را دادگاهی [illegible] کار را به ایشان آن آثار [illegible]

و لشکریان از اسباب نهب و غارت بر چه گیر گیر بار نمودند تا آنکه اسمعیل میرزا با عظمت و جلال از قلعه

قهقهه با کمال نزول اجلال نمود خلفا و سایر انصار روی خود را [illegible] البراله [illegible] نشسته با اتفاق

شاهزادگان با شرف و بساط [illegible] استیلا یافته سمعی میرزا اسلطان را بر [illegible] و سایر الکتاب خلفا

و سایر امرا [illegible] که در آن عهد بهانه خلق نزول و بدو ولیعهد مبارک بر تخت [illegible] عالم‌آرا

ملکفات و کثیری [illegible] آن [illegible] شاهزاده [illegible] گرفتار

سیاستی گه هر روز بر روزگار ایشان فرا هم می‌آمد که بخشی جزای اعمال ناهنجار گرفتار شده ملازمانش پری خانم

و خواهر اعیان [illegible] پنهان شده است اما [illegible] کاخ چه و مقرر بعضی که بر ملازم امرای عظام به درب سلطانی

وی آمدی و بر این خواهد سلاطین اسلام [illegible] شمشیر [illegible] مبلغ اسمعیل میرزا

[illegible] کران [illegible] عام [illegible] حرکت [illegible] خلیل [illegible] سلطان

در امور سلطنت پادشاهی سزاوار [illegible] سلطنت [illegible] خود خلعت داشت [illegible] ایشان

[illegible] خبر [illegible] القصه [illegible] امر [illegible] اعراض [illegible] آمده [illegible] کشیدند

و بعد از آن [illegible] جهت [illegible] حرم [illegible] به سرداری رسیده [illegible]

به سرای حسینقلی خلفا [illegible] چنانچه [illegible] که باید [illegible] از منصب خلفا

معزول [illegible] شرایط [illegible] سلطنت [illegible] منصب خلاف [illegible] مطلع [illegible]

و بنا [illegible] صوفیه خلفا را [illegible] کشته [illegible] گرفته [illegible]

با خلافت [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

هر کس از امرا [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] خلفا

تکلف [illegible] کمال [illegible] امرا [illegible] آن سخن را اسمعیل میرزا

ازو برکنار گرفته صلاح خود را الحق در آن دیدند که [illegible] کشتند [illegible] که بمجلس انس نمی گذرند

در ضمن [illegible] و چون از [illegible] گذشت بسلام [illegible] و بنام منزل خود رفت روز دیگر اسمعیل

میرزا ابراهیم خان را [illegible] که از جمله [illegible] طلب نموده گفت باید بروی و خلف را امروز در بلده

مشهد [illegible] سازی که چندی در آنجا بزیارت روضه رضویه مستسعد [illegible] نفس [illegible] همراه او

مقتضی [illegible] حصار خواهیم [illegible] قرار بحسب امر منزل آن [illegible] رفته او را [illegible] رسید

حاکم آنجا [illegible] و آنجا [illegible] چند روز [illegible]

[illegible] چون [illegible] اسمعیل میرزا قمر [illegible] قضا [illegible]

نقش [illegible] جهت [illegible] نمیداشت و میرزا [illegible] بهرام [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] رسیده که اگر [illegible] امیر [illegible]

در خون [illegible] و اگر [illegible] حکم برگشتن [illegible] کند [illegible]

[illegible] القصه در آن ایام [illegible] اکابر و اعیان ممالک محروسه [illegible] روی [illegible] سلطنت

در ضمن [illegible] خلایق [illegible] رسیده [illegible] عبور [illegible]

[illegible] جلوس [illegible] امر [illegible] انداخت و [illegible] خلایق روز [illegible]

و انتظار ایام [illegible] میرزا روز و شب [illegible] و هر روز [illegible] را

بهانه [illegible] سلطان [illegible] میرزا در معرض قتل [illegible] آمد و [illegible] چند روز چنان [illegible] بخت

و بمعرض تیغ [illegible] کامیاب [illegible] با همه [illegible]

بجانب [illegible] بخت [illegible] ایام جلوس [illegible] تخت [illegible]

[illegible] المعظم [illegible] علیه الف التحیه و السلام [illegible] و از آنجا در [illegible]

بحضور جنت [illegible] مشهد مقدس [illegible] روضه منوره [illegible] امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیه الاف

التحیه و الثنا [illegible] روانه [illegible] اسناد و روان [illegible]

[illegible] دارالسلطنه [illegible]

[illegible] سلطان ابراهیم میرزا و [illegible] بهرام میرزا را که [illegible] مکان

[illegible] میرزا [illegible] الصفهانی [illegible]

[illegible] بمنصب وزارت [illegible] و در روز چهارشنبه [illegible] جمادی الاول [illegible] سلطنت

سلطنت و [illegible] پادشاهی جلوس [illegible] امرای [illegible] و اعاظم ممالک محروسه بشرف پای بوس

رسیده [illegible] قیام [illegible] اطراف [illegible] جلوس جمع

شد بعد از نظر [illegible] گذشت و بعد از دو سه روز [illegible] را بعضو خویش [illegible] باز متوجه انجام مهام
مملکت نیابت عرضی را خود میدانست و فیصل مهام را سلطان ابراهیم میرزا و میرزا [illegible] سلطان قاجار
و میرزا شکرالله وزیر مفوض داشت چون چندی بگذشت همت بر قتل شاهزادگان و بنی اعمام گماشت
نخست جمعی از قزلباش را از خانهای اکراد و دیار بکر که در ایام پدرش بدار السلطنه قزوین آمده و دار الملک
اردبیل [illegible] داشتند نهایت استقلال بهم رسانیده [illegible] ایشان را بقتل رسانید و
[illegible] روز [illegible] خبر [illegible] بیاران [illegible] که جانب [illegible] محترم
سلطان ابراهیم میرزا [illegible] رفته [illegible] سعید در جمله
وی [illegible] یوسف خان [illegible] القصه [illegible]
مامور [illegible] سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا و سلطان [illegible] میرزا
و امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا را که [illegible] داشتند [illegible] منقطع و نهال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خاقان سعید [illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
جان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]

از [illegible] آب [illegible] که [illegible] با [illegible]
و [illegible] اسباب [illegible] غیرت [illegible] جمع [illegible] سوگواری [illegible]
[illegible] دفن [illegible] خلاصه [illegible] قتل آن [illegible]
سلطان محمود میرزا [illegible] سلطان [illegible] میرزا و ابوطالب میرزا و [illegible] میرزا
و طهماسب میرزا و [illegible] و سلطان حسین میرزای [illegible] بهرام میرزا [illegible]
در [illegible] گریبان ایشان رسیده و سلطان حسین میرزا و سلطان محمود میرزا
نیز [illegible] چنانچه [illegible]
و محمد حسین میرزا برادر زاده سلطان ابراهیم میرزا که [illegible] داشت و سلطان محمد میرزای برادر
[illegible] میان [illegible] مکفوف البصر و [illegible] از دیدن
جهان [illegible] قرآن [illegible] بنی اعمام و برادر زادگان [illegible]
نام برادر [illegible] تمام [illegible] امور [illegible]
و [illegible] مملکت [illegible] فیصل قضایا و انجام امور [illegible]
[illegible] حرام [illegible] خاص و عام [illegible] چنانچه [illegible]

پس از آنکه روزی قلم نسخ و تغییر بر آن کشیده و همچنین در صدد تغییر و تبدیل امرای ممالک محروسه درآمد
بهر ولایت حاکمی و امیری بدلخواه خود تعیین نمود ایشان را از احوال و تلون مزاج خصلت بسیار
میکوچانید که اکثر ایشان هنوز در آن روی مسند نشسته که از نقش [illegible] بر آن نقش جدا و از صفحه روزگار
القصه رفته رفته از نظم ملک خاطر پرداخته و تخریب اساس دولت مصروف ساخته روزی
اختلاف مذهب در میان انداخته و گفت طایفه شیعه که ابرام [illegible] تحریم لعن و طعن جانب حرم محترم
رسول خدای و مجبور به آنحضرت [illegible] و حال آنکه [illegible] عصمت و [illegible]
داده اند [illegible] این [illegible] حکایت بعضی زبان بطعن [illegible] دلیل [illegible] زیرا که
از قرار [illegible] با [illegible] و برادری [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ابرار [illegible]
کرده اند [illegible] اسلام [illegible] محترم حضرت رسالت [illegible]
و ملاحظه جانب [illegible] بطعن [illegible] و مراقبت [illegible]
ریحانتی الثقلین امام حسن و امام حسین علیهما السلام چند قدم [illegible] و اقوام [illegible]
برکه و سایر علمای آن عصر [illegible] مصلحت وقت در صدد [illegible] مقام [illegible]
میرزای مخدوم شریفی در زمان شاه طهماسب متهم به تسنن معروف بود [illegible]

قبل اسمعیل میرزا میگفت رفته رفته پیش از [illegible] کار [illegible] اهل سنت [illegible]
طعن [illegible] اضعاف مضاعف [illegible] و اگر [illegible] علما و [illegible] اهل سنت
در حقیقت بنیاد علمای شیعه مقتضی الناس علی بن [illegible] ادای حق [illegible] اعراض
و زبان بجائی که مطابق صواب [illegible] در نظر علما [illegible] الزام علمای [illegible]
[illegible] قال [illegible] روز [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] خلیفه [illegible] منصب
والای خلفا [illegible] در مجمع علما [illegible]
با خلفا گفت با میرزا [illegible] حرم محترم رسول خدا [illegible] خلفا گفت [illegible]
[illegible] حرام است [illegible] خلاف و حکم [illegible] اگر [illegible]
کرده [illegible] بازگرداند [illegible] میرزا گفت [illegible] این سخن [illegible]
خلفا گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده ام جمعی [illegible]
گفته [illegible] چند روز پیش [illegible] در حضور سلطان ابراهیم میرزا
[illegible] علما این سخنان [illegible] سید حسین مجتهد [illegible]
[illegible] روی [illegible] خشم [illegible] گفت [illegible]

سلام و فقها از مرشد مرتبه شنیده بکمر به برسر خلق حریده نه و اد بیلان [illegible] بیهوش شده

وجیه شش سال به آتش نعمت به فراز روز بیهوش و پس از نشاط آنکه امیر ابوالفراز نقابت منصب

و برابر به دو یکی خلفای استاجلو الو و بکر بعضی از امرای دیگر افتاد و هر کس از آنها به بهانه عدم فرستاد

و حکم کرده که هر کدام شیعه به ترا لامر موقوف دارند و داز به مکتب که مولانا میرزا لطف الله [illegible]

موافق خود ساخته اعتنای نیست و جمعی از علمای اهل سنت میرزای مخدوم شریفی و ملا میرزا جان آقا شیرازی

و میر مخدوم لاله که از ائمت علمای شیعه چون الله‌وردی قلندر و خزین [illegible] بعضی بر روی کار آورده و طالع پیدا

گشت که تا چون کسی [illegible] بر آرد آنکه کسی غنچه باز لب [illegible] اگر کتاب [illegible] صفحه [illegible] از نظر باز

و مانند گلی از خشم چه بهر در خون گشته و چون گلی حریص از حق آزرده حق از ایشان [illegible] اسلام [illegible] زبان

نمی آمد و مخدوم شریفی در جمعات بغراز ادای صلوات [illegible] میرزا حسین [illegible] از غصه [illegible]

اندیشه بود چون کسی خوف و هراس خود را معروض سلطان اسمعیل میرزا ساخت میرزا محمد [illegible] تقریر

فرح جان از امور بوده به مسجد رفته [illegible] خلیفه [illegible] منبری شنیده و ادراک رحمه قرار داری

خلایق محفوظ گشته القصه چون این قال و قیل مرتبه طولی کشیده روزی امرا در مجلسی اجتماع کرده یکدیگر

در این باب سخن آغاز و مواضعه نمودند که این حرکت را از میرزا باید باز [illegible] الوقایع

عجیب قاسم بیک [illegible] با هم حسن میرزا ولد سلطان محمد میرزا که در این باب جالس [illegible] سر بر زیر میباید بدین

اینکه از خلاص میرزا واله آن انجمن شده گفت که معلوم است که میرزا [illegible] اعتقاد به تمام شده این جا بگوید

در حضور بجا حقیقت حال سلطان میرزا ابراهیم [illegible] محمود [illegible] بیگ [illegible] معروض داشته

در مجلس متفق [illegible] میرزا مخدوم شریفی تعلیمات [illegible] میرزا در جواب گفت چون شاه باین طریق نفاق می‌کنیم

باید کمر بر قرار داد [illegible] سلطان حسن میرزا را از طرف آن [illegible] سخنان [illegible] میرزا [illegible]

خان و بیک [illegible] که از جمله ترتیب همگنان را [illegible] در جواب [illegible] معروض [illegible]

سالک [illegible] اولیای حضرت شهریار [illegible] میرزا [illegible] مطلب [illegible]

بر فراز این سلطان حسن میرزا توقع داشته باشیم اسمعیل میرزا گفت اگر چنین است کار از او جمع

کنند القصه [illegible] آن [illegible] قرار گرفته [illegible] از قتل [illegible]

اسمعیل میرزا امرای مذکور را از نظر انداخت و [illegible] احوال طایفه استاجلو [illegible] فتحه

و [illegible] سلطان [illegible] بیگ [illegible] و مهد [illegible] قرا [illegible] سلطان زاده [illegible]

شیر دل [illegible] افراز و از این گونه توجهات [illegible] بیکبار [illegible] رخصت [illegible]

رفع خلل [illegible] میرزای مخدوم شریفی را [illegible] و خطاب [illegible]

حوالی انس بود در انتظار چنین روزی بعد بسر راه و برای گرفته از هر طرف [illegible] شنام او
گشته خود و بناء تو اسطرلاب فتح مغلطه معدوم از میرزا [illegible] و بعد از آن از مقوله سخنان مذکور گشته قبل از این [illegible]
گلگل در سلک [illegible] شده اسمعیل میرزا [illegible] بر [illegible] الاکبر [illegible] مشهد مقدس رضوی [illegible] استحکام
روانه [illegible] علیقلی خان شاملو [illegible] خان را با [illegible] امیر الامرا [illegible] خراسان [illegible] اوزار
و مقرر فرموده تا مشهد مقدس [illegible] نعش [illegible] عالم آرا [illegible]
نمود و از آنجا که [illegible] از [illegible] سلطنت [illegible] ذی حیات [illegible] علیقلی خان را مامور
گردانید که [illegible] سلطنت [illegible] نقش وجود عباس میرزا ولد سلطان محمد میرزا [illegible] ذات
[illegible] داشت [illegible] فرمان [illegible] در آن ولایت [illegible] صفحه روزگار [illegible] مقارن آن
[illegible] میرزا [illegible] غازی [illegible] که در خطه [illegible] سلطان محمد [illegible] سلطان حمزه
میرزا و ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا [illegible] داده [illegible] ولی [illegible] قلیچ خان [illegible]
شیراز [illegible] آمده [illegible] ایشان را [illegible] جمعه
بیست و چهارم شهر شعبان سال [illegible] در آسمان [illegible] گشت
که [illegible] آن از وسط السماء بطرف مغرب [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] کوکب [illegible] داشت

از مشاهده آن کوکب تفرقه و تشویش در احوالش بهم رسیده منجمان را احضار و از تاثیرات [illegible]
ایشان جواب [illegible] مخالف صواب گفته [illegible] میرزا [illegible] گفت [illegible] کوکب دلالت بر زوال [illegible]
یا از سلاطین [illegible] گفته [illegible] آن [illegible] بطرف مغرب کشیده [illegible]
بسر اسمعیل میرزا [illegible] اضطراب
و خوف و هراس [illegible] آنجا که [illegible] احوال [illegible]
و [illegible] ابواب عدالت [illegible] مبدل
شبها و روزها در [illegible] سیم [illegible]
[illegible] نیز [illegible] در
[illegible] ولی [illegible]
[illegible] خط [illegible] بیت زلف تو
طبله عطار [illegible] عنبر [illegible]
[illegible] زلف تو [illegible]
[illegible] مساق [illegible]

طرف قزوین [illegible] بحر شرق موصلت یافته [illegible] جانبش گرفته [illegible] شاهی اتصال یافت

رفته بود آنجا بر بستر استراحت غنوده معشوق [illegible] از درون دریای [illegible] بسر برده بود چون جان

[illegible] مسکین [illegible] تنگ [illegible] گرفته [illegible] که از پا [illegible] رفته بودند

محرم خاص خیال [illegible] رای آن [illegible] بیداری [illegible] خواب گران آن پادشاه [illegible]

کرانه [illegible] رسیده [illegible] بشام [illegible] پاشنه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بعد از انتظار قدوم میرزا [illegible] اصفهان افغان

میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی [illegible] حکیم ابوالفتح تبریزی [illegible] خواص [illegible]

[illegible] مکلف ساخته [illegible] از حال میرزا [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] زبان [illegible]

[illegible] بار [illegible] وزیر و قورچی باشی [illegible] ضعف

[illegible] حکیم [illegible] شاهی [illegible]

[illegible] خواب [illegible] مقام [illegible]

[illegible] حضار [illegible]

[illegible] سپاهی [illegible] از حسین [illegible] پرسید [illegible]

[illegible] گفت [illegible] افطار [illegible]

[illegible] طعام [illegible] افطار

[illegible] بعد از [illegible]

حلوا [illegible] حلوا و کلیچه [illegible]

[illegible] آن [illegible]

ملاحظه [illegible] شب [illegible]

[illegible] آقا [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] از حال [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] گفت [illegible] نتوانستم [illegible]

[illegible] آن [illegible] پادشاه [illegible]

امرای [illegible] میرزا

سلطان وزیر با امیرخان گفت که فکری بروز سیاه خود باید کرد امری مقرر بود سر فرستاد
و جمعی از احمدی را بدان منزل آمده با یکدیگر عهد و پیمان نموده تا بر آن کتیبه ملازمان بقا قرار
بیک بعضی نهند یکجا را در آن با مور ملک بعد از آن مملکت شاه صاحب سید الشهدا بدان اکثر گشته
و آنجا چه باید آمد و از آنجا بر فرا آمد بر دولتخانه چه جمعیت کرده خلاصه حقیقت امر اسمعیل میرزا را که با مجلس مخصوص
بعضی از اطبای که از اطبا بدین میرزا احس سمی نموده بعید نمی گفتند که رو برابر پریخان خانم ساخته
و بعضی از ارباب خلوت افیون بکار برده کلیچه مسمومه دانسته القصه چون آن واقعه متکرر در میان جمع
نمایان شد و قول اغلب حرکات میرزا در دلها چندان تأثیری نکرده بلکه خلایق شاد گشتند
و خطابان بملا رسیده بر سر حکم از روی کمال و بعد گفتن شعر سپارد از آن اشعار است

نام بجنگ تر ... رگ کلک آن نسیاله
سحر هر ف جلیس پنهانا نظری

ذکر دوران سلطنت محمد خدابنده بن شاه طهماسب صفوی

چون از فرار یکه خامه مشکفام بر آن نگاشته رانده در آن کار تیز حرکات شهریار کامران
اسمعیل میرزا ازین ملک آمیخته و از شراب زهر مرگ بکام او ریخته
امرای قزلباش و عقد سلطنت را بنام سلطان محمد خدابنده که در شیراز بود قرار داده میرزایان با تفقه

مشهور ... از آنحضرت ... سلطان محمد که چه از ... حاجی خان ...
... پوشیده بود از آنجا که جان کرامی در ... میرزا ... جای افواه علام آن
... فرمان ... که آنحضرت بعد از که حکم ... قبیس ...
آن مقیم بود الا احسان ... سید ... اعتقاد ... دلها خواری رفیق
او ... شهزادگی ... در ... آنحضرت ...
و چندی در شیراز ... حکمرانی ... امرای قزلباش از دار السلطنه
قزوین بعزم ... آن ... تاج و تمکین روی بفارس نهادند ... میرزا سلمان
جابری وزیر اسمعیل میرزا ... آمد ... پریخان خانم در دار السلطنه
لوای اقتدار ... بجانب ... شیراز ...
سلطان محمد مشار الیه را بمنصب والای وزارت ... عساکر ... حرکت از شیراز
... خاطر ... میرزا سلمان ... بحکم ... محرم ...
... میرزا عبدالله خان ... سلسله ... میرزا ...
... عباس میرزا و سلطان حمزه میرزا ...

و در امور پادشاهی شریک و احکام سلطنت را مشیر بود و مهمّی از امارات جلیله و بعضی مصالح مهمه بعرض رسانید
بنام استقلال پریخان خانم را معروض گردانید بکلّم را جواب گفت امور اطلاع افتاد و دارای رفعت و اقتدار
و اختیار پریخان خانم از پادشاهی جز نامی با سلطان محمد خدابنده صلاح بود و آن دیو درخت نیابت
خانم سالار دولت ملک کلاه دار دنیا بر آن مطلوب شده و وزیر صاحب تیغ بر نطاق عزیمت عراق
بر میان بست و رایات ظفر آیات را چون پرچم بر چرخ نیلگون از مستقر دار السلطنه اصفهان شد چون
موکب فیروزی کوکب بدار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود مدتی بنظم خلد قسمت مرتبت
نوّاب نامدار سلطان محمد صفحه آن خطه خلد نظام را با اهل آن از حضرت سلطان سرای زینت داد
و از آنجا لوای نهضت را بطرف دار السلطنه قزوین بعزم جلال در دار المؤمنین قم حسین قلی سلطان
ایشک آقاسی با دیگر امرا خیمه و خرگاه و بارگاه و چتر پادشاهی بعزم استقبال از حضرت اعلی
خبر مقدم فرستند ... پریخان خانم با تمام مصالح پادشاهی ... در سرای
گاه و پیشتر شده فوج فوج از قزوین بیرون آمده در منازل عرض ... کوس پادشاهی ... که
امیرخان ... محمد خان و خلیل خان افشار و قزلباش ... از عهد علیای اسلام حرم حضور
سلطان ... لشکر ... بمعسکر ظفر اثر پیوسته چون اردوی مسعود بمنزل ... رسید

معرض

معروض رای شاهی گردید به مقتضای بغض و عداوت چرا که اتباع پریخان خانم اسلحه قتال در بر
خانم جمع گشته ... شور و شر سلطان محمد چون شنیده بود ... بمسند
حکومت ... امیر ... لالا ... آن ولایت ... می‌گذشتند امیر اصلان خان ... اکراد
سمت مرافقت داشت طلب فرمود که بدار السلطنه قزوین ... سلطان
و در ساعت ... از شهر ... بیرون ... اسباب ... سرانجام
... امیر اصلان خان ... قبول ... شهر ... البته رسانید
... از شهر ... قزوین ... ذی الحجه ... اسلام ... نهضت
... قزوین ... خانم ... اضطراب
... استقبال ... از شهر بیرون آمده ...
... اطراف ... سپاه ... را
... استقبال ... نمود
خاص ... سلطان محمد خدابنده ... نقشه ...
... گاهی از ... گاهی ... در ...

کالشمس بیاراسته و لمعات اشعه چهره دولت تافتند چون ترکمانان و خراسانیان نور ...
از مهبط سپهر نصرت با هیات علم بسمت عزم و رهبر ارادت اعلی حرکت کرده در عرض راه سلطان محمد
خلیل خان قزلباش را که در عهد شاه جنت مکان با جاه و منصب بلکه آن نیز عظمی سرافراز بود و ظل منعم
مقرر فرمود خاتم سلطنت به خطبه و در جای خسرو منزلم آن نوی محترم منصب را بر دو شکسته
میرزا حسین را بر ادای بیست سپرده بدین نهج خاطر قرار داده به دور و نزدیک آن مملکت خلیل خان
مبالغت نمودند و گفتند قرار بازگشت این دو شیخ سلطان خلیل خان بر هم موالات ... علاج
چون نسخ کلمات ملا خلیل خان محمد را به خلیل خان بنظر القصه حسن عبارت ... بیقرار فرود
زین و زمین با عزم عزیمت آن قضا بدن ابن الکسی به کیان سراد رفته بودند
ما فوق و بیان نمی‌گنجد از وقایع شاه جنت آرامگاه و سایر جواری و خدم و حشم شهریاری
به بیداری روشن ساختند روز دیگر امیر اصلان خان را طلب فرموده در امور مهمات کلی و جزئی
مشارالیه رجوع فرموده بدین برداخته بر جانب شهریاری ... خلیل خان زیارت
امر فرمود که ... تمامی امراء و ارباب ... که بعضی از ایشان ...
نگذارند تا کلید حل و عقد جمیع امور مهام انام بر کفایت و کاردانی ایشان مفوض گردید

بلند مرتبت سلطان حسن میرزا ... سلطان ... والاقدر ...
به عهد میرزا ابو ... در حکم ... خاتم و زیر ... ایشان ... کال عظمی مری
کرامت بخشیدند امرای ... و والا ... تعیین ... خان ... والیان
گیلان بنا که در اصل ... به سرای ... مایه ارجمند و شرف همسری ...

بایداسم بجزه اکرم معلوم و معین نشد

همشیره گرامی خود ... و ... دارالسلطنه رسانیده و ... ابواب
پدر ... ایام ... روز ... به نیم و زر ...
در نظر ارباب بینش ... ولایات ... جلال خان ابن
محمد خان ... واقعه ... میرزا ... کسی از این سلسله ... سلطنت سرافراز
باسپاهی ... از مورد ... حسن ... بیگ ... جمعی
و متابعت ... عازم ... و ... را در جنگ ... را عرصه ...
بر بساط فلک نظیر ... سرادق ... که هیچ ...
ملک ... الاکراد ... جعفر سلطان ... افاقت
ایشان ... گشت چون ... رسید ... جعفر سلطان ...

گرفتار و بزخم شمشیر بی‌باکی راه دار القرار گشتند ملک محمود بنابر عاقبت اندیشی عریضه مشعر
بر عفو تقصیر با پیشکشهای لایق روانه درگاه شاهی و گناهش بعفو و اغماض مقرون گشت و از آنجا
که در عهد شاه جنت مکان [illegible] را با برادرش ولد بهرام میرزای صفوی مفوض بود و ابو القاسمات
میرزایان فرقه [illegible] سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزا [illegible] که ملک نیمروز
متعلق بعم ایشان است بعد در مقام انتزاع آن بلاد و [illegible] آخر الامر ملک محمود را
دست از دامن آن ولایت کوتاه ساختند

بیان شورش و فتنه‌ای که در ممالک بعد از سلطنت سلاطین صفویه بهم رسید

آنکه در ایام واقعه اسمعیل میرزا اکرادی که در نواحی ولایت مکری داشتند لوای خلاف و طغیان بر
فرق [illegible] برافراشتند حسین جان سلطان حاکم [illegible] بجبال رسیده بود و میان نقض عهد
خواسته نمود از رعایت جانب حزم و احتیاط غافل [illegible] آنطایفه چون سیلاب [illegible] روی تجربه
بنیان اساس او نهادند حسین جان سلطان ناچار [illegible] دست [illegible] که [illegible] خود را [illegible] از حصار
[illegible] قلعه [illegible] کشیده [illegible] تا [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] آن [illegible] حسین

جان سلطان [illegible] آنقلعه اکراد شیاطین نهاد چون هجوم
[illegible] شهر [illegible] ساختند و هر کرا یافتند بقتل رسانیدند [illegible] و اطفال و زنان ایشانرا
اسیر و اموال ایشانرا عرضه تاراج ساختند و از آنجا متوجه قلعه [illegible] گشته [illegible]
از جانب دیگر پاشای ارزن الروم با سپاهی بیشمار بعزم تسخیر قلعه [illegible] متوجه [illegible] شد
کاری از پیش نبرده [illegible] لشکر [illegible] جلادت [illegible] حاکم آنجا [illegible]
و از میان [illegible] فرار [illegible] اخبار
در دار السلطنه قزوین بعرض [illegible] رسید [illegible]
سر افراز [illegible] رسانیدند [illegible]
با حضار امرای [illegible]
نهاده بودند [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ولوای [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قیصر روم [illegible] آل عثمان [illegible]

و بسبب عدم معاونت که خدیو سلطان مراد از نقض عهد و پیمان پدر در اشتهار و مصطفی پاشای لله [illegible]

که بلله پاشا اشتهار دارد با سیصد هزار کس به تسخیر شروان و آذربایجان مأمور ساخت مشار الیه چون از

قارص رسید به تعمیر قلعه آنجا که در اواسط سلطنت [illegible] لشکر قزلباش خراب و منهدم شده بود پرداخته بعد از

اتمام آن عزم عزیمت بطرف آخسقه [illegible] تعلق بارگرفته [illegible] بعد از خروج [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] ولایت [illegible] ایشان را به اطاعت [illegible]

از عهد [illegible] ایشان صفویه [illegible] قلعه [illegible] و جنگهای [illegible]

که کار [illegible] نموده [illegible] صعب المسالک [illegible] رخدان [illegible]

پاشا [illegible] تصرف آید [illegible] از [illegible] لشکر [illegible] جانب [illegible]

از شروان [illegible] آب کران [illegible] ولایت را بتصرف آورده [illegible]

منصوب و به شهری حاکمی تعیین نمود و [illegible] که از [illegible] حکومت [illegible]

بجهت [illegible] و در اثنای [illegible] جمعی از ایشان [illegible] قلعه [illegible] و از آنجا متوجه [illegible]

اخسقه و ایروان [illegible] لشکر [illegible] قزلباش [illegible]

بمعرض تلف [illegible] مرجب [illegible] قزلباش احتراز نموده [illegible]

ولد ارشد خود سلطان حمزه میرزا را مأمور به اطفای آتش شرارت شروانیان و او را با [illegible]

و لشکریان فارس و کرمان [illegible] و [illegible] هزار [illegible] بسبب [illegible]

مخبت سفر را اختیار [illegible] عازم آذربایجان شده چون موکب جلال [illegible]

الجلال [illegible] قراباغ [illegible] میرزا سلطان و وزیر [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] صواب [illegible] لشکر [illegible] شروان [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] قوم [illegible]

[illegible] شروان [illegible] لشکری [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] شروان [illegible]

[illegible] میرزا سلطان و امرای قزلباش [illegible]

از [illegible] سوزان [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

از حملات [illegible] آورده [illegible]

که ابحطه

اشتعال نایره قتال با خلیفه و اتفاق لوندها و لکرای خان رسیده او را بطرف [illegible] جان ستان از صدر

زین بر زمین انداخت و چون شاهین تیز پر سینه آن بد اختر شکسته سر او را [illegible] کشیده بملازمان رکاب

و هر کس نجات یافته بودند خیال [illegible] درستی [illegible] در کوه [illegible] مقصود [illegible] گریختند

پیغام خبر گرفتاری عادلگرای و پریشانی لشکر تاتار در حصار شماخی بعثمان پاشا رسید و [illegible] از آن

بازوی کوشش [illegible] را در قلعه شماخی [illegible] کشیده امرای [illegible]

احوال و انتقال و توشمال [illegible] تصرف و غنایم و اسلام [illegible] مهد علیا مصلحت در آن دیدند

که عادلگرای خان [illegible] مطیع فرمان [illegible] چند نفر از لشکر تاتار

در جنگ گرفتار [illegible] امرای عظام

[illegible] مهد علیا گشت و همچنین

[illegible] ولایت شروان با میرزا خان [illegible]

[illegible]

[illegible] در عین [illegible]

[illegible] بیرون می‌نهاد و قطرات [illegible] مطار



از [illegible] میان زمین و آسمان [illegible] از آنجا [illegible] و [illegible]

[illegible] گرم [illegible]

[illegible] عادلگرای [illegible]

[illegible] و [illegible]

مبارکه [illegible] معین [illegible]

[illegible] آگاهی [illegible]

[illegible] این امر [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] امرای [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] شاه

[illegible] میرزا [illegible] میرزا خان

[illegible] میرزا خان

استقلال [illegible] میر عبدالله خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و سلطان

از صدف پاک گوهر تابناک بصحرا آمد تا جنت مکان بضعه [illegible] [illegible] میرعبدالله خان ازبک

غایت [illegible] شاهزاده از [illegible] که [illegible] رفت [illegible] شمعیل میرزا [illegible] [illegible] بار [illegible]

اختیار کار [illegible] و بار بقبضه اقتدار میرسلطان [illegible] روز بروز [illegible] رسید میرزا [illegible] [illegible]

ملک [illegible] داد [illegible] [illegible] سلطان محمد [illegible] رفت [illegible] در صدد [illegible]

مورد [illegible] جمعی از امرا [illegible] [illegible] و میرزا [illegible] از [illegible] که [illegible] دست [illegible]

بقلعه [illegible] رسید امرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیگم [illegible] خان [illegible]

با [illegible] مکلف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] ملکه او را اطلاع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] رسید [illegible]

قلعه را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیگم [illegible]

ایشان [illegible] [illegible] که قلعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چند نفر [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسید

و او را مطالبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کرانکی خط

تو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اشتغال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ذکر برخی از اوضاع سلطنت سلطان محمد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در دوران [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در دوران [illegible] [illegible] معاندان [illegible] [illegible]

معلوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خراسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احوال [illegible] میرزا

[illegible] [illegible] [illegible] سلطان محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میرزا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بنام و آغاز نهادن کاس الصمصام انتقام بکام خود رسانیده چون متوجه انتصاب گردید بر پای قبض [illegible]
رای بازگردن رود قبول انکار نشد و شوراکی کشیده چهره را آنکه بر صفحه گذشت و الا مرتبه اش قابل [illegible]
انگاب بعد القصه بر افق جهان جهان انیم ملال آیات اجلال بحرین برایت بازدا [illegible] عزم [illegible]
هر روز بهانه در طراز مرحله جراحات می آراست آگاه باشد مهد [illegible] برق [illegible] بازرات
افسانه های در میان آنکه دشوار نهند عاقبت سپاه بهم رسانیده بر خاطر و حشت [illegible] دل [illegible]
حکم اسمعیل میرزا از نصب العین ضمیر نمود که قرار داده [illegible] سهای [illegible] عاید محمد میرزا را
بشکست جاده همه شکسته [illegible] شهر بسیار سام و الوند هرات [illegible] اعظم [illegible] قبر زبر
لشکر امر [illegible] موقوف بر روز دیگر داشته از آنکه [illegible] جمعیت [illegible] ولایات [illegible] را
از آن امر [illegible] ولایت [illegible] جایگزای در کام [illegible]
[illegible] در دفعات [illegible] عرض نموده [illegible] روز
با ملاطفت [illegible] مربوط [illegible] ضعیف
دلگیر [illegible] کام [illegible] مغلوب [illegible] خان مزبور
متمسک گشته [illegible] آن اراده را [illegible] حصول معطوف به روز [illegible]

سؤال موقوف داشته [illegible] برجانب [illegible] اقبال از بیم اشتغال نایره غضب اسمعیل میرزا عزم را
بقلعت شهزاده اعظم [illegible] سلطان محمد خسرو [illegible] نامی از کنار علیقلیخان [illegible] هرات [illegible]
اسمعیل میرزا [illegible] آری هزار نفر با روانه [illegible] [illegible] تصور [illegible] العصه
لشکر اقبال [illegible] خبر [illegible] کام مسلم [illegible] کام [illegible] اصلاح [illegible] آن
خبر [illegible] بحران [illegible] آمده [illegible] کار [illegible] صدر [illegible]
و مجلس [illegible] ترتیب [illegible] ابواب عیش [illegible] بر روا [illegible] مملکت [illegible] آن [illegible]
جمع سلطنت [illegible] کشیر [illegible] مثال [illegible] زبان
به عادت [illegible] آن [illegible] علیقلیخان [illegible] عطوف
عرف [illegible] جمع را
در [illegible] خبر [illegible] آن
یکی کو [illegible] علیقلیخان [illegible] مکان
و [illegible] السلطنه
هرات [illegible] شهزاده [illegible]

روانه تصحیح عالم نظم و نسق ولایت از امراء عظام زیاده و طایفه اوزبک [illegible] کنار [illegible] فرستاد

از هر جهت [illegible] آمده [illegible] برادر امراء خراسان [illegible] گشته مراجعت برادر السلطنه قزوین نموده عریضه

امیر [illegible] محمد علی [illegible] گلش [illegible] مرزعان [illegible] شهر [illegible]

و [illegible] چون [illegible] سلطان حسین خان [illegible] علیقلیخان [illegible] رسید [illegible] از سلطان

[illegible] مسار روانه [illegible] روانه هرات [illegible] سلطنت [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] و الا [illegible] نکام [illegible] ایران [illegible] روانه [illegible] گشت و در [illegible] دیار

[illegible] امرا [illegible] از [illegible] قبل [illegible] در هرات [illegible]

لاجرم [illegible] عراق [illegible] رسید [illegible] دار السلطنه [illegible] گردید [illegible]

[illegible] محمد علی [illegible] عزت [illegible] اقبال [illegible] حال [illegible] رسید

[illegible] محمد علی [illegible] انکام [illegible] مفصل [illegible] سلطان محمد [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] اصلح [illegible] ملکداری [illegible] فخر الاسلام [illegible] نظام [illegible]

مهام [illegible] گرفته [illegible] گشت [illegible] کار [illegible]

[illegible] گشت [illegible] فی [illegible] نیست [illegible] ولی [illegible]

امر گرفت [illegible] کار [illegible] گرفته [illegible] رفته [illegible] که [illegible] نقار [illegible]

[illegible] محمد [illegible] حاکم [illegible] رسید [illegible]

[illegible] محمد علی [illegible] احضار [illegible] تقصیر [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت کاشان [illegible] بخشید [illegible]

[illegible] اجتماع [illegible] رسید [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible] سلطنت [illegible] خصوص محمد علی [illegible]

[illegible] بر حسب [illegible] معطوف [illegible]

[illegible] لطایف [illegible]

[illegible] رسید [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible] محمد علی [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] روانه [illegible]

[illegible] روزی [illegible]

شورش طالبین شکستند چهار رتبه هفتاد و ... را ... بطرف شیراز ... و بطریق ... خوانین ... ازآنجا

پیش کریم ... را خواسته ... بپادشاهی ... عجالةً ... معهدا ... [illegible]

با یکدیگر گفتند ... کار ... مصلحت ... از ... احمد ... سلطان ... [illegible]

بر این ... می بینیم ... کرده ... در حرم ... [illegible]

خاک ... سیلاب ... با ... خود ... گویند ... [illegible]

شمار ... و اگر ... [illegible]

مؤلف تاریخ عالم آرای ... میر قوام الدین حسین شیرازی ... بوزارت ... ملک ... [illegible]

گردانیده ... چند ... [illegible]

... درمیان ... [illegible]

ایشان صدر الدین ... حسینی ... [illegible]

با شمشیرهای ... بطرف ... [illegible]

کاشان ... [illegible]

و بسیج ... [illegible]

ازعهان آن ... کار ... و اموال ... جلال ... زر و جواهری

... روی ... [illegible]

طریق ... [illegible]

... [illegible]

و عنوان بیرون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و علما ... و سلطان ... [illegible]

ایشان ... [illegible]

... [illegible]

حرکت و عازم ... [illegible]

... [illegible]

و از اولیای دولت بهیه روز بروز بهجت و غارت رفته و رفته رفته لشکر سعادت پرور قزلباش استخلاص دربند و استیصال

همان بنا را و جرأت خرابی جلالت به نصیر برادر خسته لشکر کاری ساخته جمعیت دارالسلطنه تبریز

نموده در بهار ... مراکب سلطانی عزیمت قراباغ نموده و از آنجا میرزا سلیمان وزیر دیگر را به ... میرزا رفیع

مهر ... به لشکر ... و ... جمعیت ... بهادر از دربند عبور ... ملک غرور

معرکه آرای جنگ گردید ... بر روی ... رسید ... قزلباش ... شکست

با جرأت ... رسیده در میان ... قلعه ... جمعیت ... کرده ... اعراب

قزلباش ... ملک از اولیای دولت ... انفعال ... عزیمت لشکر

پراکنده ... قلعه ... خسته ... علم ... قراباغ

از خسته ... قزلباش ... قلعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کار ... سلطان ... میرزا ... زرارد

و ... منصور ... آوازه ... نزد ... الدوله

برده ... و از اولیای دولت انتظام ... مقصود ... در آن

اوقات ... خراسان ... سلطنت ... دارالسلطنه تبریز ... گردید

ذکر عزیمت سلطنت ... ممالک خراسان

تبیین وقایع خراسان ... اختصار ... علیقلی خان ... اتفاق ... بیان

فرخنده ... هجری ... عباس میرزا ... دارالملک

دارالسلطنه خراسان ... والقاب ...

در ... خراسان ... نزد ... سلطان ...

... علیقلی خان ... حسن

خان حاکم مشهد ... عباس میرزا ... مشهد مقدس

لشکر ... اعزاز ... گشته ... مانند

... ارباب ... اولیای دولت ... جلال

... اعتدال ... قصد ... آن

کاتبهم را حکم [illegible] قاضی [illegible] داده [illegible] آن دیار [illegible] شعرای [illegible]

[illegible] التصرف [illegible] قسمت نموده روی براه [illegible] بطرف خراسان

گذاشت در اثنای آن حال امیر [illegible] ترکمان [illegible] لشکر عراق وارد مشهد مقدس معلی گردیده علیقلیخان و مرشدقلیخان

فرار [illegible] مصلحت وقت [illegible] مشهد معلی نموده [illegible]

ربیع [illegible] حصار [illegible] نموده [illegible] لشکر منصور موکب عباسی [illegible] حصار [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] آن روی کار [illegible] اطراف [illegible]

خبر جلوس شاهزاده عباس میرزا بدار السلطنة قزوین رسید میرزا سلمان [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible] شاهزاده سلطان حمزه میرزا [illegible]

[illegible] را از قزوین بطرف خراسان [illegible] چون آوازه توجه سلطان محمد [illegible] علیقلیخان و مرشدقلیخان رسید

موکب عباسی [illegible] مشهد مقدس معلی [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] موکب سلطان [illegible]

[illegible] لشکر عراق [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] مرشدقلیخان بولایت [illegible]

[illegible]

و شاهزاده با علیقلیخان [illegible] سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا

[illegible] مرشدقلیخان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] مرشدقلیخان

[illegible] شاهزاده عباس میرزا [illegible]

[illegible] مرشدقلیخان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا سلمان وزیر [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] آن [illegible] میرزا سلمان

[illegible] موکب شاهی [illegible]

[illegible] مرشدقلیخان [illegible] سلطان

[illegible] علیقلیخان [illegible]

[illegible] مرشدقلیخان [illegible] میرزا سلمان [illegible]

[illegible] آن جمع [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

گرم رفتار شده رفتی را که بمسافت یکماهه بر پا جسبا کلان بعد در عرض سه روز براه جهان نعلقان تا همچو میخ
روز چهارم هم شوراب از رود ربیر نمود قریب بارده ی علیقلیخان رسیده لشکر قزلباش لشکر از جنس
گردیده خود را بعلیقلیخان رسانیده داد از جوش آن بحر زخار و موج های خونخوار خبر داده
خان را در دم بگذار در تماشا به ساله در حمله اول فرار نمود لشکر عراق و فارس بسیار بسیار از تیغ
بکشتند و بعضی از خوانین علیقلیخان را اسیر کرده و بنظر وزیر صاحب تدبیر گذرانیدند و بیرون
انتقام بکار را از تیغ بیدریغ گذرانیده چند نفر اسیر شفیع گرفته بکار رسید تا برابر اینگونه رسیده در راه در
گرفته در سه روز بعد در موکب سلطنت در خطه هرات نزول اجلال اتفاق افتاد و اسرا و خانها و مغرور را
بر زمین میرزا سلیمان از کشته ساخته چون علیقلیخان شاهزاده عباس میرزا بهرات رسیده بدیوان قلعه را
مسدود ساخته بقلعه داری پرداختند و موکب جلال سلطنت نیز بقلعه هرات رسیده قاصد خاتم فرستاده
اسرای قزلباش را امر بکار نموده در تسخیر آن نشد هر روز آن از جهت قلعه هرات را فتح کرده باشند
سر عسکر روم از آنجا نیابان رسیده مرام صلح را در مصالحه علیقلیخان و همچنین بالاتر باشد و فرمان میرزا سلیمان
وزیر بنواب والا فرستاده بود که شاهزاده را بسبب بیکار عطوفت فرمایند بطلب اهالی کرمان لغت
بر کنار رسانیدند و شمس قرمان از میان شاه و پسر خود را بلند تخت شاهزاده والا باز فرستاد تا بسلطنت الملک



بانام تو از منصب جلالت صادر گردید علیقلیخان قبول صلح نموده پسر و زاده و بسیار نفر را بعبارت شاهی در بسالا
مشروط بر اینکه حکومت مشهد مقدس معلی را از تصرف قلیخان انتزاع و بدیگری از امرا تفویض فرماید
شاه دست شاهزاده ملتمس او را قبول و حکومت مشهد معلی را بسلیمان خان ذوالقدر عبد از حدی تسعا حلول نموده
و چهار ماه از نوروز فیروز گذشته بیلاق نصرت آیات از خطه هرات کوچ و قصد دار السلطنه قزوین کرده
اسرای خراسان از دام سلطنت عباس میرزا بدانسته فرار از منصب موکب شاهی از آنجا منفک
روی بهرات نهادند و بیابایکه آفتاب عزیز شاهزاده عالیجاه رسیده چون جمعی بهرات
مرتضی قلیخان بفکر تصرف مشهد مقدس افتاده و در اسلحه مخفیانه سلیمان خان حاکم آنجا را قتل
دو ساله از آنچه چند سال گذشت این صاف و تکامل دولت خطه حکومت مرتضی قلیخان از جهت سلیمان
کرد بیابان کشان روضه رضویه علیه الالف التحیه محروم است چند وقت مرام اسیران آنجا بارگاه
فرقه کامک روانه آتش شوق در کانون سینه بر کشته اکر از آنها کلاه از عزت بازنصیب
کمال مدعی غالب بود چون از کشته خان پسر و از آن امیر سابقه میرسید و خواهش او بسیار اجلال
و علما و مشایخ و اکابر شهر بر اسید بمضمون نوشته مرحله را گمشده رودبار نمود و از برای او جمع مصلحتی نمود
اما صلاح در این دیده بموجب توقع در پیش نامی خان کرده خود در این تاخیر رسیده موکب قریب به

بشهر زور نهضت نمود سلیمان خان نیز [illegible] علی العزم استقبال [illegible] رفته در طرق ملاقات اتفاق افتاد
چون اتفاق [illegible] میرزا قلی [illegible] معتقد شده سلیمان خان [illegible] مهمانداری [illegible]
[illegible] سلیمان خان بتدریج [illegible] میرزا قلی [illegible]
اعوان و انصار خویش را [illegible] سلیمان خان را [illegible] رسید و در حین صحبت [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] میرزا قلی [illegible] حکومت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] عباس میرزا و علیقلی خان [illegible]
[illegible] عریضه [illegible]
رسید و عریضه [illegible] میرزا قلی [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] شاهزاده عالیشان عباس میرزا [illegible]
بقصد [illegible] میرزا قلی [illegible]

[illegible]

شاهزاده بملاقات علیقلی خان فارغ گشته [illegible] چون چند روزی از ورود میرزا قلی گذشت [illegible]
شاهزاده دید که علیقلی خان [illegible] با نهایت [illegible] میرزا قلی [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible]
[illegible] روزی بحمام رفت
[illegible]
[illegible] بحمام در آمد و دلاک را [illegible] میرزا قلی خان را [illegible]
[illegible] و دلاک را [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] مضطرب [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible]
لشکر [illegible] میرزا قلی [illegible] علیقلی خان
شاهزاده عباس میرزا [illegible] میرزا قلی [illegible]
رکاب شاهزاده [illegible]
اقبال شاهزاده [illegible]

قصد نوکری واقعه طایفه شاملو کرده تا فتح و تاراج بسیار را آواره دیار فرار شیر غازی خان نام [illegible]

هرات را بطرف هرات مصروف و میر قلی خان را که ابن عزیمت راه در گذاشت نبرده

والاجناب بصوب دارالمؤمنین مشهد مقدس معطوف گردید

عزیمت موکب سلطانی بجانب آذربایجان بتقریب رسیدن سلطان خسرو میرزا از آنجا

قبل ازین رقم خامه گردید که سلطان محمد به دارالسلطنه قزوین آذربایجان با سلیمان خان صلح نموده

هرات که متوجه عراق شد بعد از وصول به دارالسلطنه قزوین خبر رسید که فرمانروای شام [illegible]

سلطان مراد خان قیصر روم بسبب استیلای هجوم متوجه آذربایجان گردید و چون اخبار به عراق رسید

در فصل زمستان سال نهصد و نود [illegible] با [illegible] و شاه [illegible] این بهار [illegible]

برتخت [illegible] سلطان خسرو میرزا [illegible] قیصر روم [illegible] و هجوم لشکر [illegible]

گذشت و در آن بهار [illegible]

از کف [illegible]

محاذی [illegible]

مراحل [illegible]

بکار بیع دارالسلطنه تبریز کرده و از ولایت بطرف ... و چهل روز قلعه محکم و حصاری مستحکم در خوب

شهر طرح انداخته و ذخیره فراوان از اسباب حرب از توپ و تفنگ بقلعه مزبور کشیده و

از ولایت بالجمله بنای آخته تفویض نمود و چون میدان آذربایجان ... تعصب ...

[illegible] آمیزند و شهها بگریبان روم میآویزند [illegible] حکم [illegible]

و بقعه را که گرمیدار ام ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ... خبر ... خراب

و بقیه ... [illegible] القصه [illegible]

بجای رسید بعضی از روم میان ... [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible]

[illegible]

لیکن [illegible] جمعیت ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

مؤید عباس میرزا بعد [illegible] بر روی پسر و برادر [illegible] خبر افزای [illegible] آن زمان روی ما

اینست [illegible] رکاب و بعضی را امرای عظام خیال این نقش بو العجب طرح انداختند که از شاهزادگان

کامکار با پادشاهی [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] تا آخر الامر [illegible]

میرزا که والی کرمانشاه از طایفه رکاب بود [illegible] بیگ کرجی [illegible] شاهزاده را [illegible]

بار [illegible] در پیشگاه عدالت [illegible] شاهزاده حاضر ساخته [illegible] نگاهداران [illegible]

[illegible] سلطانیه ولیعهد [illegible] روز دیگر سلطان حسین میرزا [illegible] امرای عظام [illegible] ابوطالب میرزا را

در حضرت [illegible] داشت و [illegible] عراق

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میدان [illegible] امرای عظام [illegible]

[illegible] ابوطالب میرزا [illegible] شاهزاده

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] شاهزاده [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] جرأت و قوت و جلادت [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] زمان [illegible] گرفت [illegible]

میرزا [illegible] سهام [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] زمان

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] بطرف [illegible] روی

حرکت [illegible] قشلاق [illegible] آذربایجان فرمانفرما [illegible]

و اسباب [illegible]

سلاطین آل عثمان [illegible] ولایت [illegible] تصرف [illegible] آذربایجان [illegible]

صلاح [illegible] شاهزاده [illegible] صلح [illegible]

[illegible] روم [illegible]

فرمانفرما [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] فرمانفرما [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] آذربایجان [illegible]

[illegible] شاهزادگان [illegible]

و در ملک بسیار رفته از آنجا بحضرت [illegible] که والی تبریز را اطلاع و [illegible] سلطان حسین میرزا از آن

بر معارضت یکی از برادران نهاد که بروم فرستاده [illegible] را بنام سلطان حسین میرزا در خطبه

خواند [illegible] استقلال [illegible] هزار [illegible] آل عثمان [illegible]

دادآن [illegible] الروم [illegible]

در [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] این امر موقوف بتفصیل بهار داشت [illegible]

اوقات بهار [illegible] تفصیل این [illegible]

[illegible] علیخان [illegible]

تکلیف [illegible] قزوین [illegible]

شاه [illegible] رسیده [illegible]

محاربت [illegible]

و [illegible]

و [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible]

ورود [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] عراق [illegible] انقلاب

واکرت [illegible] آل [illegible] کشوری [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] بدار السلطنه قزوین [illegible] جلال [illegible]

دار الصفا اصفهان [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible]

[illegible] سلطنت و اجلال [illegible] عباس میرزا [illegible]

عزم [illegible] شاهی باصفهان نزول [illegible]

[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

خلاصه [illegible] سلطنت سلطان محمد [illegible] دار السلطنه قزوین

[illegible] سلطان حسین [illegible] میرزا

سلطان [illegible]

ذکر پادشاهی [illegible] عادل [illegible] سلطان [illegible] شاه عباس [illegible] بهادر خان

چون [illegible]

اشهب دولت را به هوس خواهر سلام عنان برداد هم مکتب را بطرفی که خواهد عنان گشاید چنانکه چون روزگار

عنان نهضت حرم خرام خیره گشته و غلام نعمت شاهزاده سعادت فرجام عباس میرزا را چنانچه بیاید ایالت

از قبل سپاه علیقلی خان بصوب عسکر میرزا قلیخان کشیده و علیقلی خان مانع گشت و کالای [illegible] خود را

بلاد [illegible] ماوراء [illegible] نهاد و میرزا قلیخان مظفر و منصور در رکاب شاهزاده [illegible]

مشهد مقدس بود و [illegible] قلوب مشغول داعیه احکام [illegible] معطل [illegible]

بالجمله اخبار اختلال اوضاع امرای عراق و فارس و کرمان [illegible] شهادت سلطان حمزه میرزا رسید [illegible] الافات

[illegible] عبدالله خان ازبک متوجه هرات شد [illegible] قلیخان [illegible] [illegible]

عروس از مشهد مقدس [illegible] [illegible] ملک عراق [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اقبال [illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible] [illegible] [illegible]

جای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وارد دارالسلطنه

وارد دارالسلطنه گردید چون نوبت دولت رسیده بود شاهزاده والاتبار عباس میرزا العزم [illegible] والد

بزرگوار را از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عبدالله خان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علیقلی خان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شاه عباس [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و انظار مرشد قلی خان غضنفر [illegible] مسیح همایون شاهی نبود و بدار السلطنه استحکام مبانی دولت سعادت قجار [illegible]

بعد از سلوک مسیر و مشار الیه نیز بوار رسیده خبر فوت علیقلی خان برادر [illegible] افزوده دار [illegible] میرزا صاحب

خان جلیل [illegible] نموده در سلک محرمان انقلاب [illegible] از شاه [illegible] جهانگیر [illegible] بجهان امروز فوت [illegible]

[illegible] غافل [illegible] از خوانین طایفه [illegible] جلوه از جمله محمد خان [illegible] اشرف [illegible] شاه [illegible]

معروض داشته مرشد قلی خان [illegible] از اعلا [illegible] عزری [illegible] الکه [illegible] کنند [illegible]

[illegible] این [illegible] خاطر [illegible] فیه [illegible] مرشد قلی خان نعمات [illegible] تکلیف [illegible]

در خیمه محافل [illegible] شاهی [illegible] خوانند [illegible] قرار [illegible] حسن خان [illegible]

تیر و کمان [illegible] با تمام کارش [illegible] میرزا [illegible] منصب والای

وزارت [illegible] از [illegible] احمدی [illegible] اعتبار [illegible] ممتاز و حکام [illegible] خراسان [illegible]

و حکومت مشهد [illegible] خان [illegible] جلو [illegible] رایت نصرت آیت [illegible]

[illegible] جام [illegible] جام ظفر [illegible] رسیده [illegible] عسکر [illegible]

با لشکری [illegible] خان [illegible] مشهد [illegible] گشته [illegible]

[illegible] قدم جرأت [illegible] و آنولایت را خراب [illegible] قلعه [illegible]

کرامت طلب

با [illegible] نموده [illegible] فرجه [illegible] باز شاهی [illegible] عسکر روم [illegible] از روم [illegible]

با معدود [illegible] هجوم [illegible] آن ولایت را از تصرف احمدی [illegible] بیرون آورد [illegible]

[illegible] اینجا [illegible] معاودت [illegible] استماع این خبر [illegible]

و همان [illegible] داشته مضطرب [illegible] خاک [illegible] نباران [illegible] شاهی را

از [illegible] خراسان منحرف [illegible] عراق [illegible] منصرف [illegible]

[illegible] دار السلطنه قزوین مقر موکب سعادت [illegible] مجلس [illegible]

در خصوص امور روم [illegible] اشرف [illegible] اعلای [illegible]

[illegible] پاشا را با سلطان [illegible] میرزا [illegible] خراسان

[illegible] کار [illegible] مصلحت [illegible] وقت [illegible] نباران [illegible]

[illegible] پاشا [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] صلح [illegible]

[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] جواب [illegible] منتظر [illegible]

[illegible] میرزای [illegible] فاتحه [illegible]

[illegible] با تفاق [illegible] روانه [illegible] قیصری [illegible] از [illegible]

خود عزیمت همدان و نهاوند نموده و از جانب خلد آشیان کارها مفوض [illegible] بی شک جمعی از امرای

کارآگاه را با فوجی از سپاه بتصرف قلعه [illegible] نموده و از [illegible] دار السلطنه قزوین

باقتضای ایام شباب داغ بر بستان ستان اگرچه نتیجه غفلت بر جهت ملکداری کشیده بود

اما در معنی دقیقه از نظم مهام سپاه و رعیت غافل نبود تا [illegible] ایلچی از دربار خواجه کار امور

مملکت فارس و کرمان و کهگیلویه و عراق و مازندران و گیلان را [illegible] از [illegible]

بود منتظم نموده خبر استیلای عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بمشهد مقدس و قتل عام [illegible]

معروض داشت [illegible] لاجرم عزیمت خراسان فرموده چون بملک ری مخیم خیام جلال اشتمال شد

مزاج مبارک از اعتدال باعتلال تبدیل یافت و [illegible] بطرف دار السلطنه قزوین رفت

تا آنکه در ابتدای سال پنجم جلوس [illegible] هجری بود [illegible] السعادت [illegible] رفته بود

صحت را شنیده ساخته باز خواجه کار [illegible] شهریاری [illegible] همت [illegible] بانتظام مهام خراسان

در تسخیر [illegible] از جانب جمشید [illegible] خوارزم [illegible] خامه [illegible]

بر تحریر محبت [illegible] بود رسیده خامه [illegible] ساخته بود ولایت مشهد مقدس [illegible]

بنیاد بر تصرف [illegible] اگر [illegible] را با فوجی از غازیان [illegible] قزلباش [illegible]

دیار خراسان نشده این [illegible] برآمد در دفع اعدای [illegible] کوشش [illegible]

طمع در ملک خوارزم [illegible] که ملک خراسان [illegible] تمام بنا بر آن [illegible]

با فوجی از سپاه بنصرت [illegible] از [illegible] دار السلطنه [illegible] جمشید [illegible]

اتفاق [illegible] جمشید [illegible] که از راه [illegible] ابیورد [illegible] مشهد [illegible] خان [illegible]

عزیمت [illegible] نمود چون عبدالله خان [illegible] اتفاق آن [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]

با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار شادمان [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] بمشهد مقدس رسید [illegible]

[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]

[illegible] ولایات خراسان [illegible] ابوالمسلم خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احمد خان [illegible]

بوده آن آفات از دار [illegible] عجب نیست بود قرار یافت و جمعی از شهر آب شده جلای وطن
بسیار از خراسان متوجه دارالسلطنه الیه شدند و فتنه و فتک در آن ولایت ابد [illegible] روی فرار بیرون از شهر بیرون رفتند
رو میسر بود نهال اکثر باغچه ها درین سال معرض تلف شاهی که بعد استیلای باپاینده [illegible] اکبر
شاه است برادر القصه فتنه ها روز بروز دارد از قرار که بیان نگارش یافت لاالیت آن ولایت در ایام
اسمعیل میرزا السلطان حسین میرزا و لهراسب و بهرام میرزای اختصاص یافته و ابراهیم سلطان
حسین میرزا مظفر حسین میرزا و لشکر فرار کرده متوجه دارالسلطنه [illegible] سلطان محمد [illegible] قنداری
قندهار بهم رسیده و ملکی [illegible] که میراث و هزار [illegible] زمین داور را متصرف گشت
قبیله [illegible] بن اردرستم میرزای برادرش علی نقی [illegible] شده و ملکی [illegible] قهر [illegible]
مظفر حسین میرزا [illegible] کار [illegible] عبدالمطلب استیلای اوزبکیه بولایت خراسان
استعداد اظهار شاهی [illegible] فتنه ها [illegible] ولی [illegible] سلطان [illegible]
در این سال [illegible] هجری قندهار [illegible] نهضت [illegible] آخر [illegible]
القصه موکب شاهی [illegible] مهام گیلان متوجه خراسان که [illegible] نظام [illegible]
قوم [illegible] از جانب عبدالمؤمن خان اوزبک [illegible] اسفراین و سبزوار [illegible]

خوش [illegible] از آنجا به طریق فرار [illegible] سبزوار [illegible] جام [illegible] قرار [illegible] گلگون
بهبود احکام [illegible] تعیین [illegible] فصل [illegible] بهار [illegible]
رایات نصرت آیات بصوب [illegible] عراق [illegible] در دارالسلطنه اصفهان [illegible]
عیش و انبساط و مصاحب [illegible] نهضت [illegible] روزگار [illegible] اعتدال ربیع گرفت و ایام
گلهای بهار و نسایم عنبربار گلزار دماغ جهان و جهانیان را معطر ساخت موکب سعادت کوکب [illegible]
از دارالسلطنه اصفهان [illegible] در عشرت سرای قزوین [illegible] در آن اوقات نورمحمد خان
ابوالمحمد خان والی اورگنج [illegible] چنگیزخان [illegible] نیاز [illegible]
[illegible] در دارالسلطنه قزوین بشرف ملازمت [illegible] لوازم مهمان نوازی
بجا آورد [illegible] در این تاریخ خبر [illegible] عبدالمؤمن خان اوزبک [illegible] مملکت خراسان [illegible]
رسید مفصل این اجمال آنکه چون عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] حصار [illegible]
نشسته عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]

چون نقاب سیاه بر روی بست نقابان [illegible] را آتش نعره جنابان تیغ [illegible] خشنده و [illegible]

بیچاره صد نفر از ایشان [illegible] را از [illegible] های زنبورک [illegible] خصار [illegible] درویش محمد خان [illegible]

با بیست نفر [illegible] تفنگهای [illegible] را [illegible] کشید کلوله [illegible]

دیگر [illegible] را [illegible] در آمده [illegible] از بهادران [illegible] که [illegible]

از ایشان [illegible] شکر [illegible] تیغ [illegible] القصه [illegible] خبر [illegible] فرستادند حکمی

برادرش محمد خان [illegible] قوم [illegible] جمعی کثیر از اعیان قزلباش [illegible]

مصالحه با عبد المؤمن خان [illegible] از راه صلح [illegible]

از آنکه [illegible] خلاص [illegible] ممالک خراسان [illegible]

[illegible] درویش محمد خان [illegible] صلح مصالحه [illegible]

از دو چهار هزار [illegible] عبد المؤمن خان [illegible] سلطنت [illegible]

این معنی [illegible] درویش محمد خان [illegible] قلعه [illegible] عراق [illegible]

از [illegible] درویش محمد خان [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

از انکه [illegible] پسران [illegible] اقوام ایشان [illegible] ایام [illegible] تعدی [illegible] نقض عهد [illegible]

بکار [illegible] عبد المؤمن خان [illegible] درویش محمد خان [illegible]

[illegible] درویش محمد خان [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] عبد المؤمن خان [illegible]

عبد المؤمن خان [illegible] پادشاه ایران [illegible]

عازم [illegible] عبد المؤمن خان [illegible]

[illegible] اول [illegible] درویش محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible] القصه [illegible]

[illegible] مملکت خراسان [illegible] عراق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مصمم تسخیر خراسان گشت و در همان زمان خبر رسید که عبدالمؤمن خان که در نیشابور بود به قلعهٔ اسفراین رسیده

شاه دین‌پناه متوجه تحصیل جمعیت گردیده نصرت آثار جنود ظفر آیات را به فرمان ملازمت ترغیب نمود و محرک آن قزلباش لشکر بیکران

خصم برانگیخت و از راه علما با اعیان به جانب بسطام به خیام نصرت فرجام گردید و سه روز در آن

عرصه دلگشا به جهت جمع شدن سپاه ظفر پناه توقف و ملاحظه نمودند که مبادا عبدالمؤمن خان به سپاه آن حدود تمام بر سر

جلادت رایات منصور مقابله با عساکر نموده با جنگ جنگ اولی تر از راه النهر ... به امور در تحقیق نمودند

نیز به دو سه روز توقف نمودند و سپاه ظفر پناه الحال در آن مکان جمعیت نموده که در دیگر روز صرف به جانب شتاب حلّ اسفراین را

محکم خیام ... قبایل ... خاطر نموده به عزم ملاقات ... نهضت سپاه ظفر پناه ... به عزم قائد به سلطان

به عزم ... سیم ... مستعد رزم و پیکار ... مستحکم ... گشته ... فرار اختیار

نمودند ... قدم ... اوقات ... مکتوب ... مصحوب قطب الدین آقای حکیمی ارسال

داشت ... سپاه ... که در ... مکتوب ... اگر ... رسیده ... به جنبش آمد

در ... زبان ... خلاف و گزاف گشاد ... حاصل ... آرام ... اضطراب ...

و سپاه ... مشهد مقدس ... چون خبر ... شاه دین‌پناه

و از جانب اسفراین ... خاطر ... گردید ... حاصل که ... شتر ... و اغروق تا

با جمعی از لشکریان ... زبون و الکای ... عراق و معظم کار ... جرجان و سپاهی در مرکب

جهانگشای به جانب ... نهضت ... ظفر ... نصرت آیت به طرف استراباد نهضت نموده حاکم

دارالمؤمنین ... سپه ... گردید ... خلاف رزم ... جمله شرف ... از آن ...

بوده ... آن ... در میان ... رفته ... جمعیت ... مستقل ... مورد ...

شاه دین‌پناه ... اوقات ... احوال ... اسباب ... اتفاق ... نامه ... از

رسیده عبدالمؤمن خان ... مشهد مقدس ... سبزوار ... شهر را تصرف و ارک را

شاه جمجاه ... جمعیت ... سبزوار ... قزلباش معروض داشته ...

عبدالمؤمن خان ... رسیدن کومک ... ماوراءالنهر ... لشکر ... عراق

و سه روز بالتمام ... شاه جمجاه ... ارک سبزوار ... عبدالمؤمن خان ...

که ... بعد از ... سبزوار ... خبر ... عبدالمؤمن خان

رسید ... مقاومت ... راه انهزام ... شاه جمجاه ... استراباد ...

از راه ... سلطان ... سبزوار و حکومت ... سلطان

قاجار ... قلعه ... دار ... نفوذ ... ن ... قتل ... قلعه ... استرآباد

دارایش مجبور بود عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشت چون در آن اوقات خبر وفات
سلطان مراد خان خواندگار روم و جلوس سلطان محمد خان ولد او بر تخت قیصری [illegible] بسمع رسیده بود
در انتظار رسیدن ایلچی روم [illegible] بتعزیت و تهنیت [illegible] با تحف
و هدایا ارسال داشت اگرچه از عجایب فرمان خاقان گیتی پناه خاطر اشرفش جام جهان‌نمای
ملک و ملکوت و سفیر عالم غیب و شهود و بر ضمایر [illegible] آینهٔ خجسته خاطرش چون آب صافی
گشته بود [illegible] بر آتش [illegible] گذشته و [illegible] در مرتبه [illegible] نقش و نگین ضمیر
جلوه‌گر [illegible] تا الیوم در این کتاب مستطاب رعایت ایجاز و اختصار را از دست نداده قدم از دایره اقتصار
بیرون ننهاده و از طریق اکثار [illegible] ملالت و کلال طبع [illegible] عدول جسته [illegible] بر اسهاب و اطناب
نبسته اذ جرت ذکری و فی الاکثار [illegible] و للکلام من التطویل تقصیر کم گوی و گزیده گوی
چون در [illegible] تا ز اندک تو جهان شود پر [illegible] لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد
لیکن خاطر [illegible] از مطالب [illegible] متقدم [illegible] بر بعضی [illegible]
افضل السلاطین [illegible] گذشت و خاطر [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] آن [illegible] کلک بدایع رقم [illegible]

[illegible]

در اسکندر بیگ منشی مورخ تاریخ عالم‌آرای در توصیف حالات شاه عباس ماضی انارالله برهانه [illegible]
در دولت [illegible] مولانا [illegible] که بزعم ایشان از [illegible] عصر [illegible] و بلاغت [illegible] دانشمند [illegible]
جناب [illegible] در سلک نظم [illegible] در مجلس پادشاه [illegible] چون این شعر [illegible]
و [illegible] بطاق ابروی [illegible] [illegible] سلطان [illegible] بر [illegible] داری
مولانا را [illegible] گفته [illegible] و گفته دیگر [illegible] مولانا [illegible]
داده [illegible] شعر [illegible] شعرای عصر [illegible] بمدح [illegible]
[illegible] نوشتی [illegible] دیگر [illegible] که مولانا [illegible]
که [illegible] ملا علیرضای [illegible] چند روزی در مجلس [illegible]
از خوان [illegible] پادشاه [illegible] نشسته [illegible] گستاخانه گفتن [illegible]
و ظرایف سخن [illegible] شده [illegible] جناب [illegible] همیشه [illegible] طاعت [illegible]
در [illegible] الفضلا [illegible] نشسته [illegible] گستاخی [illegible] زبان [illegible]
[illegible] گام [illegible] روزی [illegible]
با تقریبی حرف [illegible] شنیدن مولانا [illegible] آنکه [illegible] گستاخانه [illegible]

شمال من سنبکه پاشا شنجر نیخ زهو انزوا در آن بر سه کنج نبودیم ادبار را گزیده ایم و امروز در حوالیه ایم

اگر صلاح بر آیات گزین شیم القصه بحمد الله و المنه در این ایام خجسته هر روز بشارت فتح

جمیع خبر [illegible] و هر شب عشرت ایام فرو دین [illegible] ایلات این [illegible] فتح خجسته

شهریاری عدالت پرور [illegible] که هر از اطراف سلطنت عظمی و دریای خلافت کبری قرار اعلا

فتح و [illegible] از [illegible] ملک و ملت لا زال [illegible] منصور و اعدا خصم مقهور [illegible]

عیش صبح نکو ح   از مشرق آفتاب ضمیر و گهر   و باز آمانه و آمال در دوم ای

و پرورد صعود [illegible] از شعرا اسباب اتصال و طریق اجتماع با [illegible] منصور [illegible]

و ارباب کمال [illegible] چنین و جهی منتظم [illegible] شاعری [illegible] شعرا اکثر [illegible]

فرو مایه از ارباب کمال [illegible] قطعه [illegible] هر کس قصیده

خلد [illegible] و هر فرد [illegible] بمفتاح همت والا نهمت [illegible]

نکشیده [illegible] قصیده [illegible] امید از فیض [illegible]

با استقامت امر دولت و انتظام مهام سلطنت این پادشاه عدالت [illegible]

دولت حضرت [illegible] منکر [illegible]

عنان حصول آمال و آمال است در ایام دولت روز افزون [illegible] منتخب مطلع و مقطع

دائم و [illegible] آفتاب عدالت [illegible] گیتی در اطراف جهان سایه امروز دارد

بیان نامزد فرمودن [illegible] سپه سالار به تسخیر [illegible]

چون ولایت [illegible] تا سال هزار و پنج هجری به تصرف اولیای دولت [illegible] بعد در این سال [illegible] بکری

ملک [illegible] عباس تسخیر آن ملک [illegible] نظر [illegible] واسطه میر عبدالله [illegible] ملک [illegible]

[illegible] قرار گرفت [illegible] سپاهی [illegible] تسخیر آن ملک [illegible]

[illegible] آن دیار [illegible] از اعیان الولایت [illegible] قوم [illegible]

[illegible] قوم [illegible] همراه [illegible]

[illegible] جمعی از اعیان [illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] فرمان [illegible]

در صورت [illegible] اتصال [illegible] و محول [illegible]

[illegible]

[illegible]

برادر او بسبب پیری بزرگ و وقوع قضیه الشاقه بر آن آخر الامر مستدعی گردید به همراهی قزلباشان عازم دربار

رهرو و حرمان صفاهان گردید در آرام و خلاف قزلباشان نساء و آرام در پناه دو شاه عباس ملتمس ابراهیم

جا اتفاق قزلباش منتظر داد به پایتخت در جمع نواحی آمده رسید ملک بهمن سردار ایلبان بعد

جمعی از ملازمان خود را فرستاده قلعه آمده بر آن استحکام داده در مقام قلعه داری برآمد فرستاده

خان مزبور قلعه گیری پرداخت و در آن اثنا رسید منظفر بر قرار داد برفته در قلعه از دلاوران کار

لذا جنگ و دلاوری مخالفت را ذخیره نیابان هر یک از اعیان مانند اسلام در رکاب فرمان

بطریق ناقرمان ملک حکم را حاجی فرمان داده خان و بعضی افغان و کلیه قوم آمده بر آن آمدند

منتظر بر کشت ابلماء زیاد خان ملک منصور را آمده بان زیاد متهور دیگر یک از جنگ بر سر او

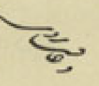
بار دار دو فرستاده خان مجمع گشتند چون رسید منظفر جرات الدوله مخفی زمین ناتوان شکست قلعه را

گرانی و بحکم گردید چون بمعیت جمع افغان از مقابل بود و روزی مبتلا فرستاده بر خالص و کار پرده

در وقت از ابواب جمیع افغان از فرمان بعضی بالضروره متصل او فرستاده خان بر

بر سر قول ناچار نهاده اجابت نمود که معالجه کنند مقید به نفاق و بعض سهام ابحار شیرین بر اقواد فرمان ...

انواع قبض از ولایات هند ازار متصرف و منتظر ملک بهمن لا ابراهیم و ریشه گیرد و بلاد و قلعه و مقصود



و عاقبت در فرستاده باب پیرزا عباس بخشش رسید شاه و بیجا باو بلاد ملک سلطان حسین اول ملک

تا تقصیر خون برادرش ابراهیم در اصفهان داد و در سال هزار و شش هجری در ...

روم رفته بود با حجت خانه چون کار روم بر او استحکام نیافت مصلح و والده حضرت روم از آن

سال فرخنده فال ایلچی جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند و سلطان که بابا پیرزا عباس آمده

رخصت انصراف از آن مرحمت یک پیشکش لایق و غلام خاصه تغییر ایلچی ایشان

بسفارت هند مأمور شد و چون ایلچیان از دار السلطنه قزوین متوجه به سمت ولایت قندهار بعد گذشتن

انبساط خاطر با طرب در عشرت آباد اصفهان مبسوط شده در این سال خاطر همایون

نفس بر آن قرار یافت که آن طایفه را مقر سلطنت نماید بر آن روانه خطه مزبوره و شرح

عالیه در محله نقش جهان بر ابعاد بانجام تحریر عبارات آن پادشاه بانظر بزرگ ساختی تا آن ایشان خواهد

بود اختلاف در آن محمد و سه درویش مرتبت از دار السلطنه تا آن خبر از اقصای ایشان منتظر ...

خراسان برآمد او در نکبه در ملامت بود تا زمانی که خبر از باسیر الان آن مصروف گشت و حصار آن

مأمور ایشان حضرت را در موقوف بود تا آنکه در همین سال خبر و عبد الله خان از

رسیده آن شوق شوق بی صبر گذشته در سیم نصف سال نزد رب سپاهی قزلباش آمد

نو زنجن خورشید پیما ره از غبار مراکب ایشان محکک چشم خیزانی و شهسوار فلک از نهیب حجم

ایشان فلک قرار بهوای مغرب راندی عزیمت خراسان نموده چون دارالمومنین کاشان

جلوه گاه اعلام ظفر فرجام گشت لشکر نصرت پرور را امر فرمود از راه خوار و ری به مقصود اصلی

و در چمن بسطام تا به خیام توقف کرده چون الکای استرآباد از آن مشهد و هنوز سکنه بود

جریده و سپاهی جمعی از خلص از راه سپاه که بطرف الکای مزبور روانه چند روزی در منزل

لئلائیب سبزه زار رحل اقامت انداخت و از راه جاجرم باستراباد نزول اجلال معسکر نصرت شعار فرمود

در آنجا خبر رسیده عبدالمومن خان بعزم سریر سلطنت ما وراءالنهر گشته و حاکم هرات

و بعضی از سلاطین الکای او در نیت سال که بقصد فتنه و فساد مبادرت گشته با تمرقند و تاشکند انصراف

کرده بعضی از گوشه نشینان قزلباش مجدداً خبر خواسته رای جهان آرای شاهی را در ییلاق ارادت

یورش ممنوع و لوای [illegible] عباسی عراق مرفوع [illegible] آنحضرت [illegible] بلند پرواز الی رسیده

عقاب مملکت خراسان چنگال خصم شکنی [illegible] بلبلان چمن [illegible] نغمه [illegible]

مرتبه مقصد گشت چون چمن کالپوش محل نزول سپاه دریا موج بحر خروش گردید [illegible]

والی خوارزم سالکه از جمله امرای اران [illegible] و بواسطه استیلای عبدالله خان بر بلاد [illegible] بود

از راه استراباد روانه دشت [illegible] و حکام مطاعه ترکمانان تکه و قبایل صاین خانی و دیگر گوکلان و ارزگی

اقامت داشتند مرقوم [illegible] بواسطه رعب و بیم [illegible] ساخته رایات [illegible] را در کنار آب

گذرانید و خود روانه دشت شد در خلال آن احوال خبر رسید که احمد سلطان حاکم نیشابور [illegible]

سلاطین اوزبک [illegible] قلعه [illegible] عبدالمومن خان [illegible] دارالبقا

شد و [illegible] را از اسباب جلا و احترام که [illegible]

آنحضرت در دهم [illegible] امیر ابوالمعالی [illegible] که در کاشان بی بود روانه نیشابور فرمود روز دیگر احمد

سلطان و امرا [illegible] احترامات روانه [illegible] موکب جلال [illegible]

عازم مشهد مقدس گشت و [illegible] نیشابور و استراباد با جمعی از سپاه [illegible]

سپاه [illegible] علم نصرت [illegible] فرمان

دارالحضور [illegible] مشهد مقدس [illegible] عبدالمومن خان [illegible]

حاکم مشهد مقدس از قرب وصول موکب [illegible] مشغول و [illegible] سکنه

اضطراب افتاده [illegible] ما وراءالنهر رسیده خبر رسید

عبدالمومن خان [illegible]

اینکه چون نبایی [illegible] کارزار کاینش [illegible] تیغ [illegible] تاخته در شب به وقت سواری تیغ البرز [illegible]

نهاله [illegible] تیر [illegible] خسته [illegible] انجز [illegible] اضطراب [illegible] اضطراب [illegible] خبر [illegible]

[illegible] بر [illegible] به [illegible] ستیز [illegible] اهل [illegible] و [illegible]

و غارت [illegible] و [illegible] طلا [illegible] کار [illegible] که [illegible] ناز [illegible]

[illegible] کرد جمعی [illegible] رساله [illegible] قرار [illegible] منع [illegible]

[illegible] اگر [illegible] با این امر شنیع [illegible] جهال و اجلاف [illegible] شهر [illegible] شدند [illegible]

بکشند خان مزبور چون این [illegible] شنید [illegible] اینکه از [illegible] شهر [illegible]

و بهای [illegible] از شهر [illegible] رفت [illegible] شهر [illegible] فرمان [illegible] آن [illegible] القصه

چون این اخبار [illegible] رسید [illegible] این [illegible] نهار [illegible]

[illegible] مقال [illegible] شکر خدا که از [illegible] بخت کارساز کام [illegible] آن [illegible]

[illegible] سالها [illegible] از غایت [illegible] [illegible] بخت [illegible]

[illegible] طواف [illegible] رضوی [illegible] کعبه مقصود [illegible] جهان افروز

قبه مبارک [illegible] حضرت [illegible] انتظار [illegible] گشت [illegible] جلال

[illegible]

پیاله و [illegible] تیغ [illegible] خواهی نهاله [illegible] پیش از [illegible] خار مغیلان گلی [illegible] شکفت

و [illegible] رسالت [illegible] قدوم لشکر [illegible] عجلا [illegible] غنیم [illegible] و لوازم [illegible]

[illegible] معتبر [illegible] خان [illegible] افراز [illegible] نزول اجلال و اعزاز

[illegible] شخص که [illegible] محمد خان [illegible] سلطان [illegible] عبدالله [illegible]

خان [illegible] صفویه [illegible] وسیله [illegible] خان [illegible] حاکم [illegible] امرا [illegible]

[illegible] عبدالمومن خان [illegible] نهار [illegible]

کشیده کلاه استقلال [illegible] اقبال [illegible] نهاله [illegible]

[illegible] شد [illegible] **فرد** [illegible] گر [illegible]

[illegible] قراری [illegible] شاه [illegible] نهاد [illegible]

ساخته بخت [illegible] محمد خان [illegible] خان [illegible] عبدالمومن خان [illegible]

[illegible] شاه صفوی [illegible] آمده [illegible] شاهان [illegible] نفس [illegible]

[illegible] رایات نصرت آیات [illegible] محمد خان [illegible] قرار [illegible] لشکری

[illegible] دارالسلطنه هرات [illegible] مقابله [illegible] آن [illegible] شهر شعله [illegible]

برجنگ گشته بعد از کوششهای بسیار زخمدار طریق فرار پیموده راه گرفت و هو در عرض راه خان بعضت

از دولت ملازم موکب شاهی بهمعنا تأییدات سبحانی و امداد رسالت پناهی ظفر بر دو کس لشکر او

برادرش نیکقدم ان اوزبک بکار انجامیده بعد از گذشتن از آنجا به جویکه مرقوم شد نور محمد خان که

قزلباش متوجه مرو شاهجهان شده بودند بر سر راه غبار در رسیده محمد ابراهیم سلطان ولد ارزنون محمد سلطان مروزی

اعلام عبدالله خان شد از اولاد عبدالمومن خان و جماعه در همهای صحبت صاحبقران و ملاحت بود در اعتاد

بحکومت قائم داشت از خبر ورود لشکر قزلباش متزلزل شده جمعی خود را کشته راه فرار گرفت

سپاه قزلباش بگرفتن و به صف گفتن لشکر پاکشنی و بتیر دلیر دولت بنیاد کار آگاهی فشر

کالبرق کاظم خسته بدر رسیده چون هاله بر دور قمر محیط گشتند در یکجا ... خویش بماه

بنیاد کرفتند و آنچه را الکه استرآباد و ... ولایت واسیرد و مرو شاهجهان بتصرف

نور محمد خان در آمد سپاه قزلباش بعد از تمکین او محمد ابراهیم سلطان ... العزب ط

بقزاق رسیده نشاه زنجیه محمد ابراهیم سلطان ... قزلباش ... قلعه سبرک جعلانه

خاصه سپرد چون خاطر بندگان شاهی از نظم مهام آن ولایات فارغ گشت لاالیت اکثر دولت

بحسن جانان شامل غنایت ولایت مشهد مقدس واز آنجا بدار المومنین استرآباد

بر افراشت چون ترکمانان صاین خانی که در حین برج بال با مهر بروج دست اصرار زده

از بار رسیده همچنین سپاه پونان ... بلوات ... قبیصر و محبس ان خطه را از ...

جهان آرائی پیدا بود قرار گرفت ولار ترکمانان را نهب و غارت نموده آنکه ... بهره رسید

حیاتش را از بین هلاک نجات داد ... سپاه ... از ولد انگیخت ... منتقل

در آمده ... قاجار

... قلعه ... اسباب ...

... جلالت ...

...

...

...

...

...

...

ممتاز و نشان داراللطف و سنجار سالار برست مستغلان افغانیه بنام می رقم داد و سالانه بیگلربیگی
سایان رواله قبة الاسلام بلخ نمود شارالیه برادر نجیبه همت شاهانه بر آن ولایات استیلا یافته
در ملک ماوراءالنهر متمکن گردید مرکب سعادت کوکب از هرات متوجه مرو شاهجهان گردید تا نور
محمد خان را که چشم از خوف و هیبت پوشیده بود گوشمال بلاد بخارا ظاهر قصبه جهه مطلع ... مرغ
این گشت و نصیحت بود نور محمد خان طریق نا محمودی سپرده پهلو از منزا خطا و قلعه مرو در معمعان
خویش سپرده خود متوجه بلاد و باغات و معادن ... چهار چهار سالار فراهم ... بمرو ... چون
شاهی بعطا ... مرو ... میرزا اجابت ... از اعظم ... و ... و ... از آن صلح
مشغول ... از طریق ... منحرف و ... ایشان ... دیگر ... عاطفت ... بای
مسند دل ... خسرو ... در قلعه داری ... معاندان ... دخول نمود و ... خصم
بر روی ... شد ... شارالیه ... گار ... کلیه ... قلعه
شهر و در مسجد جامع خطبه بنام ائمه اثنی عشر ... ایام شاه اسمعیل تا آن زمان قریب شصت سال
... خطبه ... فرموده ... ... سلاح ... بالله ... خواهر
در ... ربع ... مسیر ... چند ... عمل ... شهر ... حکومت آن ... خان

است ... حکم ... قبض ... حکام ... ولایات ... تعیین ... شهر عراق
بکنار عراق منعطف و نور محمد خان را با خانه و کوچ بدارالعلم شیراز ... جلال
بدارالسلطنه اصفهان فرستاد و در اواخر همین سال ... میرزا ... سلطان ... خان
... محمد سلیم ... محمد ... خان ... ابراهیم خان ... طریق ... برادر
و معروض داشته ... ابراهیم خان ... عالم ... خان حاکم
سمرقند ... کار ... عبدالرحمن ... برادر ...
... عبدالرحمن خان ... سمرقند ... رسیده ... ولایات ماوراءالنهر استیلا یافته
دست ... اعزاز
و احترام ... حسب ... شاه ... مرو ... کشیده ... اللامر ...
... قطعه الماس ... کرانبها
... ... قیصر ... کار ... ربیع ... چون ... هنگام بهار
... شاه ... منزل ... طریق
مقصد ... عرض ... روز ... رسیده ... نادر ... و ... آن

زمستان را در آن ایالت تشریف فرموده [illegible] جزیره بحرین [illegible] البحرین [illegible]

بیگلربیگی [illegible] رسیده و موجب [illegible] خاطر اشرف که همواره [illegible] نوازی در مقام [illegible]

دکار [illegible] سپاه ظفر پناه بلکه تائید خالق اکبر لشکر بطرف ولایات [illegible] مرز [illegible]

سلاطین [illegible] اوزبک جهانگیر میرزا و محمد سلیم میرزا [illegible] بطرف با [illegible] گرفته [illegible] بایان

[illegible] قریب باطراف مملکت [illegible] ولایات [illegible] پادشاه

[illegible] را در قزوین توقف داشتند [illegible] احضار [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] خوف [illegible] لشکر [illegible] آخر [illegible] سلاطین [illegible] رسیدند

[illegible] لشکر با پنجاه هزار [illegible] آن گذشت [illegible] می [illegible]

[illegible] نامی [illegible] آمده [illegible] خود [illegible]

[illegible] اقدام [illegible] رسیده [illegible]

از [illegible] تعیین [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] سپاه [illegible] آن حصار را

[illegible] گرفته [illegible] محیط [illegible]

[illegible]

[illegible] انتقال [illegible] سپاه نصرت

[illegible] علما و فضلا [illegible] سرافراز گشت [illegible] زمان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] عراق [illegible] سلطان سلیم

[illegible] نگاشته [illegible] افراشت [illegible] محمد

[illegible] از سمرقند [illegible] جنگ مشغول [illegible] شاهی [illegible]

[illegible] مقصد [illegible] شاهی

آگاهی [illegible] از شهر بیرون [illegible] قلعه منزل [illegible] حصار [illegible]

[illegible] جلال سلطان [illegible] شهر [illegible] توقف [illegible] جاده

[illegible] اعراض [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] مشغول [illegible] یاران [illegible]

[illegible] نصرت [illegible] اعلای اعلام [illegible]

[illegible]

ذهو لیکن تا حال از عهده تسخیر آن قلعه برنیامده فرصت میسر نشده بلکه دست تعدی بر احشام الکاء روز بروز جرات
بیشتر نهاد که سپاه ظفر پناه قزلباش چون بلای آسمانی بکباره از کمینه حمله کنند
تفرقه در میان آن جمع انداخته بسیاری را به قتل رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر نمودند چون دار الخلافه
نزول اجلال واقع شد ضبط و نسق آن جانب و نهب و غارت و اسیر نمودن ایشان معروض گردید نهایت
لشکر دست غارت کشاده قتل عام کشیده هر دو طرف آن قصبه را از اطراف و جوانب گرفتند و بسیاری را
با سیری بعضی اهالی چگلو و بر سپاه چگلو خود چون عمل ... رجانی محتشم
بسهولت فانی شد حکم همایون به حکام و تعلقه صادر شد که متعاقب آن الرجانی و حکام قهستان را
برادران احتیاط و تعیین و نصب دار السلطنه هرات شد و تغییر و رزینی و فرخ خان والد مهد السلطنه بر وزارت
و بعلت بیماری جمعی از لشکریان جنبش در آنجا رخ داد توقف لازم شد بسیاری از ایل و الوس از
جان گذشته ترک برگ زندگانی گفته سیر لالات و تعالات از آنجا عزیمت طوس نموده بفراز
استراباد آستان بوس نمودند کوس نهضت بطرف عراق کوفت در اکهای خلافت
از زیک ... میرزا و رقه داد والده مهد السلطنه قزوین و ... که مهد علیا اصفهان
سالار آن حضرت علیه ... ذکر توجه ... گرجی ... آن دیار ... باشند

در این سال

در این سال سلطان محمود خان ... قرار گرفته ... با لشکر ... و جوق ...
جهان آرای در شهر ... قزل ... نهاد ... بهار
ابواب ... روزگار ... اسباب ... عقب ... شاهانه در
استرآباد و ولایات مرو ... با ... قشون ... استراباد ...
و تعمیر آن ... الصلح و تصرف رومیان ... قلعه ... با تعجیل
سال ... نادر ... تعیین ... استیلا
از ... عزیمت ... استخلاص آن ... در این سال ...
حاکم قلعه ... تصرف رومیان گرفته ...
مراکب جلال ... قلعه ... تسخیر قلاع ... رومیان ... ببعضی
در حرکت آمده قلعه ... حاکم آنجا ... جلال ... سپاه بطرف ... گلگان
وارد ... آن قلاع ... تصرف رومیه ...
گرفته ... قطع تعلق ... حارس ... اصفهان
الاهل ... مرتبه ... از جهت ... آن کرده

بمشهد مقدس رضوی رفته در آن زمینه آن اسباب علم عجمی سرانجام [illegible]

دینی که هر ساله از سلطان [illegible] عراق فرمودی [illegible] غلبه عجم [illegible] او

مقرر و روانه آن دیار شد [illegible] روم [illegible] ولایت آذربایجان با میرزا [illegible]

قاجار در حکومت نخجوان [illegible] سلطان لشکر [illegible] در خلال آن احوال گروهی از ایلات

متفرقه ولایت روم [illegible] طایفه [illegible] زنگنه [illegible]

فلک [illegible] معین در ورود عراق [illegible] همچنین طایفه [illegible]

لو و جاجیلو [illegible] در سلک [illegible] انتظام یافته [illegible] کرم [illegible]

نفس [illegible] قلاع [illegible] بعضی از امرای [illegible] سپاه [illegible]

با [illegible] مامورین [illegible] قلعه [illegible]

مقابله [illegible] نهب و غارت و اسیر [illegible] غنیمت [illegible]

مراجعت [illegible] نصرت شعار [illegible] الهویردی خان [illegible]

بر سر قلعه [illegible] حسین [illegible] احمد بیگ [illegible] آقا [illegible]

با حاکم [illegible] عاقبت [illegible] عراق عرب [illegible]

صوفی [illegible] نام [illegible] از جمله [illegible] اخلاص [illegible] ضبط [illegible]

[illegible] در [illegible] الهویردی خان [illegible] مقرر داشته [illegible] از راه [illegible]

اردوی نصرت [illegible] در [illegible] خوب [illegible]

الهویردی خان [illegible] هزار [illegible] گنجویه و [illegible] احمد [illegible] نقض عهد

پیش گرفته و بمقابله [illegible] در آن اثنا رقم همیون بالهویردی [illegible]

[illegible] قلعه ایروان مفتوح [illegible]

گر از نسخه الاصل

برکاب همایون رسید آقا [illegible] خان افغان [illegible]

[illegible] پاشا [illegible] در ولایت روم [illegible]

ولایات آذربایجان [illegible] رسیده [illegible]

ملک [illegible] رفته [illegible]

چون خبر حرکت آن [illegible] سلطان [illegible] رسید [illegible] فوجی از [illegible]

[illegible] ارزن الروم [illegible]

[illegible] و همچنین [illegible] اطراف ایروان و نخجوان [illegible]

ازانجمله از امیر جولاه [illegible] سالار سپهسالار [illegible] آقاجه [illegible] اصفهان سکنی
ماند خلاصهٔ کلام [illegible] روم کوچانیده در عراق و غیره آقاجه [illegible] خان افغان
[illegible] بختیاران رسیده دیگر از آنجا پس [illegible] مراجعت [illegible] حالات
کوکب شاهی [illegible] از جمله فتوحات این سال گرفتاری [illegible] احمد [illegible] لشکر
بقلم کشیده و در [illegible] حاکم آنجا گرفتار [illegible] آنکه رقم [illegible]
کشیده [illegible] العراق که در آنجا [illegible]
اختیار [illegible] حسین خان شاملو [illegible] هرات [illegible]
رسانیده [illegible] حسین خان [illegible] که [illegible] شاه [illegible]
دار السلطنه تبریز حاکم [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بولایت [illegible]
استقرار گرفت و [illegible]
[illegible]
با فلک [illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

مفتوح سپاه قزلباش گشته [illegible] خان [illegible] مامور [illegible] جمعی از [illegible]
قزلباش [illegible] ولایت شیروان [illegible]
در این سال از تصرف محمود پاشا [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] گرجیان [illegible]
[illegible] قزلباش رسیده [illegible]
گرجیان [illegible] قلعه کشیده [illegible] رسانیده [illegible]
اتفاقیه [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] القصه [illegible] موکب شاهی [illegible] قلعه [illegible] فلک [illegible]

محاربهٔ لشکر نصرت اثر [illegible] قزلباش [illegible] عسکر روم

قبل از این [illegible] مراجعت بطرف [illegible]
در آنجا [illegible] قلعه [illegible]
لشکرهای اطراف [illegible]
قرار گرفت [illegible]

ساخت و مشار الیه با سی نفر از جلادت شعاران پیاده از آن سپاه منصوره بزبان چون مرکب خان عالیجاه
دلاور رسید چون اغراض اصلاح خویش را در جنگ میدان ندید در پناه قلعه گریخت و دیگر به
از قلعه پای جلادت بیرون ننهاد طرح محاصره ریخت سپاه قزلباش نیز بخت و تاراج گرد و نواحی
تا به نیابت قلعه گریخت و بعضی که از دیده دلاوران جنگ بجنگ قرار
ضیاع کجه غالب گشتند و بقیه زنده و بر پای دلاوران بتقلعه اتصال داشتند روی فرار
بروم کردند الحاصل لشکر منصور نیز بر تبریز لوا ازو رهسپار در بیار فلک آثار
شهریار کامکار لوای اقبال از جانب قلمرو خوی را فراشتند در ورود بخوی واسطه آنکه قصبه مزبوره
در سر حد و اقع است طرح قلعه محکم انداخته بود بعد از آن حاکم تبریز را با امور اتمام آن ساخت
در آن جا خبر بعث بر وقت فاتحه خان پاشای والا النهر رسید بلکه آلکه آن عزم بعد
را اکثر با کوکبه کامکار از آن طایفه قراچه داغی مقدم الامر تسخیر آن قلعه کیهان بلکه
فرمود با مورین بالا الدست با امر تصرف آن رسیده با ترکتازی بمضمار نهب و غارت
اکراد محمودی و در صحرا لشکری داشتند که شهر و غنیمت بسیار جلد نمودند موکب شاهی از آن جا منعطف گردیده
کشور اینکه گستند خان با جمعی از اکراد و لشکر جستان خوی بجنگ از ایشان از نیا

بعد از آنکه از آن پیرایش قراء با قبیله جهان گیری از لشکر دولت آن باشند مقابل اولیاء منخسرت
کشیدند خان از راه غرور و جلادت بخوش بالطایفه که هر ستمی با که نبرد گرفت و کرجیان از آن شهر
ساخت اقتضای آنها در سکام که بر دوار تنها هرکس از کرجیان فراری اولاد بسیاری ...
در رو برپای نهاد کارش را ساختند و علم نصرت بر افراختند به جانب یافتان و میرزایان هم
رئیس محله قلعه اودار رسید بیرون بر میرزایان کسی خلعت و قزلباش فرستاد پیغام مالکان هم
کشیدند خان با لشکر خلاف حکم همایون شاهی کرجستان آمد و با انواع الحقیقت ... ریم دار فرمان ان باشند
بر رنجیست چون این خبر بقرار بایشه رسید وقوع این حادثه در صحیفه خیال ایشان صورت بسته نقض
گردید که بتبعیت رفقه دیگری شده بود بنا بر آن فرمان داده در بسکاری جلال الدین
روم با لشکر پیشمار بعزم محاربه و پیکار قزلباش در طرح توقف و موکب شاهی بقصد مقابله او در دیار ...
نزول اجلال داشت باروی همایون بر بسته و کرجیان نیز دلاوری کینه به هر ایران عرضه
سالاری را بر ساختند چون آتش خصم از برخورد و مشغول تبعه ایرانست بکه آن ... نخواهد

بیان جنگ پادشاه دین پناه با جناب احمد پاشا سرعسکر دولت عثمانی

غلیه خوش که خامه داستان پیش نغمه سرای انجمن عالم گردیده جمال اغنا از قلعه دلاوران خونریز نشان

گرا کتطه

رسیده و سپهبد سپهسالار از جای برخاسته از روی انجم شمار بیرون تاخته در صحرای [illegible]

اقامت انداخت لشکری فزون از حد و قیاس فراهم مجتمع و علم جلالت بصوب آفتاب کشید [illegible]

خان جم حشم خبر عزیمت او از ری شنیده بیرون از حد و شمار لشکری همه در صحرای کارزار [illegible]

پلنگ افکن و اژدها شکار [illegible] دلاوران [illegible] شیر شکار [illegible]

از سنگ که کرده‌اند [illegible] دلاوران [illegible] ضرغام [illegible]

دار انجم خنجر اهرمن شکار آسمان مهره [illegible] نظم رزم [illegible]

ز هر سو [illegible] همه [illegible] همه آهنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

دلاور [illegible] قمر [illegible]

زمین [illegible] همه [illegible]

[illegible] سپهر [illegible] الوصف [illegible]

[illegible] و [illegible]

کیر اکسط

بران [illegible] چند سوار [illegible]

[illegible] معسکر [illegible] ملاحظه [illegible]

[illegible] معسکر انجم [illegible]

و جمعی از [illegible]

[illegible]

کالمعدوم [illegible] در برابر [illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

ز [illegible] جهان [illegible] آفتاب [illegible]

و از این [illegible]

از روی زمین [illegible] سپهر [illegible]

از [illegible]

[illegible]

عیش نمی‌کرد خجسته مصری از خنجر زلال شامی چشمهٔ چون کناه کرده [illegible] زر بهادران چون نهال

رزم کو بکشش آورد و از کشته روی هامون لاله‌گون گشت و از خون خسته از هر طرف

ایستاده دادکوش زنان **نظم** بخون غرقه شد خاک و سنگ کیا بکشتی رجوی کر بری آب

بیابان جوهای خون روان است تو گفتی بروی زمین لاله است القصه آن روز تا روز غروب

مهر جهان افروز آتش جنگ تیز بود و دلاوران جانبین در تیغ‌زنی [illegible] بکفوم جر کاسه [illegible]

بکفوم جرکور [illegible] تا آنکه در تیره [illegible] فتح [illegible] قزلباش [illegible] و [illegible] صفحهٔ احوال

رومیه خط خذلان [illegible] از خوف شمشیر آبدار و خنجر خونبار قزلباش نهنگ [illegible] آتش [illegible] کشته و بار

کهار عرصهٔ [illegible] فرار بمیدان [illegible] رفته و از هم [illegible] در هم [illegible] کام [illegible] [illegible]

بهادران قزلباش چون [illegible] از عقب آنها تیغه [illegible] و [illegible]

کار [illegible] ساختند [illegible] بسر چنین فتحی [illegible] عروس [illegible] آن [illegible] دارای

[illegible] میان [illegible] بالکرشته [illegible] رزم [illegible] رزم چید و [illegible] عیش و عشرت

بر [illegible] کشیده [illegible] میدان کین امرا و شاه سلطان [illegible] هر کدام [illegible] بر

بزم [illegible] رزم [illegible] رفع [illegible] بالا [illegible] آن دخلان

[illegible] منتظر جوانان [illegible] اکنون [illegible] جنگ [illegible] امیر [illegible] رزم [illegible] مجلس را

از ماه رویان رومی [illegible] کل رنگین [illegible] مشکین [illegible] مشکین [illegible] در

[illegible] زلف [illegible] رگ جان [illegible] و هر یک در اطراف [illegible]

احمر [illegible] **نظم** خطا است [illegible] یا [illegible] غالیه [illegible]

کشیده است یا زلفش [illegible] کلک [illegible] یا [illegible] نگار

[illegible] ساختند [illegible] خسته [illegible] بستند [illegible]

[illegible] خنجر [illegible] سنگ [illegible] خرم [illegible] غم

[illegible] بر [illegible] خوشند [illegible] [illegible] خوشند [illegible]

[illegible] جامهای بلورین [illegible] ساختند و از [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] ساغر [illegible] لعل [illegible]

خستند [illegible] گلگون [illegible] رسالع [illegible] دادعیش

[illegible] محفل [illegible] صبح [illegible]

[illegible] فلک [illegible] سلطان [illegible] دارای [illegible] طلع [illegible] طلع

ره برو را نام و جهان می‌بخشد حرب چو از خنجر جفر تیک بیاکام بود را بر انگشتری می بریزد

از بوالی دکن مرتبت بجای کیسه سر فرو بود معروض رای شاه رسید که پیرو جلالت اجلال

باشکر قیصر بجای هزار الحمد حاکم اشرف بدان قزلباش در فوجی از اد قلاع قاسم سالار ببری

فرستاد در خلال آن حال بیک از اکراد لازم میرشرف حاکم جزیره را که از رعیت ایراب بیرون تاب

اگر او برز کنر دافع قیصر بعد این بخبر سرای چغال اغالو لشکر منصور گرفته بخصوص آمدن آن فتح

میرشرف مزبور جنجال بود بسبب بیان انظار اخلاص ازدور بیسنیه نباید دیگران تیغ سالار انکار

نفوذ او نمود و در کلمه میرشرف تو قسم بنای انکار قزلباش آنچنین که او جزیره رسید و

هر که در جنگ بر است پا نیز جرئت احکام بغلتش نفوذ جام طریقه خلوص نسیب تسلیم آن است

و اگر دولتخواه ابرار الان موکب قریه رستن زیر و الا از چغال اغالکنار جهید و طرق ولایت خون نوید

میرشرف بمطالعه حکم همایون بطالع الحکم خود سالار سپاه سرداران گرفته انکار رجانب جزیره کهر

چغال اغچون ذهر بعضی از ایشان گذشته شتند و برخی بطرف ادطان خود برگشته تو تنجانه بلا

استحکام ماله با انتظار ورود بهتر وفات یابست غنچه چون زمانه لباس سیاه در بر کرد و امیر برا صرف دادار

رو مینه غالب و هر یکی سالار سر بیوی ... از ایشان قرار نهاده قطع تعلق از مملکت خود کرد

بیت

کمرا کمطه

و بیت رفاقت سردار مالحه رودی روم که اشتهار چغال اغلی سنیه خزانه ولایات رسالت بحر اوه

گریزش گرفت خلاصه کلام در آن فتح نمایان کوسه صفر وزیر بیکار ارزن الروم و مصطفی پاشا

والی ضبینه حافظ قرن وزیر ثانی و سه تنها قایم مقام وزیر اعظم بود و بیرام احمد پاشا حاکم قاضی گرفتار شد

بها از تخت قرن عثمانی مملکت بیکار سالم تعلق داشت ما از جمله لاله مرغوب منسوب کیسه عراده توپ

البرز کوب جهان آشوب بود و بخزانه عالم الاسلام است در آن وقت سپاه ایران و الاجاه در میدان

میدان رزم بساط بزم گسترد و در محفل بیک از بهادر دلیران شیرانداز قزلباش بخنجر و فرق مسکین ملکه دوی

انجمن کیلی سلاح در مقام جنگ بعضی سنان ارجنگ در صف بیک بر زمین انداخت و به تعقیب

تیز منصور رایش آمده چون دست افشان و سالکه تیشه به آن غازی تکاور خنجری ابدار با جهود آدا گشته

و بقصد آن پاشاه برید خنجر چاله سر آنحضرت نجات الجنجاب سر نخجو آمد بیکار در آن را که کمر

گرفت وزیر آن ز نیش در افلو خلاص تا خنجر اکنش فرو کنده در خلایق ببهم بکالک مشعلها اتر فرشت

کوه غو رها از گرشت صف قیمان و قوچیان بشمشیر از شمشیر سیده خود از رسید ندا تیر بارانها ان

بالکل نمیر انشته از اسکه خود آنحضرت نیز در قبال خنجرداران شمشیر درکن رسید بیست قلال انجمن

سلسله جنبش گسته تاجمه الفصه مرکب رسمی بعد از فراغت از امور ضروریه به عراق دستان دو دهه

حکام حصاری و میر شرف الدین حاکم جزیره متحصن قلاع و تسخیر قلعه کماخ که چون نهال ...
خیام نصرت فرجام گشت دلاوران جنود بی حد و حصر شدند به دعوت ... که تا مرزن
بوستان قدم ... روشن داشت و کلاه سحاب ... بر بعضی از لشکریان ... سلطنت ...
... از رفتار باز ... بعلاوه ... بر فتح ... بنصرت ... ایشان ...
مقرر ... قصد ... بهار ... ترک ... روی ... غرب ... بر بار ... گذار ... والده ...
بیک ... رایات ظفر ... انصراف ... الست ... ایشان ... و ...
بعد ... و اظهار اطاعت و انقیاد ... نصرت ... آن کجا ...
... ایشان ... که در ... آن ...
قبل ... میرزا ... افراد ... کار ... ایشان ...
گرچه ... آورده ... که ... چون ... ساکن ...
... ما ... بر ... ایشان ... سلطان ... اتفاق و ...
... و سر ... و ... کرام ... و ... گرفته ...
میشدند ... و ... با یکدیگر ... آن ... متعلق ...

لاپادشاه و ... امر فرموده ... از عقب ... حفظ ... از خزانه
شاهی طبق ... آورده ... که هر یک از امراء ... جلیل ... طبقهای زر ... منضم
... گرچه ... امرای ... قرار ... ولایت ... احسان
چمن بهار ... قدم ... بعضی ... از نجوم ... و شعاع ... گشته ...
شیخ نظامی ... آن سرزمین ... میمون خوشا ملک ... بردع ...
دی ... باد ... در ... سیم بهاری
در ... همیشه ... فرخ ... موکب ... عزیمت قلعه ...
تصمیم خاطر ... بر ... دادند ... کام ... از
مدافعه درآمدند ... پر ... ساکنان ... چون ... شمشیر ...
موکب نصرت قرین ... فتح ... عموم ... میان ... گشتند و حکومت آن
... جای ... قلعه ... و ... بر ... تصرف ... فتح ...
خوف و هراس ... آن قلاع ... متعلقه
قلاع ... سعادت ... و ... حصون ... از ... رسیده

متوجه روم گردید پاشای مذکور با جمعی از پیشتازان و بگرجی قزلباش و چلبیان شد و ایلغار نموده
در رفته شهر تفلیس را متصرف شد و بعد از درود خان مزبور بر آنکه عبد اللطیف شهر را خالی کرده بود
مشار الیه با جمعی از رومیان بر سر ده آمده و نجف پاشا با اعیان رومیه بود که از عقب رسید
ساختن یافت باقی سپاهیان و تمام رفته روم که پاشا همراه داشتند بعد از انتظام مهام آن مصمم سرکوب
جمعی گرجیان از کرجستان که از ناحیه برد کاچکلان و اولاد خسرو قرندگر که تیمورخان و الیه
سیمون خان والی آن ولایت را معروض داشتند اگر نوروز سلطان را نصب خان والی بر ولایت
در دار آن وقت جمعیت له بود جمعیت تمامی هزار آخسته تمام که بر حکومت تفلیس مرحمت فرمود
مقرر سپاه و مخدرات آن سامان متعاقب ارسال و حکومت تفلیس را به بدر سلطان شمس الدین لو
منصور مرحمت و نوروز سلطان بر ولایت آخسقه و قراچه داغ و سردار بن اردوم پوستین در هنگام و لو صبح
قلمرو شاه بوداق سلطان و سلطان سلیمان داخل سرحد ایران شد و بعد از آنکه سلطان مراد کمال نقض عهد
نموده از آن سال به سرداران آخسقه را متصرف شده و به سیمون خان رو نموده مرحمت و الا او
بسر خود را از مزبور به خان داشت از هم جمعیت آن بود الساعه در شهرها و کوهستانات سکنی میدادند
سرحد و بخارا به رحمت گرفتار و حاکم در زیارت مرحمت و آنگاه بعد دو قدم مرکب سلاطین ان

زمانی خود آن عورت صاحب حجت بر سر او داشته و او جبار بیچاره شد علی الظاهر اطاعت
کشت بنابر آن عواطف شاهانه شامل احوال او گشت و امیر شمس الدین لو و غیره را با امور معاودت او
فرموده امر رفته از ولایت سرحد ایران ازبک و خان و جمعی رومیه که مشار الیه را حکومت سیمون
تکیه ماند و آنگاه بعد از ضمیمه ملک محمد پس که گردید و اعلام ظفر فرجام را با سرحد شیروان و قلعه
کشود چون ساحل گرگ چه دیگر جولانگاه سپاه به اهتمام بشکرش عازم گر منصوره فوج فوج دوان
با قشون و قبطی بر پای آن سرحد آنجا آورده گردید تا قشون برای جمعی از امرای عمده در میان
قلعه اردوان با مور ولایت را با میر کوبن خان و قاجار بدون وقت محرک را باب منصوره به صوب
شیروان گردید بر سم مبارک ره سپاه شوکت را در گرجستان گرفته جام جلالت فرمود و بعد از
اتمام با بیسامان لشکر برای نصرت الرایات فرصت شماخی و فوجی از غازیان نصرت نشان قراباش را
به تسخیر گرد گنجه در زیر امور و محافظت قلمرو شیروان و ایلات و خیر شد با موریت سرحد قراباش و محرز
مقرر و قائم والی قلعه و فلک حسن خان را متصرف و حکام آن ولایات را در اراضی حضرت به شکست آورده
تا که جنگ نموده رو از جبار شاهی و الطاف و عطای خسروی میان گشته در سلک ملازمان
درگاه انتظام یافتند آن در نواحی طرف در بند شمال تر گرها ی بلند بر تپه تیر جبال بالا

صعود نیز قابل ممکن نیست و معارف دیگر دریای خزر است بعضی برآنند که اسکندر ذوالقرنین سدی

از دلان کوه کن [illegible] دریا کشیده تا یأجوج و مأجوج بیرون نیایند و این بجمهور مشهور است و بعضی را اعتقاد آنست

و سدی که اسکندر بسته در قرآن مجید وصف آن مذکور است در [illegible] القصه آنچه درین تاریخ

بنظر رسیده این سد سور باب الابواب است که شیروانات است و در بعضی تواریخ [illegible]

قپچاق از دامن آن ولایت که کوه و راه عبور منحصر در [illegible] ایران [illegible]

و از میان آب کنار دریا شهر را اتصال [illegible] عبور میسر [illegible] کوه با انتهای جمیع [illegible] معتبر

فرموده رفته ملاحظه نمایند هر جا که محل العبور جاری محکم از میان آن سنگ و آهک ساخته‌اند

و آن برج دار متصل [illegible] چون معماران متوجه بتقدیم خدمت مقرر که هیچ زمین را کنده‌اند از [illegible]

آثار و علامات بسیار از سنگ و آهن ظاهر شده و آنچه استنباط شد پیش از ظهور اسلام [illegible]

برجی عظیم بوده و بامتداد ایام و تصاریف لیالی و ایام منهدم گشته [illegible] خان در زمان ملک اشرف

چوپانی از آن ناحیه تا دریا [illegible] آمده و امیر تیمور از [illegible] بسر [illegible] القصه معماران آن

اساس را در نهایت استحکام ساخته [illegible] شهر تمامی [illegible] بتصرف اولیای [illegible]

در ایام قریب [illegible] رسیده و حکومت آن ولایت به ذوالفقار خان [illegible]

و احمد

و آنچه در حین [illegible] سلطان [illegible] موکب [illegible] بواسطه گرمی هوا عزم ییلاقات

شیروان فرموده [illegible] حکام [illegible] ایران [illegible] معاودت [illegible]

نموده هر یک با انعامات خسروانه و خلاع شاهانه اختصاص یافته بالکای مقرر خود انصراف یافتند

ذکر فتح قلعه نصرت [illegible] قاپی

چون خاطر خطیر پادشاه بانظیر [illegible] از انتظام مهام شیروان [illegible] فراغت حاصل نمود

متوجه دار السلطنه تبریز گردید در اثنای راه که معروض [illegible] نایب [illegible] امیر گونه خان قاجار بیگلربیگی اردبیل

با لشکر نصرت اختصاص بتقاضی رفته و آن ولایت را از جنگ رومیه مستخلص ساخته تا حوالی ارزن الروم

تاخته چون در ایام شاه [illegible] صفوی [illegible] مصالحه [illegible] قرار [illegible] قلعه قارص

در سرحد مملکتین [illegible] منهدم [illegible] آن [illegible] منهدم

ساختند بعد از آنکه سلطان [illegible] نقض عهد [illegible] آن قلعه را [illegible]

در تصرف رومیه و جمعیت و آلات [illegible] بنهایت [illegible] رفته بنا را [illegible] پادشاه [illegible] امر فرموده [illegible]

و اسباب [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] زمین [illegible]

چون جبال مشیر سپاه قزلباش از ضعف ... بار ... و از مواصلت زن و فرزند مهجور بودند اعلی حضرت جهان آرا

مراجعت بعراق اولی بخاطر رسانیده در دار السلطنه اصفهان رایات بهجت آیات جلالت نصب عراق

برافراخت بعد از ورود بدار السلطنه قزوین چون بطریق زیارت آستان ملک پاسبان رضویه علیه

الالف التحیه ... متوجه ... منصور ... باجلال ... قندیل ... از خالص وجوهات

... روضه ... نهاد و بعد از استسعاد بشرف ... آستان بوسی متوجه اصفهان

... بهار را در ... گذرانیده و اول ... از اصفهان

تفرج ... میرزا ... اعتماد الدوله ... در اصفهان

... بمنصب ... و آن ولایت ... و سرور روزگار

گذرانیده و در آنجا ... توقیعات ... جمیع ملک ... که ... عالم آرا

... حضرت عالی جاه

معصوم علیهم السلام ... و از آنجا در ... بهجت ... رایات جلالت نصب

اصفهان ... خلیفه ... بواسطه ... منصب جلیل القدر

وزارت کل ... افراز و انتظام ... بعهده ... فرمود

کذا فی نسخة الاصل

... که ... بفضل و کمال آراسته بود بمنصب جلیل القدر صدارت ... سرافراز ...

سامیه ائمه علیهم السلام نقش ... باشد ... بر روی ... اعتبار ...

و ... مهر مبارک آنحضرت ... در این سال ... وقایع

... طایفه جلالی روم ... انفعال ... در روم ... پادشاه ...

... قطاع الطریق ... میکرد ... و دل ... در آن

... حوزه ... علامت ...

... سلطان

... و گروهی از ...

... جمعی ... قطع طرق و مسالک مشغول و هر چند ... رفته ...

... صلابت و شجاعت ... در عرصه روم ... گشت ... و در آنها

... حکام و ولات ... قلعه ... جرأت ... از حصار ... دل

... سلطان ... سلطان ... جمعی ...

... مامور گشت ... مقابله و مقاتله ... ظفر یافت ... کرده

بکوهستانات کشیده در آن کمره صعب المسالک خزیده و خویش را چنان گمنام ساخت که یک سال

صبر کرد از سرانجام ایشان بی خبر بود تا خبر دار گردید که حسین پاشا بمعرفی از جانب حلب

در قلعه یوقات اقامت نموده لشکر زیادی هم از کمین بیرون جست و در سر دو ساعت او را

بکرفت و کشت و قلعه را متصرف گشت و بعد مقتدر شده [illegible] خاطر از دغدغه

قیصر درآمد و شخصی را بدربار عثمانی فرستاده خواهش نمود که در محافظه ثغری از ثغور کفار او را معروض

دارند رخصه تغزا و جهاد مشغول گردد امنای دولت چون ملتمس او را [illegible] استکباری [illegible]

رحمت از [illegible] مسئول او را قبول [illegible] و بطرف [illegible] حرکت [illegible] فرستادند بعد

از وصول این نامه طلب از همراهی و تخلف و خان قلندر [illegible] را [illegible] امیر [illegible]

را فرستاده قبل از [illegible] سلطان محمود خان [illegible] رسید و سلطان احمد خان ثانی

بر سریر قیصری نهاده [illegible] اعلام [illegible] فرستاده [illegible] انتظار

روانه [illegible] مخالفت آل عثمان منع [illegible] الغفران [illegible]

انتظار [illegible] جمعیت [illegible]

سردار [illegible] محمود خان قلندر در حرکت [illegible] وزیر [illegible] اعلام رسیده

سپاهی

برگشت یافته روی از مکاره بقزلباش برتافته بر حال انقلاب ایران بمعرض خطاب و عتاب

در آمد و بتعلیق فرمان بالا برازندگی پرسش طلب مخالفت کوفت و محمود پاشای حاکم حمص

از سلطان روم برگشت و با او اتفاق نموده [illegible] قلعه را [illegible] ثواب [illegible]

دار بسیار که بر تخت قدیم آل عثمان بنشستند و مقبره های سلاطین آن [illegible]

و اسباب و قلاقل طلا و مرصع [illegible] و پوشیدنی [illegible] سلطان احمد خان

از استنبول لشکر بسیار [illegible] پاشا [illegible] آن طایفه [illegible] خان قلندر

هزار [illegible] جمع [illegible] بکرفت [illegible] کوشیدن [illegible] گشت [illegible]

ایران [illegible] پاشا [illegible] چند [illegible] الان [illegible]

و [illegible] عریضه [illegible]

غایات خبر [illegible] گشت [illegible] میرزا [illegible] اعتماد الدوله [illegible] آن طایفه [illegible]

[illegible] میرسید تعیین [illegible] خلاصه محمد رضا [illegible]

[illegible] نصد نفر [illegible] آن طایفه [illegible] اصفهان آورده [illegible]

متفرق [illegible] میرزا [illegible] بموجب حکم [illegible] خلاف [illegible] اصفهان آمده

و در ولی نعمت جهان بشرف بساط بوسی رسید پس از چندی بخطاب ... ابراهیم ... قزلباش مأمور

بتاخت و تاراج گرجستان تاخت درانجا محمد پاشا سالار انقوم بجنگ قزلباش ... نموده ... هزیمت

معاودت بروم نمود و کرفیسلی ... همین سال موکب همایون ... شاهی متوجه قندهار گشته

و از دارالارشاد اردبیل میرزا ابوالقاسم بیک اعتماد الدوله را بتسخیر قلعه ... و ارومی ... تبریز

امیرخان چولاق ... مأمور ... ... اعتماد الدوله محصور داشت ... جمعه ... شهر

ربیع الاول سال هزار و نود و نه قلعه از تصرف ... به ... در ... نهراز ...

میرزا ابوطالب ولد ... منصب وزارت سرور ... محمد بیک ... مأمور قلعه گیری ... مأمور

بعد از اجتهاد امرای قزلباش آن قلعه ... مفتوح گشت ... حصار ... بعرض

پادشاه جمجاه رسید و امور ... ذوالفقار خان حاکم آذربایجان بمعرض قتل آمد

و حکومت آذربایجان ... ... در اوائل ... بازار ... تبریز ... از ... شاه

اردبیل عازم ... گشته ... آنجا ... از لشکر ... هزار ... عاشور ...

... جمعیت ... محاصره ... در خلال ... ایلچی از جانب ... خان پادشاه

ماوراء النهر ... کوچک ... خان پایه سریر اعلی ... تحف و هدایای بسیار ... مشعر

برای اظهار اخلاص بسبب این ... سعادت آثار از نظر اشرف گذرانند و جواب ... امیر

صادر و بایلچی مقصود ... از طرف روم بر بدن ... رسیده معروض ... جهان

... سنه ... پاشای وزیر اعظم ... دیار ... و ... از جانب سلطان احمد خان ... کار

مأمور بجنگ قزلباش ... حضرت پادشاه ... از ... جنگ ... امیر گونه خان ...

بیگلربیگی ایروان ... جمعی از لشکریان قزلباش ... حکم ...

... بیکانه ... سامان ... ارزن الروم ... ایروان ... از ...

... امیر گونه خان ... ... حکم اشرف ...

... قزلباش ... علم ... ارزن

الروم را ... ارزن الروم ... ... بیکاران ... جنگ ... معارک

... آذربایجان ... درات ...

مقابله ... امیر گونه خان ... معرکه ... شیر دلیر ... از رفتار ...

روز ... از ... چنین ... سپاه ...

... هزار ... قزلباش در میدان مصالحت سرهای ...

چرکوی کوه را ساخت و هر حمله آمی نسک تفرقه در میان رومیان انداخت چاپشا پایلاق کر
حصار حسن قلعه پی تعاقب نموده در آن اثنا محمد خان بابا از عقایر بر سر رسید القصه
در سه روز در آن میانه توقف و لازمه خبر آن ولایت رسیده مظفر و منصور بازگشتند

آمدن ایلچیان حکیم اوغلی پاشای وزیر اعظم به دربار پادشاه جهت اطلاع صلح

در تاریخ عالم آرای مسطور و مرقوم است که چون حکیم اوغلی پاشای وزیر اعظم از جانب سلطان احمد خان
خواندکار روم مأمور به دفع فتنه قزلباش گردید از جانب قیصر اظهار صلح و اخفا منوط به الکای گنجه و شیروان الیه
محمد علی بیک رودکار دیده بود و به بعد و تنگی پایه رسیده به صلح در آن رقم انغمت خود ساختن
و خیر الدین همراه محمد بیک رومی قبل از آن از جانب پادشاه به جانب ایران
به استنبول رفته بود به دربار نهاری فرستاده حقیقت کوب الی صلح کرده و مضمون آن نیز چه پادشاه
نامه محبت آمیز خواندکار مرقوم و اظهار روسی و یکجهتی نموده چون سفرا در حوالی اسلامبول
رسیدند و عریضه حکیم اوغلی پاشا را ملحوظ نظر فیض اثر ساختند شاه جمجاه حسب الاستدعای آن
دستور ملک آرای نامه گزارکای قلمی و اشعار نمود که اگر از آن طرف طریقه مودت مسلوک نمایند
نیز ابواب خلاف مفتوح نخواهد شد و محمد بیک را رخصت داده مقرر فرمود اگر قبول مصالحه سرکار

نادان شاه جنت مکان شاه طهماسب استحکام هم بر این رضای به انعقاد آن صلح به ایشان دولت
مقصد نموده در هنگامی که سفرای مزبور به معسکر حکیم اوغلی پاشا رسیدند مشار الیه از حرکت اندازد
قزلباش بجانب ارزن الروم مخبر و بطریق استعجال به طرف آق‌وپال تا نشست
هو حکیم اوغلی پاشا دیگر بار به کمک پاشا مستوفی منصوب چاوش هزار نفر از قشلاق
در عرض اصفهان این خبر را از نهضت اسلام صحبت و تعجیل مصالحه با افغان بی درس
دهد و نقض هرلا بر اسال در باره به تجدید از عقب بر آمده چون مکتوب مشار الیه مخطور
نظر سپهر گرد سیر شد فصاحت تحریر آن را مرقوم و جواب او را بر نهج نگاشته
بلاغت ختم است نوشتند حسب الاستدعای الجناب نامه صلح آمیز ارسال و نحن هم جانب الف
فرموده ایم اگر بنای مصالحه را از این تحریر شد می سازند خوب و الا لابد از آنجه مشیت الهی
قرار گرفته بظهور خواهد رسید اگرچه پیش از نهضت قواعد صلح و انهدام اساس فساد خصوصیات ال
تحف و هدایا الدین ناموس سلطنت را از افق متوسل سبحان خواهش الجناب نگاشته عزیز شد
بوزن کوه را نوشته منتقل صاحبان غنی مستأصل کارخانه و دستان در ظرف یک سال از عظمی طلای
احمر نقشه هو از آن اوقات باشد و الا لابد تسلیم فرمان نمایند و نشان بر رسم تحفه فرستاده

و خطا از تکلیف نیست زیرا که اعتقاد بعضی از شهب خام یکپارچه آتش شدند بکمتر اتفاق افتاده
هر چه از این سجیت از سلاطین با فتنی تمام بجهه خاطر نمودن مکتوب بالا بنویسند و الا به
رضی نیم اگر از این طرف بر نشستام رواج درستی نمودن باب آشنائی مفتوح گیرد چون سفیر روز
بمعسکر همراه پاشا رسیده عثمان از غوغای که در آن بار نشنیده و از حوالی قارص گنج و از طرف اردلان
بکتاب چالدران میل نمودند و سلاطین را هیچ جا توقف نکرده معلوم سلطین جهان پناهی گرد
رعوض وی است که با لگه با جنود قزلباش محاربه و برخاست با خود الملطایف ایلچی
بدار السلطنه تبریز رسید و در آنجا امر مصالحه ایجاد نموده در میان ممکن به نحوی و مدتها مسدود بوده
بنابراین شاه جمعی قلعه تبریز را امرای صاحب سلطنت و دو کس با حضار عسکر نصرت آثار
فرستاد و خود از عقب کوچ بر خاک برنشسته در کنار رود خانه آجی خیام توقف برای اخذ و دفع فوج
لشکریان روم کرده همایون بوستند چون همراه پاشا در ظاهر قلعه تبریز نصب لوای جلادت نموده ارسال
برای رسمی فرستاد که غرض از این گفتگو این بود در قرب جوار اشرف تمهید مصالحه دهد
نه آنکه با جنود قزلباش بنای مخاصمه نهد چنانچه چند قلعه در سنور عساکر روم التماس اینکه بعرض اشرف
رسیده خواهد بود متعرض ایشان نشوم و جنگ ها در مقام مجادله نشستیم انشاالله حضرت نیز حکم آن دارد

و جنود نصرت پرور از خصومت ممنوع بوده دیگر از نوکری ایشان قدم از سلک
درستی بیرون نگذارند تا کار مصالحه انجام یابد پاشای مشار الیه بجواب جهود لشکر
قزلباش با حکم همایون اسلحه جنگ در برنمانند که چه با آنکه جنود سرقدم بمیدان مشار الیه نهند
لاجرم جمعی از امرای عساکر ظفر مآثر از اطراف تلطف احوال عجزه و رعایا مرزبان ایجاب
برسم سالار زر در مقدمه گذارند و امرای چالدران خانه ایشان فی الفور همراه
پاشا خود در ظاهر تبریز توقف نموده جمعی از لشکر پاشا بجهت تحصیل آذوقه و علف از
اردو بیرون رفته بمعرض تلف آمدند قتل شاه و جلب پاشا از یساری پاشا از جلادت
و تهور و شجاعت و تمرد پیش بعضی پاشا و دسته لشکر از عساکر قدم پا به سر بیرون نهاده
هوچ سپاه نصرت پناه قزلباش که یک با قتل گشتند و جمعی کثیر اسیر چون نقبه
السیف بیکفه رسیدند پاشا از احوال آنطایفه آگاه فقط طلب ارتحال کوشیدند
و دلصرب نهاده همی قزلباش هر چند ایشان جمعی خاصه تعاقب
حاصل نمایند همراه پاشا چند نفری از ارسال
ارتحال بجنگ خلعت حضرت شاه

ایران آمده در رفع غبار رنجوری خاطر سپهر [illegible] شنیده بطرب جنت [illegible] بار از مطلع جوار جلال ره بر

تا دانند و رجا به پیرایه شیر جلال نیابلی مبارزت و مصاف [illegible] و نهنگ لجه آشام اسلام و قرار بحر حادث

و نقش خیالات جاهلانه شهباز بلند پرواز سپهر [illegible] دو غرور و پندار در صفحه خاطر او ارقام تصویر [illegible]

بسر انگشت حوادث [illegible] محو ساخته بهره [illegible] این خیر خیال مصلحت [illegible] بجز قمع اهل اسلام [illegible]

خود [illegible] نام شاهی [illegible] شهریار منصور رسیده پاس [illegible] الاسلام مودت قرب [illegible] بقرار [illegible]

از طبقه [illegible] بنهاد و بیت [illegible] اسیر کرده [illegible] خلعت و انعام [illegible] معسکر [illegible]

پس از آن [illegible] شهر تبریز نزول [illegible] بانهدام قلعه قدیم و احداث حصار [illegible] مشغول [illegible]

اتمام حاکم تبریز [illegible] اسباب قلعه داری [illegible] گذاشته بحفظ و حراست آن [illegible] اثنا

[illegible] و [illegible] گشته [illegible] که [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] در رکاب [illegible] از آن طرف [illegible] نصرت [illegible]

علام و [illegible] جانب اصفهان شتافته [illegible] قرین [illegible] خلاصه [illegible]

ایران است از قدوم فرخنده لزوم [illegible] فردوس [illegible] بخشید و [illegible] چون

[illegible] غالیه [illegible] اوج [illegible] ایام [illegible] سال [illegible] هجری

بعرض اشرف رسید که [illegible] پاشا و [illegible] عساکر [illegible] و طغیان [illegible]

بر [illegible] آتش [illegible] از دامن [illegible] گشته روی [illegible] سپهر [illegible] پاشا [illegible]

از راه [illegible] بازارها [illegible] نقش [illegible] آیین بستند [illegible] مقدم [illegible]

عزیز استقبال [illegible] شهرهای [illegible] و تضرعات [illegible] بنظر رسید [illegible]

[illegible] اجناس و اقمشه نفیسه برسم [illegible] گسترده [illegible] طرف [illegible]

[illegible] و مطربان خوش [illegible] در مقدم آن پاشا

[illegible] آن [illegible] که [illegible] قلیان [illegible] جام

و از کف [illegible] شراب [illegible] دلاور [illegible] القصه

[illegible] غرور [illegible] گفتگوی

امور سلطنت و [illegible] بیان آید [illegible] گرامی [illegible]

[illegible] انتظام مهام [illegible] خالی [illegible] جناب خان

امیر بزرگ و [illegible] معاونت [illegible] سال گفتگوی

مصالحه [illegible] پاشا و [illegible] روم [illegible] داران [illegible] خبر [illegible]

بکر فتنه ها از حزم و احتیاط دور است که این امر مهمی که از عهده و طریق با اهل النهر پیش آید

بنحوی که بسته هواها و افکار منقص است در حضرت خان ملک آرای الملک خود را نسبت بهر حالی از اهمال کنند

محروس خواهند حال اقامت از جهت این صلاف آئین با زبان جانب رفته خاطر از خواهم آن آن

پرداخته مواهب هوا اهل بهار با خاطری آنچه مرا هست بکرر و بکرر دولت از گرانست و صرف و خرمان

بپردازیم و لیمحون فرصتهای آنحضرت بالتصدیق لا الالقان امری او در غیب معروض داشتند

بر خبر با کمال احکام ولایات لغیر بهم رسید با بر خود لازم آنچه رسانید تا بید کار برای من تقصیر

اگر در فرض بر انصراف اهالی و غفلت و در زم تکمیل عالی جوهر بهادری بعین و کافه خلایق

را بکمال سبر بخبر اطاعت لا متعلق سلطان در زمان دولتم رقبه بر ربقه خدمت وی نهند و کار

ممکن در مهلک شود اتفاق را بر با معلوم است که قاعده کس از سلطان او را به جهت حق گوی

بر زمان و فتن این خاطر از ولایت و کرامت ابد توحید حسب در خصال کامرو گشته اند

بر نصرت بیاندم و تهیه و بر کار سعادتها ازو ترف فایز و کم همت از ایشان استند ردی

بمقصد آوریم اکنون ملتمس آنست با پادشاه نظر ترحم ظاهر و باطن سلاطین مخلصان ترغیب اسباب همت شاهانه

را یاد و مدد کار باز زند با زوال مقصد گردیم اگر کار میانه صلح گذشت فهو المطلوب والا با مرزبان خراسان متفق دانند

حجیو

با جنود قزلباش الله گویان بجهت دفع آن بهر مرحله فاز لعمر رستم محمد خان بود و هرات

روانه شد القصه خان فرزانگی لشکری بسیار از جانب مرو ساز ترجیح داده به جنب و به ربا اکوان خود گرفت

پس بپا سکندر جاه بسباه و بیجیح و درا ایشان و استر بهر اعجیه جاده در سرای نگیدا از طرف

بیرون شهر نقل مکان تا کاکان از امرا افغان که کریم یمینه از آنجا به محمد خان از راه سیاه کوه روانه

ما وراء النهر و مرکب شاهی منوط آنکه بالای محمد خان جمعی از امرا سپاه قزلباش را به جنگ صلاح کار

با خود یار رفته بجا الانصرف نمود امتعلی سلطان بطرف قرشی از آنجا با محمد خان عطوطه

تنگ حصه گرفت عموم خلایق از القاب تهدید میکرده با ذکر ما او را مخوف غلبات اشهب

صادق و فادار ایلبری عزیز و نفاق معطوف زمام العجز و بالجانب سپه سالار سمرقند مصروف

رخصت بر خلاف مراد قزلباش مصیب تعلق نیکو قاچار خواستند و دیگر از دار العز سمرقند

در آن وقت انصراف داده و بطرف قرشی تبریز بجانب رسید و متوجه سمرقند شد و بشمس از دروس نهاد

و عاقبت انصراف از آنجا بسمرقند بجانب محمد خان تحف بنصرت رفته امتعلی سلطان از دار السلطنه معقود عسکر

بسمرقند آمده و در ذات الرجوع خلاف از طرف با خود بکرم عارضه عزیم جهت به ربانی غایت قرب رها

محمد خان استیناف و از دار معرکه گرفته بتعلق تمکن و جنود قزلباش ملاطف بجنگ محمد خوابا

ازآن جرگاه بیرون انداخته متوجه بخارا شدند و از انجا بپابوس تجار مکسب گذشته تمرآمده بهر

حال السلطنه سریر بعز بساط بوسی مشرف شدند

ورود رسولان نصرتخان سپهسالار عسکر عجم سلطنت نشین دربار پادشاه ذیجاه شاه عباس ثانی

از قرار یکه کلک وقایع نگار تحریر آن پرداخت پادشاه سکندر جاه بعزم از دولت شرف شاه جهان علم جهانگیر

پرچم سالجانب آفرینات کار برافراخت هو چمن سلطانیه جنانکه سپاه منصور را گذشت وجرابه

سر رسالت سر در مجمع گشتند جلال آفاق انداخت بعد از آن دعا کر خطر نشستن متوجه دارالسلطنه تبریز گردید

در نخجوان رسولان از جانب نصرتخان حاکم دیار بکر و لاله حضرت و عریضه ارسال نظر فیض منظور رسید مشعر بر آنکه

محمد پاشا سرعسکر مرادی ... زنگنا از پی کسند و این مصادقت شعار از طرف خواندگار

مامور بانجام مصالحه و جهانی ایلجی دولت و ارسال هدیت و محمد پاشا مقرر شده بود میرسید چون

توقف محمد بیک ایلچی سابق در باب قیصری بطول انجامیده اگر حضرت شاهی نامه همایون و سفیری

نامامحرک سلسله جنبانی یکجهتی با نسبت سلطان والاجاه روم گشته بموقع خواهد بود بنابر آن حضرت

اعلی شاهی قاضی خان صدر را که صاحب ثروت و مکتب تدریس المسلمین و باالاثر یکتای زمان

و حکم کشیدن روانه استنبول نموده عطف عنان بطرف تبریز نمودند فرمان داده طوایش و کسیلات

شکار کنان متوجه تصرف صوب همدان شدند متعارف تماشای عمارات کوک دا غات زهره اکبر

تحیه او صرح ایلاغ خشت بنفرجا مرور نمودند و خیابانها که بنا کرد تاکنون سابقه همین تا نکل دلاوری

ابا شهر نوبت لشکر گذشت نموده همچنین در باب تصفیه اکثر حضرت صاحبقرانی است و باز فرو

در زیارت و حضارت تجاوز از نعت قطعات حسنه بتیمن و مس اعمال ارف همه رضای آسمان نمیر

اساس نهاد آسمان نظیر نمودند کردن اعلاب ایوان رفیعش معمار و شوارت خلایق و فصل نظر بسیگانش

نفقات ایوان چمن خیابانها نهایت فسحت دو فراز سر همه را دارا گشت و ولایت خسروانی نقش شاد روان آنجا برسید الرضیه چمن

شاه سلطان ایلچی پرتو دیگر جنت ایشان حضرت سلطان که در قبه نکات عالی سلاطین شاهنشاهی عرم

استان بوسی روضه منوره عرش درجه رضویه علیه الاف التحیة و التسلیم خاطر داشتند و اراده قدم فرموده

معتقد شده بود از استعداد پیرایش و طواف آستان ملایک آشیان دل جهان ابرکلیش بمعموری

ولایت انجه از نظم و فسادکار فضل ساس صحن معمور نشانه مرضی ساحت جهان ایلاق از علو نیاب بهشت مثل

بر قصر کیوان سر بر طرح انداخت و خیابانها از دروازه عرب سهر نشانه قمر تا بر نهال که از هر طرف منتهی

بصحن قبر منتهی چمن بساکنان آثار از قلعت بیرون آمد در غرب از نعمت بنای غریب اطراف شهر العظیم

در خیابانها خارش فرمود و پس آن ایوان ستمبرآکبر الله الاعظم خالصه بزرگوار خالصه برپا داخت و عمارات خوب

طرح ریخت و بفرار نقش مهندسان و سرکاران بانجام آن اشتغال داشت و انتظام مهام خراسان خلاصه

جلال الدین اکبر غوریانی ... بر روزگار بمنصب جلیل وزارت کل خراسان سربلندی

بخشید عثمان اشهب عزم ... معاودت انعطاف داده از راه ...

[illegible]

ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ... و سه روز از نوروز ...

فرح ... عشاق ... سعادت ... اصفهان ...

مرالسلطنه مزبوره ... بصفهان ...

انحطاط ارم مثال ... ابواب فیض و رحمت ... اشفاق و اکرام

باران ... جلالان ... کرم ...

کشیده و از اطراف مملکت اخبار مسرت ... و از آنجمله خبر استخلاص ... که از

... مساکر ... رسیده و ...

و ... دولت روم ... خواندکار ... روم و ...

... که ... ایلچیان فرنگ با تحف و هدایای ... بپایه سریر اعلی

لشکر مسیر و هدایای ... و چون سلاطین قطب شاهی دکن از قدیم الایام ارادت ... ایام ...

ولایت ... داشتند در این اوقات ... سلسله علیه ...

گرفته ابو محمد ... پیچان ... بارسال ...

از دربار خسروی ... تسلیم مرقوم ... مرقوم ...

... سلسله ... اشرف ... القصه ...

واقعات ... ابو ... شاهی ...

از ... مصحف ...

علم ...

... و گوهر ...

... از سر گرفت **نظم** چو ...

... بسمه الله ... گشته

غنچه ... کشیده ... بیاله ...

متوجه ... اصفهان ...

در روز نزدیک دو ترک دو چنگی مفتوح ساخته اسباب فراغ و آسایش و سکون و آرامش صغیر و کبیر

را مورد را میسر **عزیمت موکب گیتی‌ستان به جانب آذربایجان و عباس‌آباد بجهت گرجستان و تنبیه آن طایفه** لاکه گشت

چون مشیت امور عالم بمشیت موجدی آدم منوط است و مصالح کار عباد و بلاد بتقدیر حی قدیر مربوط

بنابرین حکمت بالغه الهی اقتضای هرامری را به صورت حصول آن بعضی از جهت ظهور کند بسعی عقلای روزگار

و تدبیر مدبران تجربه‌کار تغییر در آن راه نیابد چنانچه ظهور شاه‌خان گرجی از زوی جهالت خلق

دیار گرجستان اعمی در در طه هلاک و بوادی اختیار خسیس بی‌محل انداخت در ظهورات فتنه بابطه

نورش آفتاب بیکجا ود ره در میر نوم بران خبر زده تو لو نقض عهد گیتی‌ستان اعظم زر ر د و میان

با فروختن آتش فتنه و انگیختن گرد عصبیت بسیار از و ران چون خبر طغیان و معرض سالی ...ی گیتی همت گماشته

با عزیمت تسخیر ... سان استبداد در پیش نهاد خاطر و حکم همیشه بر این ... و حکم لشکر ... صادر

ش... در حین سلطانیه ... سلطان ... داخل سال امسال ... ... و پنج بطالع ... قضا و قدر

نفتیش بر عهد سلطانیه خاقان گیتی‌ستان در منازل عرض ... انتخاب بعال ... فتوحات ...

سپاه ... روی ... سپهسالاری بوسیله التفصیل چون ... سایه خورشید ... بکر ... بقیه ... سایه ... عسکر

منصوره ... منتقم ... ساخته و هر کجا ... بالبسر ... گاه ... از ... از یکطرف فرستاده ... از

از جانبی روی بیسالکی آنطایفه نهاده چون گرجیان خویش را سیاهی ساختن در شبکه بلا افتاده بر

گرده گرده روی بیحکمک و کوه نهاده قلعه‌های جبال صعب المسالک را مأمن خویش ساختند سپاه

قزلباش چون نهنگان کوه کوه آنطایفه را گرفته بسرپنجه قوت اسلام و زور بازوی ائمه اثنی عشر علیهم السلام

هر جا بتقاضای فنا از هم باشیده شده و هر کجا حکمای شیر نهفته بود بهر جلادت بر آتشته شده و از واقع جهلا

از غیظ بیا نهم ... ... فرستاده ... صمیم قعر وضع ... و بیحس را و ... ... جنبه بر ... تبعه ایشان ... گشته

از خون آن کافران چرخ بالعاب گون شده و کوه ... چرخ از تیغ دم شمشیر چون آفتاب ... از ... عبدالله و ... فسال

گرجی ... آن ... در او ... هزار رسیده بیحد و شمار را اسیران از دختران ... تحقیق ... زلف

برگ گوی زنجیران بالکه کار ... رطلها میرفتند و پسران یوسف جمال ... بخجه از ... شکرف ... چاهه

بغارت میبردند و ... و ... بیاسای ... آنها از نظر ... فضل می گذشت و بقلم ... آگاه

صد هزار کس ... خلاصه کلمه فتح زینهم چون ... شمشیر ... بران در ... بیدار ... ... حیات

چون سورت ... شاهی ... از ... ... روی ... ... و دیگر ... فتح

چون ساحل ... ... زوال ... ... رسیده سلطان احمد ... دیگر با عجز

نقض ... بار ... محمد ... وزیر اعظم ... ... عصری از اعصار سپاه

روم با این کثرت و جمعیت یاران ناپدید با توپخانه و آتشخانه بسیار با مردم آگاه با نجات محض شاه
سکندر جاه متوکلا علی الله با سپاه کم قلعه ایروان آمده است و قورچیان عظام قاجار جمعی کثیر از
تفنگچیان اسپهان اصفهان و چراغ و با همین هزار سرباز ... نامدار بهر ... میر
بن باشی اصفهانی ... در جنگ آمده قلعه را ... امیر کبیر خان قاجار ... مرور ... مقالات
خان ... و آقا ... و قورچیان خاص عظم ... شیر ... ازار ...
شیروان بعد ... کنجان ... را ... هر یک با گروهی از سپاه جرار از بطرف
از اطراف ایروان رفته طرق و شوارع ... قطع نمایند و در میان ... قدم بجایی کشند
القصه محمد پاشا با آن لشکر بیشمار بظاهر ایروان رسیده شهر را مرکز دایره ... گرفت و بنای
مقالی قلعه را محاصره داشت و از هم سپاه قزلباش یکسوار ... که از راه ... بیرون
کرد ... محاصره مشغول بعد از ... آمده ... ایشان ... باشند و چند نفر از
پاشایان عظام تعاقب رسیده بد چار ... اظهار مصالحه ... سخنان ... ابن سعید
فرستاده طالب صلح ... شاه سکندر جاه راضی بصلح شد و شیفته ... از آن که در عهد ... شاه
... شده بعد مرقوم و مشهور ... قلعه ایروان ... کرد ... آقا

پریشان ... از نفر رومی در ایروان ... به برت ... قاجار و سپاه نصرت شعار
تعاقب رسیده بعد چون محمد پاشا سردار عثمانی رسید بعضی از پاشایان و ... سلطان ...
بر ... سلطان احمد خان و ... میرزا ... خلیل پاشا ... از
اعظم ... سپاهی ... آقاباجان ... چون معروض ... سلطان
احمد خان لشکر ... و سپاهی ... سپهسالاری خلیل پاشا وزیر اعظم ...
قورچی خان ... سپهسالاری ایران ...
قزلباش ... ارزن الروم و مقرر ... ایروان ...
بسور ... قلعه ارزن الروم ... حسن پاشا
... حصار ... چند روز در ظاهر حصار توقف
و تمامت آن ... طرف ایروان
بر افراخت محمد پاشا ... شجاعت ...
هزار سوار از ایروان بطرف قزلباشیه روان شد ... جلادت ...
... میان ... گشت

و دو میر بجانب وان و اکراد چکاری با وطان خود رفتند و کرم بیگ پسر یحیی بیگ چون خانی
العباس بیگ است هم از تیغ ستیز دلیران بالطبع هواخواهی سلسله صفوی [illegible] بهمین سبب شده
متوجه رکاب اقدس و به رتبه خانی سرافراز و بالطاف خسروانه [illegible] ممتاز گشت القصه
چون خبر این واقعه بقرچقای خان رسید احمد پاشا سپهسالار ارزن الروم [illegible]
در دارالسلطنه تبریز [illegible] خاطر سالار [illegible] بعزم [illegible] خلیل پاشا نهضت داده [illegible]
که [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible] قرچقای خان [illegible]
در تشنه خبر ارتحال سلطان احمد خان خواندکار را از دار فنا بسرای [illegible] گشت از وی پسر
بازمانده [illegible] دیگری [illegible] آل عثمان خصوصاً قولاداش [illegible] صاحب اختیار
سرای [illegible] سلطان مصطفی خان برادرش [illegible]
احوال منسوب [illegible] قیصری جلوس [illegible] و از لشکر [illegible]
با [illegible] سپهسالار [illegible] زندان [illegible] از این [illegible] استنبول [illegible]
داد [illegible] حضرت [illegible] مصالحه [illegible] سلسله عثمانیه [illegible]
قیصری خلع و [illegible] سلطان عثمان [illegible] رسید و رضای [illegible]

[illegible]

بیش [illegible] القصه [illegible] سلطان [illegible]
و [illegible] صعاب [illegible] خلیل پاشا [illegible] اعظم [illegible]
بانتظام مهام [illegible] هر یک [illegible] اصلاح [illegible]
ساخته [illegible] القصه [illegible] قرچقای خان [illegible] خلیل پاشا جنگ عظیم واقع [illegible]
ضایع گشته [illegible] مصالحه [illegible] معتبر [illegible]
خلعت [illegible] چون خبر [illegible] روم معلوم
[illegible] قرچقای خان [illegible] روم [illegible]
[illegible] معتبر [illegible] قرچقای خان [illegible]
از عقب [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] قرچقای [illegible] سپهسالار
[illegible] استنبول [illegible] قرچقای خان [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] قزوین گشت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] نظر [illegible]

جانوران غریب عجیب بر دو کرن و مرغان شکاری کار و های بحری بپایه سریر اعلی رسید

و همچنین ایلچی ... باشد و چندی ایلچیان روس نیز در آن اوقات تحف و هدایای بسیار برای [illegible]

مرا آمده بر کدام سفرای قطب شاه و الکا کنند و بعد از نامه و عبودیت آئین و تحف لایق

شرف اندوز مجلس خلد آئین شده بتبلیغ رسالت مخصوص رخصت انصراف یافتند

کر احمله

بیان عزیمت ارجمند پادشاه ذیشان جهانبان عباس ثانی بصوب قندهار و تسخیر دار القرار قندهار و بیان [illegible]

سرکش قلم خجسته رقم از صور عرایس مرغان بال تمکین [illegible] را که پیاس غلط حاضر در

ساخت این شگرف نامه نغمه سرا که چون دار القرار قندهار در ایام دولت شاه جهان بگرد

بعد از حرب با ولیای دولت سلسله صفوی شاه صفویه منتقل و دارا آن بار بسلطان تجنیس میرزایان بهرام

میرزا باید باشد منغفر میر و رد بعد توبه با ولد وی مفوض بعد چون نوبت شهریاری ایران

بسلطان محمود رسید ... کار در مملکت تواسط نفاق امرای قزلباش واقع گردید اکبر پادشاه

همین نهار فرصت مغتنم آوانی استیلا کرد و مدتی سال در تصرف ایشان بود و پادشاه سکندر

جاه شاه عباس بهل نوازش رو میه دگر فاری در آن بابان توجه همت والا نهمت بتصرف

آن دیار نگماشت و چند دفعه سفرای هند بپایه سریر اعلی آمده و گفتگو کلا اظهار مراعات

سبب

شاه سلیم فرمانفرمای هند و سلطان پیغام فرستاد که امضای مخالفت و مغایرت چون

در ملک موروث بالاتصرف مملکت باشند پادشاه والاقدر نیز بواسطه بر فرامیش

الباب عرض بار و فی کمر صاحب دفع آن مرض از خود کعبه دروان اعماض نمود و همچنین سلاطین

او بیکیه شیرازی انکام گرفتاری آنحضرت در صدد آن باب بالکلیه بدر از رزم کناری

مسی نمود خصوص در سال ... از سلسله ظاهر قلعه اند خود شهر عان بدرا اسم محمد خان ولد

امام قلی خان عزم دفع به بر حب فرمان نمی در آن حدود مقیم و اکسیر شده و آن حصار را بتصرف

در آورده بعد در اندیش [illegible] از وحشیان لشکر [illegible] شاه لشکر نصرت شعار

و لباس محترق سالک حجت متعاقب رین جاک را رسید با محاربت ماربین ایران متفرق کرده پادشاه

دیگر با انجام رسیده و با انتظام خراب [illegible] هم که بدهمت بلند لشکر تسخیر قندهار را اراده و

بندیر جابغه و خیم العاقبه را زینت بود [illegible] دار ظاهر آل ارسلان بیک ... محال بیرون

قال عزم سکاری حال با الصمیم کرده و احکام قضا نظام قرار انجام ولایات محروسه

ارسال شد امرای عالیمقام با جنود جلالت اثر سعادت با خاصه گرفته و لشکری ما بین ساله

امر فرمود چنانچه سامی و سایر امرای هر ربع ... صفهان همه مانع ساکن قندهار نافر شان

با مرزنشان سرادقات مجد و جلال قسورقباب سالار ساعی سعید روز فرخ بخت نامور عضد

در بیرون شهر چون سپهر زر ارض اغبر نشسته در اثنای نهضت سلطان امجد نجد ادب با با

از جانب بزرگ مهرجان البلاد با استحقاق نایب باشد و از النهر به خیال اسیر خراسان با کمر عزیمت

اسلوب دیگر شهبای مرغوب و جبال سراب الشداد حضرت و چون والد ... ابو القاسم میرزا

ابوطالب رضوی متولی آستانه مقدسه رضویه بود در استحکام استیلای عبدالمؤمن خان مشهد

مقدس را بتیمم خان برادر فدا به جاله خود در آن حلقه به عزیمت تسخیر آنجا فرموده مرقوم عز ارز حاله

تقصیرات فرزند ارجمند که طالب بسکنه جا خرمن الیه را حلقه گوش درب اخلاص در کلاه

با صولات فاتح ابواب آستانه گشته تسخیر مرز و برا مقتضی المرام رخصت معاودت ما ابرار اخبار عساکر

نصرت آثار بنهاد فریدون فر و روزی خوشتر از حصول دلپذیر ... رکاب اشهر الله

خرام تنگ است

سم سمند خرامش خرام مجره خرام برق از آن ... عقاب **نظم** با یک

کیوان منش خورشید فر زهره نشاط ... مشتری صورت عطارد عقل مریخ ارغوان ... کمین

بیرون ز حد چون باد در معرکه ... گر کسی کوه ... چون سموم

از کوه و ... الرائش در خم او فلک ... چون در خشم از آب ... ز نیزه ... ایرج

عطارد ...

فلک وبهای با مرز نشان ... در غبار کام ادبار گردون ... خوب چهره صبح ...

بخت ... الیه باق آخر ... تیره گوش آگنده ... سرمه چشم ستاره ...

دیوم الوغا حلقه گوش مجرنیل ادیوم اکرمان بازیب گنبگ بر بطارش ... فرمان

بر ... گردش بصر ... طرب ... منش الرجا ... بعلو اصعد و کالقضاء ...

لا اصعب در آورد فتح و ظفر ... متعبه با خراسان گشت ... جلال ...

نصرت بنیان منشور عطوفت دستور به عبدالعزیز خان حاکم قندهار ... جعفر ... آنجا

مرقوم ... پیغام ... طائر ... دار القرار قندهار ... الهام ...

عازم ... شیمه معاهده اخلاص ... اختصاص ... استغفار ...

و جلال ... توقع وقع ... لازم الامتثال ... خلاف ...

... مغایرت ... مرکب مسعود ... بساط نشاط ... دیگر

... قدم ... بنده ... از جانب ... شاه عالم ... آورند

و چند روزی که مرکب سعادت ... فیروزی ... مشغول ... کابل ...

تا ... قریب ... منغابت ... قندهار ...

نمودند چون جماعت را از ورود این نهضت و ورود مقصد که از جرجان که آب هیرمند مضرب خیام سپهر [illegible] گردید میرزا

کار از جانب عبد العزیز خان با عزیمت اقلیم [illegible] حرکت آمده و در آن حضرت [illegible] نزول [illegible] بر روی خراسان

و امرای جغتای عرض [illegible] پیشکش بنابر [illegible] انصراف و [illegible] طریق [illegible] کردند

و [illegible] نوکری و چاکری [illegible] قلعه داری [illegible] چون این خبر [illegible] مسموع

اشرف گردید [illegible] بخشش [illegible] رسیده [illegible] آن [illegible] خسرو

سلطان [illegible] قلعه [illegible] نفس نفیس [illegible]

و روز چهارشنبه ششم شهر رجب [illegible] امرا

انحصار گرفت [illegible] اطراف و جوانب قلعه [illegible] بعد

با جنگهای آهنین [illegible] روز [illegible] حصار انداخته [illegible]

مبدل [illegible] چون [illegible] تسلیم [illegible] سکنه [illegible] گردید

بر آن قوم [illegible] روز سه شنبه [illegible] عبد العزیز خان با امرا

و اعیان [illegible] روز دیگر [illegible] عظام

و خاصان درگاه [illegible] مسجد جامع [illegible] منابر [illegible] ائمه اثنی عشر علیهم السلام



الملک اکبر از فرق فرقدان گذرانیده [illegible] نقابای [illegible] امرای جغتای [illegible]

انحصار [illegible] بعد از [illegible] آمده در جنب اردوی مبارک خیام [illegible]

[illegible] سالم و غانم [illegible]

فاتحه [illegible] و [illegible] تسلیم [illegible] مصحوب [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] کلید [illegible]

یکی [illegible] اسلام [illegible] ملک [illegible] بخشش [illegible] که

[illegible] تسلیم [illegible]

مرقوم [illegible] آن [illegible] الملک عالم [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] عزم [illegible]

خورشید [illegible] معرض [illegible]

[illegible] موکب منصور [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

همگنان به شعار آتش از آب و دولت سلطنت که با وصیت همایون معظم ... چشم مرصع

صبای جهانگیر مرآت احوال نقاید بادم ... عالم ... بر چشمه ... رسید

سپاه خلاف جواب لشکریان بر ایشان ... اگر مرکب ... از راه عزیمت ... فوج ...

همراه دو فوج آب و کثرت خلف از جمیع ممالک عراق عبور ... ایالت و ... خواهد بود چنانکه از ...

که فوج عرصه مملکت عزیمت با محمد ... دوران عرصه چنین لشکر با معدود ... لابد ... اطراف

جبال ... طرق ... با ... عبور ... آب قرار گیرد ... کافی ... با کار ...

قزوین ... القصه با ... فوج ... آن ... جانب ... نزدیک ... دیده ... شاه

بحسب ... سپاه از راه ... منصور ... فراخت و ... اقبال آن ... که

... ... کشتن ... تسلط ... کرمان ... آن ... کل ...

... دیگر ... ساکن ... گرفته ... استحکام ...

... استقلال ... داده ... نصرت ... قرار ... تا ... افتند و ...

فیروزی ... روز ... منصور ... ساحت ... متعدد ... زلال ...

مرکب مسعود ... سلطنت ... ایشان ... کز ... از جانب ... متعلقان ... در ...

صرافت آئین ... خسروی و ... بلیغ ... پیغام ... مخاطبان ... سرور ... شهر

منصور ... اگر چه ... ایالت و ... ایشان ... قدیم لیکن ... مخالصت ... بار

... بر ... سبب ... طریق ... دوربین ...

... ابواب ... مستولی ... تاریخ ... قدیم ... خواهد بود ...

الرحمن ... حرکتی که خلاف رضا ... الملک ... اتفاق ...

لیکن ... آن ... رستم ... با ... آنحضرت ...

... بعراق ... در این ... کلیه ... خواهد ... فتنه

و آشوب ... مملکت ... خواهد ... میانه ... اعلام ... حصول ... کار ...

و ... فتنه جوی و آشوب طلب جمعی ... جمع ... فساد ... خواهد ...

اگر این ... آئین ... فتنه ... چون ... غالب ... انصراف ...

و ... آن دارم ... سلطنت ... مصرت ... خسروی ... بمعنی ...

نقض عهد و ... انحراف ... القصه ... عالی

خان ... رستم ... بعراق آمده و ... المرام

رخصت انصراف ارزانی داشت و موکب نصرت منزلت بهجت شمائل متوجه عراق گشت چون قبل از این امامقلی
خان بیگلربیگی فارس مأمور بتسخیر جزیرهٔ هرموز و بندر گمرون که در تصرف فرنگ بود شده بود بعد از جنگ نصرت قرین آن
آنجزیره بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و تا حال در تصرف اولیای دولت ابد مدت است چاپار از فارس و آن
دیار بفتح آن بلاد آمده خبر فتح رسانیدند بالجمله پس از چندی بعرض رسید که مشار
الیه فرستاده بود از دیار سلطان عثمان فرمانفرمای روم و قیصر دولت قسطنطنیه بمقام نصرت رسانیدند
که سلطان عثمان را امرا و ینگچریان با اتفاق بقتل رسانیده و سلطان مصطفی را بر تخت نشانیده‌اند
مغرور از سلطنت قیصری منصوب شدند و چون سر و کار ملک و مملکت و معموره از آن بود که
منصب قطع و فصل مهام سلطنت و عزل و نصب ارباب مناصب بصلاحدید ینگچریان قرار یافت و جمعی
از ینگچریان و امرای ناصحین دولت سلطان مصطفی را از خلافت معزول کرده بسلطنت سلطان مراد
سلطان عثمان که کوچک و خورد سال بود با کثرت اختیار بجهت طالب خون سلطان عثمان کشتند و ینگچریان
سلطنت سلطان مراد را نشستند و سلطان مصطفی را مکتوب محبت اسلوب بشاه رود قاسم
و سوانح مذکوره و تجدید قواعد مصالحه و تمهید قوانین دوستی بحضرت اعلی فرستادند خلاصه همین مزبور
در مقر السلطنه هرات بسمع اشرف رسید بنابر مصلحت از نظر فیض منظر در دار السلطنه هرات گذشت



نصرت آیات بطرف زمندان که نزدیک آنجا محال در حدود بنا بر اطلاع بر تسخیر قندهار
و ولایات خرسان و همچنان بخارا جهت تسخیر قندهار از آنجا که لشکر عثمانی کشیده
قلعهٔ آنجا را خراب و حاکم ایشان از بلخ بغیر دریافت پایهٔ سریر اعلی المسالک علیه تابان مقبل
حاکم مزبور را در خصوص ضبط و ربط آن ولایات با لشکر جرار که در آن حدود بود التفات نیز
التماس کرده باخاطر جمع بدار السلطنه اصفهان نزول و بعیش و عشرت مشغول گردید

بیان تسخیر دار السلام بغداد بمفتاح همت خسرو عدالت بنیاد شاه عباس ماضی

بر ارباب بصیرت مخفی نماند که دار السلام بغداد در ظهور دولت قیصر و ارباب جور
مذهب جعفری شاه اسمعیل صفوی در تصرف ایشان بود و قلعه و ولایات آنجا مسخر بالمرّه
شاه جهان رسیده دارالملک آن ولایت بسلطنت گذشت بعد از آن الدین متعلق بعرض و دست در میان
چهل سال ملاحظات و قالب کشیدار است که از امرای روم در آنجا گذرانیده‌اند
شهرهٔ آن بدست سلطان سلیمان خواندکار روم افتاد و بسلطنت مصر بتصرف دار السلام ترغیب نمود سلطان
آنجا را بصاحب آنجا سپرد و عراق عرب که بعد از تصرف ملوک قزلباش در دست
نرفت بود از عتبات عالیات مطاف ائمه علیهم السلام که بیان ذکر خیر شده تا کنون بود عام

لشکر ظفر پیکر نصرت اثر هوا علم مسیر عالی باطراف ممالک خراسان امر فرموده که پس از آن در بهار

با عزم جزم خلاص طریق اردوی سپهر مناص ساخته بعساکر همایون ... عرض بسعادت معروض ...

از حصار بیرون و پس از اوراق اشجار بیرون امیر السلطنه اصفهان نهضت کتائب ... چون

مر اسلام مضرب اعلام ظفر فرجام گردیده بکربوبانی حاکم آنولایت ... از جمله ... خان

و در حقیقت بدانست با ... عزم ... شعله ... گشته ... کار

هر ... و دیوار ... لشکر ... در ملاطم آمده ...

سلطنت ... چهار ... مرتبه ... الامل ...

و اقبال را ... خان بیگ صفوی قورچی باشی ... صفی قلی خان

مقرر فرموده ... از جمله ... طرف ... لشکر ... زره ... قلعه کبیر

چکنی کربوبانی ... لشکر منصور ... اطلاع ... طرف ...

از عبور مانع آمده ... رسیده ... سپاه از آب عبور ...

قلیل ... صف جدال ... زره ... لشکر ... فرار ... حصار

نهادند سپاه جلادت شعار از عقب ... صمصام خونخوار ... جمعی ... خسته شدند

و بحو ... قلعه کبیر را فرو گرفته ... مبارزان قلعه گشای از اطراف مورچلها ... بنیان

... محصورین ... قحط و غلا ... گشت ...

شهر ... فوجی از دو چنان عظام از طرف ... قلعه ... قلعه ...

... سپاه ... قلعه ... دیدند ... آن قلعه ...

... و عظما و اعیان شهر ... سلطنت ...

و متعلقه دار السلطنه ... احوال ... هر یک ...

اگرچه ... خلاف ... مجال ...

... و طغیان ... رسیده ... در قلعه ...

... و قحط و غلا ...

... سپاه ... احمد خان ...

و رود ... آستان عرش ... سلطان ... شاه ...

... الغالب ... جان ...

... اختصاص ... میانه ...

مسموع نباشد بدین بهانه راه العطش بزنند و طرق حریم حرمت آن روضه مقدسه را پایه پایه [illegible]

مسکن [illegible] کرام الکاتبان غیب علیه [illegible] از خروش [illegible] بیچاره دین و دنیا [illegible]

بالاتفاق معروض داشتند و [illegible] قوت ضعیف و [illegible] این بلیه و [illegible]

استجابت از حضرت [illegible] نسبت بحضرت ولایت مآب [illegible] باستخاره [illegible] شیخ بهاء الدین را

مامور باستخاره نمود چون شیخ [illegible] کلام الله مجید [illegible] این آیه شریفه فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس

طوی [illegible] از باب محبت و [illegible] مستخدم [illegible] استخاره باعث

قدم شاه همراه روضه ملائک پناه نهاد [illegible] خاک بوسی درگاه آسمان جاه [illegible] آستانه

سپهر مراتب زیارت اقدام کرد بالاتفاق سایر [illegible] بحضرت [illegible] قیام نمودند [illegible]

هر آن پناه شاه سعید حفر [illegible] نهر فرات آب [illegible] نهر [illegible] بتصاریف زمان و استیلای

مخالفان منهدم گشته [illegible] عباس [illegible] نصرت [illegible] امیر [illegible] مرور ایام [illegible]

آب را [illegible] جاری ساختند در آن حال [illegible] فی [illegible] آب آن نهر [illegible]

[illegible] خاک [illegible] که آب رفته را [illegible] منظور [illegible] فرات

و [illegible] آب [illegible] روضه [illegible] گذرانیده بر پای نجف رسید [illegible]

و زینتها ترتیب که زوار و مجاورین بسعادت اختصاص از آب شیرین بهره یاب [illegible]

[illegible] جمیع حضر و مجاورین [illegible] مقرر [illegible] ادرارات [illegible] نوال [illegible]

احرام حریم مطهر حضرت سید الشهدا ثالث ائمه هدی خامس آل عبا [illegible] بطواف

آن روضه ملائک مطاف بعد از تقدیم مراسم زیارت معاودت بدار السلام نموده پس از چندی [illegible]

جاه که [illegible] نجف اشرف [illegible] خان [illegible] مظفر و منصور [illegible]

موصل [illegible] خان [illegible] ابوالقاسم خان [illegible] تفویض [illegible]

[illegible] خان [illegible] سپهسالار [illegible]

بهجت [illegible] خلاصه [illegible]

دیگر [illegible] آن [illegible] فرات [illegible] عتبات عالیات [illegible]

کعبه [illegible] اصفهان [illegible] احوال [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] استیلا [illegible]

اعتلا [illegible] حضور [illegible] مجالس [illegible]

غلام شاه عباس [illegible]

ذکر عزیمت حافظ محمد پاشا سردار اعظم روم به تسخیر دار السلام بغداد از طرف [illegible]

ادهم خوش خرام قلم در میدان وقایع نگاری اظهار می نماید که امرای دولت عثمانی بعد از ارتحال سلطان

عثمان سلطان مصطفی را [illegible] بر سریر قیصری نشانیده [illegible] سلطان مراد

[illegible] بعد [illegible] سلطنت جلوس [illegible] خبر وقایع بغداد رسید مراد

مقام [illegible] حافظ محمد پاشا [illegible] دیار بکر [illegible]

[illegible] سردار اعظم [illegible] عسکر [illegible] سردار [illegible]

در سال [illegible] دیار بکر توقف نموده با لشکرهای مصر و شام و دیار بلاد روم در موکب وی جمع گشته

از دیار بکر متوجه بغداد [illegible] حاکم دیار بکر را [illegible]

نجف اشرف ساخت [illegible] بطرف بغداد [illegible] افراخت [illegible]

[illegible] عسکر [illegible] معروض [illegible] صفاهان را

[illegible] صفی قلی خان [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] مبارکه نجف اشرف

مامور گردانید [illegible] دولت و اقبال [illegible] فرمود [illegible] حافظ

محمد پاشا از دیار بکر [illegible] مصمم [illegible] تسخیر دار السلام [illegible] صفهان

[illegible] حافظ [illegible] پاشا را

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] احوال [illegible] بغداد [illegible] شاهی [illegible]

[illegible]

نصب [illegible] دار السلام [illegible]

معروض [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] سردار روم [illegible] شاهی [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] قلعه نجف اشرف [illegible]

[illegible] شاهی [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] حصار [illegible]

انتظام نموده بر تعاقب سپاه ارزروم [illegible] بسته آتش نبرد از جانب هر دو [illegible] خوردند

و دلاوران [illegible] از قلعه بیرون آمده [illegible] چون خبر [illegible] از تصرف قلعه [illegible] در شرح رسید [illegible]

استماع [illegible] طرف آن طایفه نهاده به ضرب [illegible] جمعی [illegible] در آن قلعه [illegible] تصرف [illegible]

قلعه [illegible] ساختند [illegible] کار آنجا [illegible] رسید از خندق [illegible] نشستند [illegible]

[illegible] به هر کرد [illegible] که [illegible] گرد [illegible]

و [illegible] سپاهی [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] خصم [illegible] حافظ [illegible]

[illegible] انتظار [illegible] ایشان [illegible] حضرت [illegible] خلاصه [illegible]

از قلعه [illegible] حافظ [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] منصور [illegible]

[illegible] منصور [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] سلام [illegible] اصفهان [illegible]

صفت لامتناهی

صفت لامتناهی [illegible] اسلام [illegible] حضرت [illegible] الیه [illegible]

ارکان دولت [illegible] عساکر [illegible] صف [illegible] جوانان [illegible] انجام [illegible]

برام [illegible] ایشان [illegible] ولایت [illegible] آن [illegible] خان [illegible]

قضیه [illegible] رسیده لامتناهی [illegible] معصوم [illegible]

ذکر احوال پادشاه جمجاه عباس ماضی رحمه الله

بر فرمان لازم الاذعان پادشاهی و سنت نافذ حضرت الهی [illegible] ابدالآباد فطرت

جهان تا انقضای دوران بران نهج [illegible] عالم فانی و [illegible]

[illegible] لا [illegible]

[illegible] مرحله [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکم

لدی غایة الکمال شتی بهای تصرف در اللذات قلعه جانشیر را منهدم و اسباب لال و لآلی آنها
محو و مسلوب بکلی منعدم ساخت و بعد از انطفای [illegible] صغیر و کبیر که در [illegible] غرفات اعظم سلاطین افاغنه
اقبال و مآل مصیبت و اختلال سکنه اسلام و ستر اکثر [illegible] از بن حادثه [illegible] و جلیه بلا [illegible] ارباب جانبها
بنگوش آن تغیر اوضاع دولت [illegible] آستانه [illegible] که در قرن از اوصاف حمیده [illegible]
از صدر و حصار [illegible] سلطان [illegible] از قصه قیصر [illegible] صاحب الکفار
صیانه و نهب [illegible] خیالات [illegible] اغتنام [illegible] زمان [illegible] گلگ [illegible]
اندیش [illegible] عشرت [illegible] شبه [illegible] عهد [illegible] اولاد [illegible]
برخت [illegible] انجمن [illegible] اسلام [illegible]
زمین داد و [illegible] کم [illegible] سال [illegible] خجسته [illegible] جهاندار
سال [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] نظم [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] طغرل [illegible] محرم [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] خسروان

آفاق [illegible] عرصه گیتی و سلاطین [illegible] کاشغر [illegible] هندوستان [illegible]
طرح [illegible] کرده [illegible] از انجا [illegible] سلاطین [illegible] همچنین
پادشاهان فرنگستان از [illegible] و فرانسه و انگلیس و [illegible] و پرتگال و اسپانیه و [illegible]
نصاری [illegible] حضرت عیسی [illegible] علیه السلام [illegible] طوایف مسیحیه [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] الیوم [illegible]
[illegible] قصر [illegible]
[illegible] اکرم [illegible] فلک [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] قصر [illegible] فلک [illegible] نظم [illegible] فلک [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] حیات [illegible]
[illegible] لطف الله [illegible]

دارد قشر ذوق و فهم از ادراک دیگر جهان بازار و قیصریه ایست که از عمارات ملکیست عرض تا بهم پیوسته
منقصه که سال ... بعد دیگر خیابان چهار باغ است که از ... ایلان بلکه معمورا جهان است از حسن و حور است همچنین
پل ... چهار باغ ... و سی و سه پل معروف ... از مساجد ... است و عمارات اشرف
مازندران و فرح آباد و مدرسه و خیابان مشهد مقدس رضوی و روضه قم و صحن مبارک نجف اشرف
و تکیه اصفهان و عباس آباد و جلو خانه امیر ... است و همچنین ... اسلامی
با همه شکوه با ... آب کورنگ به اصفهان ... قلعه ... ولایت فارس ... ولا
است ... حاکم ... حاکم همدان ... و گلگاون ...
نارین قلعه یزد ... مدارس ... و حمامات ... و ... اصفهان
و چه در منازل عرض راه ... اصفهان ... موجب ... است
و گاهی شعر میگفت ... از نتایج افکار ایشان است فرد ...
رنجی ... است ... وزارت ... میرزا
شاه ... میرزا ... وزیر ... وزیر ...
الصلاح خان ... وزارت عظمی ... از ...

وادار

وزارت بلکه ... میرزا لطف الله شیرازی ... سلطان حسین میرزا
بود وزیر اعظم و اعتماد الدوله ... وزارت ... صاحب ... علم و
... میرزا ... خان
... امور ... سلطان ... وزارت ... ال
نصیر ... منصب ... قدم ... و ... ل
... استقلال ... مامور
تسخیر قلعه ... میرزا ابوطالب ... گلگاون
صوری ... وزارت ... سپاه ...
آخر الامر ... صاحب ... منصب ...
خان ... اطفال
و سلطان العلما خلیفه سلطان خلف میر ... صدر الممالک ... میرزا ... و ... ان
... وزارت ... اخلاق ... علا
... اخلاق ... و ... فضل ... شرف

مصاحبت گردانی حضرت [illegible] دیگاه [illegible] افراشت و همچنین [illegible] درکار [illegible]

و اقبال منصب جلیل استیفای ممالک رسید امیر خلیفه سلطان [illegible] اصفهانی [illegible] مشغول [illegible]

اصفهانی [illegible] قلمرو [illegible] [illegible] تا آنکه [illegible] [illegible] عطا [illegible]

آن منصب [illegible] میرزا [illegible] ابوالحسن تفویض [illegible] [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

بر آن [illegible] بعد از میرزا قوام الدین محمد [illegible] اصفهانی [illegible]

منشی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا آخر [illegible] گشت [illegible] میرزا ابوالقاسم نطنزی [illegible] [illegible]

ممالک که در حال ارتحال شاه مغفور [illegible] استقلال داشتند میرزا محمد رضای وزیر [illegible]

آذربایجان و میرزا تقی [illegible] [illegible] وزیر [illegible] منصب والای وزارت

اعظم رسید و میر [illegible] نویس [illegible] [illegible]

ذکر جلوس سام میرزا معروف به شاه صفی بن صفی میرزا بن شاه عباس ماضی صفوی بر سریر [illegible] خسروی

چون واقعه [illegible] [illegible] در مازندران [illegible] اعظم [illegible] خان [illegible]

[illegible] الدوله خلیفه سلطان [illegible] مصاحبت آنحضرت [illegible] افراشته [illegible]

[illegible]

وصیت [illegible] شاه و وثیقه [illegible] تفویض ولایت عهد و سلطنت سام میرزا [illegible] [illegible]

و صوفیان ممهور و مصحوب [illegible] [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible] [illegible] خان [illegible]

محرم [illegible] شاه سلطان [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] رسید خبر [illegible]

و وثیقه ممهور ابوالقاسم بیک ایشیک آقاسی باشی حرم [illegible] خسرو میرزا [illegible]

[illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible] رستم خان [illegible] گشت [illegible]

خلایق که در اصفهان [illegible] [illegible] اعتمادالدوله امرای [illegible] سام میرزا

[illegible] سال [illegible] صفی [illegible] در شهر جمادی الآخر سال [illegible]

خسروی جلوس [illegible] در مسجد جامع [illegible] خطبه بنام نامی [illegible]

[illegible] خلایق [illegible] [illegible]

مناصب [illegible] [illegible] عالم [illegible]

و عروس [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مغفور [illegible]

روی نیافت القصه در آن هنگام که قوم کیسلان بنابر مقتضی طبیعت خویش راه خلاف پیش
گرفته با آتش تیز امیر اسدی صاحب تبریز اتحاد و شعله فساد آن زیاده برافروخت و بمخالفت جمعی از [illegible]
بالشکر چهره [illegible] دست [illegible] ملک خراسان [illegible] خواستند منوچهر خان حاکم [illegible]
با جمعی از امیران [illegible] خراسان [illegible] بسیار بر بار [illegible] آمده [illegible]
بعرض پادشاه رسید خسرو پادشاهی [illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] سالار [illegible]
آگاهی یافت لشکر گران [illegible] سپاهی بیکران [illegible] دفع و رفع [illegible]
در آن اثنا [illegible] معرض [illegible] روم و ارکان [illegible] جمعی از [illegible] سالار قلعه
مردان [illegible] شاه صفی [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] دست [illegible]
گذشت [illegible] بیابان [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] همه [illegible]
همه سهول [illegible] دراز [illegible] نازل [illegible] ناظر [illegible]
[illegible] آن [illegible] سپاه [illegible] آید [illegible] لشکر

اردوی گیهان

روم [illegible] مضبوط ساخته [illegible] و [illegible] جهات و جوانب لشکر قزلباش
محیط گشته [illegible] جهان [illegible] افتاب [illegible] بهادران ایران
[illegible] رفتار [illegible] حمله [illegible] آیت [illegible] سرخیل [illegible]
بطرف [illegible] رسید [illegible] عظام [illegible]
[illegible] و ریختن محصولات و غلات [illegible] عسکر روم [illegible]
بر [illegible] کرد [illegible] اجتماع لشکر قزلباش و [illegible]
سلطان [illegible] عسکر [illegible] سلطان [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] قلعه دار السلام [illegible] منصور [illegible]
[illegible] اخبار بعرض [illegible] رسید [illegible]
[illegible] سپاه روم [illegible] الآخر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] جسر [illegible] طریق [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] قلعه شهر [illegible] آنجا [illegible] پادشاهی

بتسخیر قراباغ فوجی از مجندین سالار دولت ابد مقرون فرصت آنکه سالار از طرف روم مستحضر

نا خسته مراکب ظفر [illegible] جنبش [illegible] والا جلوس والا [illegible] و [illegible] بسکال [illegible]

و اشرف [illegible] اشرف سر افرازی [illegible] بفر [illegible] خورشید [illegible] مواکب [illegible]

نا گشته بعرض اقدس رسانیدند [illegible] قلعه [illegible] در [illegible] سالار [illegible]

دلیر [illegible] آنگاه [illegible] صفی [illegible] رستم [illegible] از دلاوران [illegible]

ضرغام [illegible] تسخیر [illegible] رستم [illegible] قلعه [illegible]

خونریز [illegible] آقا [illegible] رسید [illegible] تفکر [illegible]

مانند [illegible] اضطراب [illegible] جای گرفته [illegible] قسطنطنیه [illegible] روی

آینه [illegible] سالار [illegible] سالار [illegible]

و [illegible] سالار [illegible] بلاد [illegible] کشیدند [illegible]

نصرت [illegible] حصار [illegible] سالار [illegible]

بار [illegible] نصرت قرین [illegible] موکب شاهی [illegible] دار السلام [illegible] قلعه [illegible] سالار [illegible]

استسعاد [illegible] زیارت ائمه [illegible] علیهم السلام [illegible] بیم [illegible] سالار [illegible] سپهسالاری [illegible]

و بهادران [illegible] الویه جلال را بطرف اصفهان [illegible] کارگذاران [illegible] هزار و چهل [illegible] پسر

حسینعلی میرزا [illegible] و [illegible] پسر سلطان العلما خلیفه سلطان [illegible] الدوله و سه پسر میرزا

رفیع صدر [illegible] پسر میرزا [illegible] صدر سابق و دو پسر میرزا محسن متولی [illegible] سلسله های

خود [illegible] خلیفه سلطان [illegible] وزارت

معزول و میرزا [illegible] اعتماد الدوله [illegible] منصور [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] ضرورت [illegible]

عم [illegible] بسلطنت [illegible] حرم [illegible] بیرون [illegible]

عباس میرزا [illegible] سالار [illegible]

[illegible] قلاع [illegible] خان

دلاور [illegible] آقا [illegible] سالار [illegible]

[illegible] رستم خان [illegible] سپهسالار [illegible]

شاهی [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] رستم خان [illegible] خان [illegible]

[illegible] رستم خان [illegible] قلاع [illegible]

سانحه جنت‌مکان شاه [illegible] ساخته بود و گرجستان خراب که به تعمیر و [illegible] دراین باب
رسانید صفی‌قلی‌خان نام سپهسالار ازآنجا مأمور به [illegible] قلعه [illegible] که به مراکب [illegible] سپاه [illegible]
نمود چون رستم خان [illegible] دلاوران [illegible] خلاف [illegible] منصور [illegible] مأمور [illegible]
سپه به لشکر [illegible] کار بر محصورین [illegible] به آن رسید [illegible]
پاشای [illegible] بیگلربیگی [illegible] حاکم ارزن‌الروم [illegible]
محصورین [illegible] روز دیگر که چتر طلوع خورشید در فضای سپهر [illegible] سپهسالار [illegible] لشکر را
به آیین [illegible] از طرف [illegible]
سپهسالار [illegible] صفوف [illegible] آراست [illegible]
گردان [illegible] روی [illegible] آفتاب [illegible]
چه خصم [illegible] از [illegible] آفتاب
در پی [illegible] آن [illegible]
خورشید رسید [illegible] و دلاوران [illegible] مفتوح
و تنها از صدمه [illegible] نظم دل سپاه [illegible] الله [illegible]

[illegible] عرصه [illegible] عرصه [illegible]
[illegible] صحن [illegible] گردون [illegible]
نیز [illegible] آنکه [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] آرام [illegible]
[illegible] روز دیگر سپهدار [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible]
رسید [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] صفی [illegible] امیرخان [illegible]
با جمعی [illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]

کرا

در همین اثنا خبر رسید که شاطر روزگار سکندر تبار نادر در شهر محرم سال هزار و صد و چهل و چهار خبر رسید

به سلطان محمود خواندگار روم ... از ... اشرف و متوجه دار السلطنه تبریز گردید همین از درگاه خلافت

دستگاه ابراهیم پاشا سپهسالار ... از ولایات آذربایجان ... دار السلطنه

تبریز و قلعه ... [illegible] ... از هر طرف ... سپاه ...

فرمان ... سلطان ... [illegible] ... توقف ... سپاه ...

شیروان ... روم ... موکب شاهی ... [illegible] ...

نعم ... [illegible] ... مراجعت نمود ... اشرف ...

فرمود ... مبلغ ... هزار ... [illegible] ...

و هزار و ... [illegible] ... کلبعلی خان ... بیگلربیگی ...

نصرت ... [illegible] ... احمد خان ... [illegible] ...

در ... [illegible] ... قزلباش ... [illegible] ...

با ... [illegible] ... جمعیت ... [illegible] ...

... [illegible] ... احمد ... [illegible] ... احمد خان ...

... روم ... در آنجا ... موکب جلال سلطانی ... اصفهان ...

... [illegible] ... صفی ... [illegible] ... نمود ... [illegible] ...

اصفهان ... [illegible] ... خراسان ... [illegible] ...

... [illegible] ... قزلباش ... خراسان ... [illegible] ...

... [illegible] ... خلاف ... خراسان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... قزلباش ... [illegible] ...

... [illegible] ... قزلباشیه ... [illegible] ...

خان ... [illegible] ... قزلباش ... [illegible] ...

... [illegible] ... تسلیم ... [illegible] ...

متوجه دار الملک ... [illegible] ... شاهی نمود

در ... [illegible] ... سلطانی ...

... [illegible] ... موکب سلطانی از اصفهان ... متوجه ... [illegible] ...

و میرزا صدر ... ولد خواجه محمد مشهور ... آقا ... افزای ملک و نظم و نسق
امور مملکت ... کفایت ... بیگلربیگی ... آقا ... بالاتفاق
... آن ... رستم ... پاشا ... آقا ... دکن ... روی
کار آن ... موکب شاهی ... معروض ... بغداد
استیلا ... سپه‌سالار ... اصفهان ... مصطفی پاشا ... عسکر ...
در بغداد ... محمد ... رستم ... قلعه ... مصالحه ... جلالت ...
... مصالحه ... روم ... [illegible]
سلطان ایران ... مملکتین ... [illegible] ... مصالحه
موکب شاهی متوجه دارالسلطنه قزوین گردید و از آنجا ... عزیمت ... [illegible]
... اطراف اصفهان ... [illegible]
خبر فوت ... بیگلربیگی ... میرآخورباشی ... روم
و خبر فوت سلطان ... خلد ... روم ... [illegible]
برادر ... در آن اثنا ... [illegible]

سلطان

... الی حوالی ... عازم ... القعده
... آخر ... ماه ... قلعه ... [illegible]
... قضا ... [illegible]
دارالغرور ... نزول ... [illegible]
عظام ... حضرت معصومه علیها السلام ... سلطان ...
... سلطان ... خان ... [illegible]
میرزا تقی ... اصفهان ... [illegible]
... شاه ... [illegible]
... [illegible]
... دولت ... [illegible]
و ... آمده ... [illegible]
ایران ... [illegible]
... اعظم ... جلوس شاه عباس ثانی

ایران

خان قورچی باشی و بعضی از امرا که بر اتفاق [illegible] معتمد ساخته بودند چنانچه [illegible] خلاصه [illegible] سپاهان

ممالک میرزا سعید [illegible] عمارت [illegible] اسباب [illegible] سلطان [illegible]

بیان استقرار شاه عباس ثانی ابن شاه صفی بار دیگر به سلطنت بابت حضرت شاهجهان بادشاه

بعد از آنکه شاه صفی از جهان [illegible] فانی نوشید عباس میرزا خلف ارجمند [illegible] از

سال [illegible] روز از [illegible] گذشته بود جلوس بر سریر سلطنت نموده [illegible] سکه [illegible] خراسان

[illegible] اینجا [illegible] امر [illegible] احکام مطاعه جمیع ممالک محروسه [illegible] عمال [illegible] مطالبه

بقایای [illegible] شاه صفی [illegible] بعد از [illegible] جمیع [illegible] عظام

[illegible] متوجه [illegible] موکب جلال [illegible] تعظیم [illegible] دارالسلطنه

قزوین که چون [illegible] آنجا [illegible] خبر [illegible] رسید

و در شب [illegible] موکب [illegible] استقبال [illegible] دارالسلطنه قزوین

[illegible] خبر [illegible] ازبک [illegible] خراسان [illegible]

با [illegible] حضور [illegible] مصالحه [illegible]

از قزوین حرکت [illegible] دارالسلطنه اصفهان نهضت فرمود [illegible] معماران و [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] طبقه [illegible] خان قورچی

باشی [illegible] خان [illegible] میرزا تقی [illegible]

[illegible] معز [illegible] اکرچه [illegible]

[illegible] تقی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] مصاحب [illegible]

[illegible] خان [illegible]

خان [illegible] عبدالعزیز خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ماموریت [illegible]

سلطان [illegible] عبدالعزیز خان [illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] استقبال [illegible]

نصر بعد از جشنهای موکب کامیاب که آیین پادشاهی فرمانروا از احکام مطاع جمیع فرمانروایان جهان مرقوم

در انجاب بلاد ملک [illegible] روز پنجشنبه هجدهم شهر رمضان سال مذکور روانه گرگان شده خبر [illegible]

لشکر و لباس میمنه امرای جغتای نصرت آثار باختیار [illegible] و نسبتان [illegible] والاجاه [illegible]

دیگر بار در گرگان استیلا یافته چون این خبر بدار القرار قندهار رسید [illegible] احکام مطاعه

به حکام ممالک محروسه مرقوم و مقرر شد که ملک و پادشاه ابوالمظفر جمعی [illegible] و دشمنان اسلام

هم بار دیگر نصرت فرجام کنند هم پنجم ذی‌الحجه بیرون آمده [illegible] تا رمضان امیر سلطان

خرم قرار فرمای رسیده و ستان باهمی پایه [illegible] در اصفهان شرف پابوسی [illegible] نامی

و تحف و هدایای نفیس از [illegible] بنظر اشرف رسانیده [illegible] از طرف [illegible] موکب جلال

در منزل [illegible] و نهم ماه محرم سنه هزار [illegible] اصفهان [illegible] علم ظفر پرچم بطرف

خراسان [illegible] منجم [illegible] لشکرهای اطراف [illegible] نظر

گشته [illegible] و نصرت [illegible] منصور [illegible] نصرت [illegible] اشرف [illegible] امام [illegible]

[illegible] آن [illegible] لشکر [illegible] و سایر [illegible] نصرت [illegible]

در آن [illegible] لشکر [illegible] فرمان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

در هنگامی که موکب همایون از اصفهان عازم قندهار بود جمعی [illegible] حضور [illegible]

[illegible] قیصری [illegible] رسید [illegible] موکب شاهی [illegible] دار القرار قندهار [illegible]

حاکم [illegible] و [illegible] نصرت [illegible] قلعه [illegible] ما [illegible]

[illegible] انجام [illegible] قندهار [illegible] دار القرار قندهار [illegible]

[illegible] عباس [illegible] ملک [illegible]

قلعه [illegible] نصرت [illegible]

رسیده [illegible] انجام [illegible] حکم [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] باطلاع [illegible] شهر [illegible]

[illegible] قندهار [illegible]

[illegible] شهر [illegible] مسجد جامع [illegible] ائمه

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] موکب [illegible]

با نصرت و ظفر از قندهار حرکت و در هفتم شهر ربیع الآخر به ساحت دارالسلطنه هرات [illegible] خبر [illegible]
[illegible] ارم [illegible] در هفتم شهر جمادی الآخر خبر رسید که سلطان خرم فرزند [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] لشکر بی شمار به تسخیر قندهار [illegible] امیر آخورباشی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] قندهار [illegible] لشکر [illegible]
وارد [illegible] مرتضی قلی خان سپهسالار و مرتضی قلی خان قاجار قورچی باشی و [illegible] خان قوللر آقاسی [illegible]
از امرای عظام [illegible] علیقلی خان حاکم [illegible] قریب [illegible] قندهار
[illegible] امرای عظام [illegible] خبر رسید [illegible] قلیچ خان [illegible] امرای عظیم الشان
هند و [illegible] امور [illegible] قلعه [illegible] از آنجا [illegible] خان [illegible]
[illegible] امیر آخورباشی [illegible] منصب
رسید امیر آخورباشی [illegible] قلیچ خان
[illegible] قلعه [illegible] امرای [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible]

وار

خان ذکر [illegible] ارکان دولت [illegible] موفور [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
لشکر قزلباش [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه قزلباش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آقا خان [illegible]
[illegible] صوب اصفهان [illegible]
[illegible] ربیع الآخر [illegible]
[illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]

و در سلطان خسرو میرزا بعزم جزم قلعه قندهار را محاصره نمود حسب الامر الشاهی علیقلی خان سپه
سالار با فوجی از قورچیان جنبه از کنار رودخانه خراسان که [illegible] اشرف بر
[illegible] داشت مجدداً خبر رسید [illegible] جمعی از سپاه [illegible] قلعه قندهار
[illegible] مقصود [illegible] مراجعت نمودند [illegible] غزنین [illegible] حکمی
به سپه سالار مرقوم شد که در مشهد مقدس توقف [illegible] و موکب همایون [illegible]
[illegible] بهار [illegible]
هر روز [illegible] بشکار [illegible] مشغول [illegible]
هزار [illegible] از طرف [illegible] خسروی [illegible]
بزرگ سلطان خسرو میرزا [illegible] رستم خان و قلیچ خان [illegible]
هند [illegible] لشکری بسیار [illegible] قلعه قندهار [illegible] اشرف [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] علیقلی خان سپه سالار که در آن حین از مشهد مقدس مراجعت [illegible]
[illegible] مجدداً [illegible]
علیقلی خان سپه سالار [illegible]

[illegible]

و در [illegible] سالار [illegible] و نظم و نسق [illegible] سرافراز [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] آمده [illegible] خسرو [illegible]
خسروی [illegible] در کنار دریای [illegible] خسرو خان [illegible] لشکر
[illegible] اسیر و اسباب بسیار [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] قلعه [illegible]
گرفته [illegible] اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible] خبر رسید [illegible]
[illegible] رستم خان [illegible]
[illegible] حکم اشرف [illegible] سپه سالار [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] خسروانه [illegible]

[illegible] مسکن شاه گشت تاریخ به روزگار نواب اشرف [illegible] جهان که از حمایت [illegible]

کافور در آن دیار [illegible] اوقات [illegible] تقدیر خدا [illegible] به وقت ظهور در سال هزار و

هفتاد و هفت عزیمت [illegible] در آنجا خبر رسید [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] به عزم دار السلطنه اصفهان متوجه [illegible]

[illegible] اعیان روزگار و دار السلطنه [illegible]

[illegible] امرای عظام و خواتین حرم با احترام [illegible]

[illegible] سیف الله المسلول [illegible] امام الهمام موسی الکاظم علیه السلام [illegible]

مقدسه [illegible] میرزا [illegible]

سلطان العلما خلیفه سلطان [illegible] میرزا سعید [illegible]

[illegible] باغ [illegible]

چهار باغ [illegible] از بناهای شاه عباس ماضی [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] حسن خان شاملو [illegible]

ذکر سلطنت شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی [illegible]

چون امرا و اعیان [illegible] شاهی [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] رسیدند روز [illegible]

مذکور صفی میرزا ولد ارشد شاه عباس ثانی [illegible] صفی [illegible]

نگین سلطنت [illegible] نام همایون [illegible] سلیمان تبدیل نمودند و

خسروی [illegible] در قانون مملکت داری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] مستوفی الممالک [illegible]

و حکام فارس و منازل عرض راه اصلا ... و در منزل [illegible] استقبال پیشکش لائق گذرانیده بتوقیر و احترام

تا مشهد ... السلطنه رسیدند ... امر [illegible] شهریار سلیمان تمکین شاهنشاه ... کمال عزت و جلال ...

[illegible] رسیدند ... امرای عظام و وزرای کرام ... لازم الاحترام [illegible] استقبال ... رفته

او را در عمارت مبارکه ... منزل ... نواب ... و ... تا ... [illegible]

عزت [illegible] ... [illegible]

از سلاطین شاهنشاه ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... رسید ... اتفاق ... [illegible]

متارکه [illegible] ... و صعب ... در حال [illegible]

[illegible] ... هر چند ... نفس ... [illegible]

دیگر [illegible] ... قیام ... [illegible]

[illegible] سلطنت و ... [illegible] ... وزیر اعظم ... [illegible] ... رسید ...

[illegible] ... اطراف ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

صفوی ... [illegible] ... رسید ... [illegible]

نهمادها

[illegible] ... آن ... بتحصیل ... جمع و هر روز فوجی ... تخت

[illegible] ... رسید که ... و عیال و اطفال ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... قزلباش ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... ارکان ... جمع

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... حاکم ... [illegible]

جمعیت قزلباش ... [illegible] ... [illegible]

قوله ... شمشیر ... [illegible]

[illegible] ... قزلباش ... [illegible]

[illegible] ... قزلباش ... [illegible]

نصرت بنیان از روی زمین برخیزد [illegible] آسیب جراحت آمده [illegible] سردار

از میدان پیکار بخیمه آمده زخم تیر [illegible] جان بقابض ارواح سپرده در کنار [illegible]

صفی مرقوم که بعد از خان احمد خان گیلانی [illegible] رو کرده [illegible] قصبه [illegible]

از منتسبان او را که [illegible] مشهور [illegible] خار [illegible] بالیک [illegible]

روز بروز رتبه [illegible] و جلال از همگنان بیش [illegible] قبت [illegible] خلع پادشاه

را مسند [illegible] خوش [illegible] خاص [illegible] که [illegible] فساد [illegible]

مجرم الا [illegible] کار [illegible] خیال [illegible] جمیع اطراف و اکناف مملکت

[illegible] گرگ و [illegible] در زیر [illegible] جمع [illegible]

[illegible] از [illegible] سلطنت [illegible] سپهسالار [illegible] سلطان

[illegible] سپهسالار [illegible] آن [illegible] سر [illegible] انجام [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] بعد از [illegible] اکر [illegible]

[illegible] خیال [illegible] ماه [illegible]

آن [illegible] کنون [illegible] عمر [illegible]

[illegible] انقطاع [illegible] برخاست [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] بر طرف [illegible] که [illegible] هنگام [illegible]

عقاب [illegible] آمد [illegible] لشکر

کرامطه

نصرت [illegible] جماعت [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] انتظام

[illegible] ممالک [illegible]

ولایت [illegible] بعزم طواف کعبه [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] امراء [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] سلطنت

شیخعلی خان پسر علی بیگ زنگنه با مرو زارت قیام و متکفل مهام الملک بود آنچه که عباسی بیگ والد او که موجود بود
ار او بسط البساط طاعت نمی نمود با بعضی کسانیکه شاه صفی بخاطر قلعه ... رود ... بخت عباسی بیگ را
لکن با علمی از علمای کارهای طرح آشنا و الفت انداخت ... خیمه ... روزی
ار اسب ... خسته ... از رفت و چند سال از زمان گرفته آمده غلام ... سر ها
منظور ملک ... شاه صفی ... لا دور از ... غلام ... خدمت
نوکر ... عباسی بیگ ... رسید ... چهار ... ساخت ... قلم ... در ...
لا ... نشان ... منظور ... بسیار ... چون ... عرض ... رسید ...
نکاه ... با جوهر ... شاه عباس ... عاقبت ... آخر خوری
رسید ... جلالت ... عزمی صاحب ... قدرت ... و تعظیم ...
نهایت استعلام ... می آورد و در ... احترام ... اسلام ... عظیم ... علماء اعلام مبالغه ... بسیار ...
خیرات ... مبرات ... تبدیل ... فیض ... فردوس ... والا ...
و حمام و مسجد ... محله ... اصفهان ... با علامات متعدد ... قالب ... وزرا
در راه ... ساخت ... ابنیه ... و صلاحیت ... الدین ... استقلال

اعتمادالدوله ... سال ... و ... سال ... حبوب ... دار ... صاحب ...
... سلطان ... رسید و از عدل ... کرک ... آن
وزیر ... سال ... و صد و یک ... و حجاب ... اشرف ... میرزا
طاهر وحید ... مجلس ... نویس شاهی ... وزارت رسید ... السلطنه
... وزیر ... اصفهان ... اعتمادالدوله ... منصب ... مشرف ...
وزارت ... منصب والای وزارت رسید ... علم ...
... وزارت ... سال ...
کرد ... فو پیش ... جلوس ...
... منصب ...
با میرزا ... میرزا ابراهیم ... میرزا ابراهیم ...
... فضل ... مرتبه ...
واقعه ... تبریز ... ملک ...
بسیار ... میرزا ابراهیم ...

بافت میرزا ابوالحسن ابن [illegible] منصب والای استیفای ممالک فارس باغ نشیمن اصفهان را روضه
ایست از روضات جنان و قطعه ایست از قطعات بهشت جاودان که [illegible] خلد سرشت
مشک و عنبر ریخته در جنب قصر [illegible] قصر بهشت [illegible] و در برابر [illegible] عرصه
فلک الافلاک [illegible] از [illegible]
و نسایم روح بخش گلهای بهار [illegible] چون از [illegible] آن [illegible]
نوع عجیب صورت و شکل عجیب [illegible] در [illegible]
کوه [illegible] زمین [illegible]
شاخ [illegible]
بر [illegible] در [illegible]
[illegible]
خیال [illegible]
[illegible]
[illegible]

برادر [illegible] خوش نویس [illegible] در [illegible] معجز [illegible] کلک [illegible]
منضم بود و همکار [illegible] سلطان حسین را [illegible]

ذکر سلطنت [illegible] پادشاه [illegible] سلطان حسین بن شاه سلیمان صفوی و حالات آن [illegible]

[illegible] قلم [illegible] صحیفه را [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
لطف و [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] میرزا
[illegible]
سلاطین [illegible]
[illegible]

دارندگی محظوظ [illegible] محترز بود و اغلب اوقات به خیرات [illegible] صحبت فضلا و مجالست علما و عبادت ملک علام

اشتغال داشت و کارکنان دولت و وکلای حضرتش بشرب مدام و مصاحبت مهوشان و جام بالب

بادای نوافل قیام نموده [illegible] تا بالغ قول [illegible] القصه در عهد شهریار

در خلاف [illegible] گرفت و خطرها راه و رسم [illegible] فراموش شد و مصاف [illegible] از رفاقت یاران

و مصاف رزم به بزم صحبت [illegible] اگر [illegible] شمشیر [illegible] چشم ساغر بود

و اگر خنجر [illegible] ترکان [illegible] خورشید پیکر سلطان سعید از مضمون این کلام نظم

هر که جهان بایدش [illegible] گر تو [illegible] غافل بود [illegible] چشم [illegible]

ملک را دوراندیش باید و سیاست [illegible] لازم امور جهانداری و لوازم مهام شهریاری [illegible]

سلطان [illegible] زهد [illegible] [illegible]

بلبل [illegible] شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی گفته است نظم [illegible]

درخت [illegible] نه هر کس سزاوار [illegible]

[illegible]

سرکشی آغاز نمود صفی [illegible] سال [illegible] انجام [illegible] از امنیت

القصه چون [illegible] سلطان [illegible] بعیدکرت [illegible] و هر کس [illegible]

[illegible] را اسباب [illegible] افاغنه قندهار

[illegible] میرویس [illegible] مقدم [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] و بزرگ

امرای عجم و ترک دولت را [illegible] افاغنه [illegible] قندهار

[illegible] افاغنه [illegible] خبر واقعه

[illegible] گرگین [illegible] عجم [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قندهار [illegible] حصار [illegible]

نهاده میرویس [illegible]

محمود ولد میرویس [illegible] افاغنه [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible] واقعه

قندهار [illegible] ملا [illegible]

بکلی [illegible] اگر محمود [illegible]

[illegible] قندهار [illegible]

[illegible] جعفر [illegible]

[illegible] جعفر [illegible] تصرف [illegible]

[illegible] قندهار [illegible] محمود [illegible] لشکر [illegible]

دار الامان کرمان [illegible] لطفعلی خان [illegible]

[illegible] محمود [illegible]

[illegible] محمود [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible] لطفعلی خان [illegible]

از جانب [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] لطفعلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] لطفعلی خان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] محمود [illegible]

[illegible] شاهی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] قندهار [illegible]

لال قندهار [illegible] محمود [illegible]

[illegible] محمود [illegible] محمود [illegible]

بطرف کرمان [illegible]

محمود [illegible] قندهار [illegible] ارکان

منصور و فتح نطنز ... ایشان دیگر بار از جانب [illegible] افغان [illegible] پنج هزار [illegible] روی کرمان

نهاد اما [illegible] طرف [illegible] گذشته [illegible] تصرف [illegible] شهر

[illegible] انجام کار اصفهان استیصال [illegible] محمود [illegible] اصفهان [illegible]

از جانب [illegible] محمود [illegible] کرمان معروض [illegible] کرده [illegible] رسید

[illegible] اصفهان [illegible] قلیجان [illegible]

[illegible]

[illegible] فرستاده [illegible] ممالک [illegible] احضار

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible] معسکر خویش آمده [illegible]

[illegible] محمود [illegible] اکراد [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] فارس [illegible] قلیجان

[illegible] محمود [illegible] رسید

[illegible] محمود [illegible] اصفهان [illegible] فرستاد

امرا [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible] مغفرت [illegible]

[illegible] دویست [illegible] صد و سی و چهار [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] محمود [illegible] سنگر [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] مختلف اشکال [illegible]

[illegible] اعظم [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] محمود [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] انعطاف [illegible] عبدالله [illegible]

قبول بیداری قرار ده بکمر ... شعله آتش کتاب القوم کشت ... بهم باتفاق ایشان بهم با

تیرهای آهن در کارکهی ... از رمح کارکهی با او برابر ... خنجر ... رستم خان ... کوبنده ...

فانوس ... تا بیست نفر از غلامان ... فتح ... [illegible] ... از میدان ...

لا محمود قلی خان ... ملوکه ... سلطنت ... بعضی ... علیمراد خان ... رستم خان سالار ...

نهادند ایام ... قرار با اتفاق امرای ... انعطاف ... افغانیه ... دیگر

... [illegible] ... و غارت ... [illegible] ... اسباب ...

افغانیه محمود متعجب ... [illegible] ... سپهسالار ... [illegible] ...

و میدان رزم ... مناسبت ... [illegible] ... استقلال ... [illegible]

محمود ... [illegible] ... جنگ ... [illegible] ...

... [illegible] ... کارگزاران ... [illegible] ... بهانه ... [illegible] ...

باری ... [illegible] ... سپهسالار ... [illegible] ...

... [illegible] ... سپهسالار ... [illegible] ...

... [illegible] ... محمد ... خان ... غلامان ... [illegible] ...

در طی

در طلب ... روانه ... سلطنه ... [illegible] ... جمعی ... افغانیه ... [illegible]

رفتن طالب میرزا ... [illegible] ... شهر ... [illegible] ... امکان ...

و مجموع جمعی ... [illegible] ... لشکر ... صفهان ... [illegible]

... [illegible] ... سپهسالار ... می آید و ... افغانیه ... [illegible]

محاصره ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ...

و زمین ... [illegible] ... و غبار ... [illegible] ...

... [illegible] ... آذوقه و قحط و غلا ... [illegible] ...

کار بجایی رسید ... [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... [illegible] ...

و اگر شوری ... [illegible] ... طفلان ... [illegible]

و از گرسنگی ... [illegible] ... [illegible] ...

و ... [illegible] ... [illegible] ...

محمد خان در کوچه و بازار راه عبور بر ایشان بسته و از بهر کسی بالکنه ... [illegible] ... مردم شورانیدی

همه خلاصه کلام از کارگزاری امرای عظام کار انتظام نظام خراب شده در این اثنا خبر

مغلوب شدن ... [illegible] ... سلطان ... در آن ... [illegible]

تاج و تخت ... [illegible] ... بواسطه ... [illegible]

... [illegible] ... صبح جمعه ... شهر محرم الحرام ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

در چهارم شهر محرم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... مشهور ... [illegible]

حضرت ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... مبارک ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

و جمعی ... [illegible] ... تصرف ... [illegible]

امرای ... [illegible] ... احکام ... [illegible] ... قاجار ... خان زمان

صفویه ... [illegible] ...

... [illegible] ... شهر ... [illegible]

... سلطان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

و در سال سیم جلوس ... احمد پاشای ... [illegible]

حاکم ... عبدالرحمن پاشا ... حاکم ... مصطفی پاشا ... حاکم ... [illegible]

... [illegible] ... اعلام ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... احمد پاشا ... [illegible]

... [illegible] ... احمد پاشا ... [illegible]

عاقبت فدایی مصاحبت آنچه پیش نهاد همت بود عراق را دریافته و جمعی از خلفای کوچک شاه را از میان

و خورد نیز از ان دولت ضمنا مشغول القصه نعش آن شهید را با برادر المتوفی به قم برده مدفون ساختند تقریب

سلطنت بر سال کشیدند آخر سر برآورد از خدمت جلیل مسند اصفهان پناه جلوس نامبارک نهاد

هر روز ازان کس گرفته بعضی و آن را بعید مجرد ان نامه الیه ناکه علی وار فته جا بدار السلطنه

هر حال باری از بنا برای او و بحیثیت مراتب جا باغ اصفهان است مراتب شخص اکثر

مراتب حرمت حکم با جمع جمله های حور عین وارد زرکیه معمار عالم ایلچیان جلیل قبله زر و ارادت

او اخر حسینیک ارسلان صاحب کمر طرح بابر و لکن نیله اخیر دیوان خاص منصب وزارت ان کار

نموده بود از دامن جلوس شاه سلطان حسین و اسمعیل خان حاجی محمد مومن خان ملوس سال وزارت کرد

برادر وی میرزا طاهر مجلس نویس بوجه مشهور است برادر وی محمد خان ... اسما ولد الغاف میرزا

ابن ابو ابراهیم خان تمکین است و مکاتب شاه صفی لشکر برادر محمد بیک شاملو القاصی میرزا ابراهیم کرد

بر کتاب هر فرستاد با جاه و بر تولیت ربانی لشکر و ارباب اختر خان است با جلوه ارادت اسلام

معظم به عهد عالیه منصب نصف قلمی ... حسن و حسین در اردلان و سرداران بیگ به عهد شمعخانی از زمان

زان بعضی آنکه در دولت شاه سلیمان میرشکار باشی بوده رفته رفته بر مراتب عزت ترقی و در دار السلطنه

سلطنت

سلطان حسین و جمعی باشی شده هر سال اصرار و صبر و پس منصب جلیلی وزارت اعظم رسیده و مرتبه او به حد کمال

استقلال به آن شغل اشتغال داشت چنانکه چند دوره دیگر از سلطنت شاهی بالنسبه همه اولیت آن دوره میانه بر سر

مصروف جهت با قبل از فتنه افغان که وقف البصر شده اند فرستاده به دار الولایت قرار رسیدن خبر به جانب اصفهان

و کار باقی به حسینی منصب جلیل القدر اسمعیل میرزا محمد حسین استرآبادی خلف میرزا رحیم وزیر دار العلم

داشت هر ایام محاصره اصفهان بوزارت شاه طهماسب مامور و با اتفاق او از اصفهان منصبه قزوین که جمعی نیز با

در دوره سلطنت جانب او بود کرده در حطاط میرزا احمد مسیر از ... اسمعیل میرزا صاحب خط ... میرزا حرکات

و میرزا نظام الدین ... ارکان ... شاه محمد بیک ... الحجه علیقلی ... فریدن و آن بیگ ولد محمد ... دولت

و اکثر انجمن نیز از صفویه و سایر علما اشرف و بعضی از ایشان معاصر شاه طهماسب و بعضی شاه محمد عباس نیز

تا ایام دولت خاقان مغفور محمد حسن خان ... داشته هر دوره ... انقلاب نیز بوده

ذکر جلوس شاه طهماسب ثانی ابن شاه سلطان حسین صفوی در دار السلطنه قزوین بر مسند حکمرانی و وقایع ایام او

از وقایعی که بعد از ... تنگ ... شرف ظهور ... میرزا با استصواب منابی ... از اصفهان به رفته بجلوس ... ارادت

و عمر ایشان برادر السلطنه مزبور رسیده جمعی خبر ساختگی اصفهان از ... محرم ... در رسید ... شاهی ... جلوس نموده

و سکه و خطبه بنام نامی ... خاتمه البیت ... ترتیب نامه از ... شعر ... آنکه ... قلمی ... سمعی ...

بتعیین میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی را باطلاع آن آزرده خاطر ساخت و از آنجا عازم افغانستان گشت اعتماد السلطنه نیز رخصت لشکر همدان

و کرمانشاهان و قزوین و طهران است شور بتصرف افاغنه و رومی دانسته بعد از آن افواج محمود و خیر ازاله عزم نمود

بطرف قزوین و دستگاه امامان آزادگان تبریز آمده و حصول مطلب ایشان انتظار نمود و بشهر و اهالی خلق در شش ماه کتاب تمهید

کشید انمعی از فاصله غیور قزوین ساخته در آنجا بکلی موضعه و بکار برده افاغنه آمده شد و خوار بسیار

از انتظار فیه و جمیع القعده از جنگ ملاک گریخته افاغنه در باب شهر بعد سر امیر کلانی الصفویه اکثر گریخته و

همچنین جمعی از افاغنه منزجر همه انگلیس گشته و لوی کوه حاکم انجا در مرافعه واله با ایشان که جمعی کثیر از ایشان

در جوی مناسب جز بد انتظارنیه ضابطه سالار اهل را بعد در حصول کامی نمود ایشان گشته علی قدرت ازان آنجا

کار در خود کار آنجا قریب شش هزار نفر از ایشان در جو هر سال کوه جابجا بسوی اصفهان رفتند و آنگاه عزیمت

در خانه سه یاد مبعوث محمد خلف نیز حسین بیگ کلهر و کرمانشاهان محمد کن حسن خان والی ابو غیلا گشته

او ساکن کرمانشاهان آمده گولانی سال بامان فخر بتصرف روسی ملاقات حسن پاشا در انجا عزیمت نمود خواجه احمد پاشا

دلگیر شده لزوات و غنایم بی سپه منصوب به آن شهر همدان در سال اهالی رومی شش هجری لشکر بطرف

همدان گشته و فریدون خان گرجی و اطراف شاه طهماسب در انجا حاکم بعد از شهر بیرون رفتن گرفتن

بر کمک معطل و عقب نهاد احمد پاشا بهمدان رسیده محصور و تسخیر نموده جابجا سر کرده خواجه ملکان

با اطلاع آنکه حال دولت شاه سلیمان مرقوم گردیده گویا بتصرف کرده خلاصه کلام شاه طهماسب از تبریز السلطنه

تبریز رسید و فلان به سلطان احمد خان کرد و از روم قوم مصور محمود رضا خان عبدالله پاشا والی ارزن

است اسم او نمود و طهماسب از تبریز بعد از تصرف مو کنجه و شیروان عزیمت قلاع نمود در انجا خبر رسید

همسایه رسید و از آنجا روانه همدان شدند در راه تکرار خبر رسید بهم جا عزاو

وارد رشت و سیه و سنگر بخانه لار و به سرای و اسپه کو سید لاهیجان ارومیه از خلیفه روس بیان

بیان حال فرستاده و لاهیجان از سرحد اشتغال اصفهان ساخت نظم و طهماسب محمود خلف اسعد

روانه کیلان از جنت جمعیت آنولایت جمع نموده جا به جا اردوی روس سالار اهل المرز بر فرمان در انجا خبر

آمد که عبدالله پاشا حاکم فلان با جمعی هزار رومی سکنه متصرف در اروان تنخواه است شاه طهماسب از اردبیل

عازم تبریز از انجا محمود علیخان قولداری پاشا و پنجاه خان حاکم مقدم سالار به پاشا مامور شد در آنجا و برفت

غالب و قریب هزار نفر از رومیه مقتول عبدالله پاشا با ایشان مصعوب نمود خلاصه اسکندر پاشا

مجدد به اکر در افغانستان توقف نمود حاکم در ساحل مقاله و مراغه رومیه بعد از دفع افاغنه

مقصود آن نهاده و همراه همدان المرز از انجا سرداد و بر قلعه سردار کشیده در انجا نقل

متعلق الصفویه بطلوع آن در اسطرلاب هزار رومی صفحه اراضی جلال متوجه طهران الصفحات

بتصرف افاغنه در [illegible] چون موکب شاهی از آذربایجان حرکت نمود ابراهیم پاشای حاکم ارزن الروم

بکر حیلت و [illegible] احمد پاشا [illegible] روان و عبدالله پاشا [illegible] تسلیم نمودند و روسیه نیز دربند و باکو به تصرف

گذشته بود [illegible] گیلان رسیده [illegible] ملک احمد خان [illegible] الموت [illegible] استرآباد

[illegible] غلزائی [illegible] جلالت [illegible] شهر نصرت [illegible] عید

[illegible] ملک [illegible] سریر [illegible] کلید [illegible] مسعود

شهر [illegible] سعید [illegible] السیف [illegible] السیل

استعداد [illegible] کرده [illegible] محمد علیخان [illegible]

قم [illegible] توقف [illegible] استرآباد [illegible] اصفهان [illegible] اشرف افغان [illegible]

موکب شاهی از آذربایجان [illegible] اشرف [illegible]

متوجه قم گشت محمد علیخان [illegible] اشرف [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] محمد علیخان [illegible] محمد علیخان

[illegible] محمد علیخان [illegible]

[illegible] موکب شاهی [illegible] محمد علیخان [illegible]

[illegible] جمعیت و استعداد [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

لوای جلالت بطرف استرآباد [illegible] خبر رسید که [illegible]

[illegible] جمعی [illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible] صفوف [illegible]

[illegible] چنگ و چنگال خونریزی

[illegible] افغان [illegible]

[illegible] استرآباد [illegible]

[illegible]

امیر الامرا [illegible]

[illegible] خراسان و حکومت [illegible]

محمد حسین [illegible]

[illegible] موکب شاهی [illegible]

شاهرخ فرزند بسته پسر برگشته از حضرت مقدس رضوی علیه السلام بر در خلال آن حال خبر [illegible] علی اکبر
هامی خراسان نایب انتساب ارشادپیر فرستاد رکن ابیورد والا در رکاب شاهی عریضه ارشاد الله [illegible] عرض عریضه
رقم حکومت امور [illegible] بعضی امرای دولت دارالخلافه مرام روانه پیرامون آن نواب غفران‌مآب به
تدارک لشکر در استرآباد توقف و موکب شاهی روز چهاردهم شهر شوال سال هزار و دویست و [illegible]
منزل راه از خانه [illegible] کلباد و از آنجا روانه جهان‌نما شده و چند روزی به انتظار ورود موکب مسعود
نواب غفران‌مآب در [illegible] توقف اتفاق افتاد که نواب غفران‌مآب به جانب [illegible] سپاهی در [illegible] از
خانان [illegible] قاجار و ذکریا و جعفرقلی [illegible] و [illegible] استرآباد [illegible]
دارالسلطنه [illegible] شاهی [illegible] روانه دارالسلطنه [illegible] انتصاب [illegible]
ظل‌اللهی سلطنت [illegible] [illegible] سلاطین صفویه
از فرق فرقدسای آنحضرت زینت [illegible] تاج و [illegible] کعبه [illegible] شاهی [illegible]
وسرداران سپاه و [illegible] را [illegible] حکم [illegible] بعرض پادشاه
نبیره آنحضرت چند روز در [illegible] لشکریان [illegible] اطراف [illegible] روانه
از صدمات موکب شاهی خبر [illegible] جمعی [illegible] دارالسلطنه [illegible]

علام ارمنی را که از جمله غلامان خاصه بود بمنصب معیرالممالکی سرافراز و آوردن بار قبا [illegible] حکم او
مأمور [illegible] و محمد علی‌خان قوللر آقاسی [illegible] مأمور [illegible] عرض [illegible]
[illegible] غریب [illegible] خراسان [illegible] رسید [illegible] محمد [illegible] حاکم [illegible] خبری
[illegible] استیلای [illegible] بعزم رزم [illegible] نواب غفران‌مآب [illegible]
[illegible] که [illegible] نهایة [illegible] عزم [illegible] رسید [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] جمعی [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] محمود [illegible] چهار [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] و کار [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] و [illegible] شاهی [illegible] قراجورلو
و [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
[illegible] بعد [illegible] پادشاه
[illegible] حکم [illegible]

شرارت افغان و بیم جور لاابالی ایشان بر زده بی‌قلعه‌جات نهادند و ریش سفیدان طوایف اکراد خبوشان را

در چهار فرسخی خبوشان به نزد ایشان [illegible] که متضمن جهت اردوی شاهی بیرون رسیده بودند [illegible] که ایشان را [illegible]

بیکی حق نعم [illegible] طالبی [illegible] فکری ملتمس اغماض از تقصیرات آن قلعه نیز به نواب [illegible] الناس ادا

قبول ایشان را به خلع فاخره سرافراز و نعمت خاص ممتاز ساخت [illegible] ابواب [illegible] عالم [illegible]

شاهجهان [illegible] قاجار [illegible] حضور شاهی [illegible] بهادر [illegible]

نسبت [illegible] کرمان [illegible] نایب السلطنه [illegible] آمده [illegible] موسوم [illegible]

مأمور تسخیر مشهد مقدس [illegible] که از اکراد [illegible] نیز از حرکت موکب شاهی متوطن ارض اقدس

و آن خطه مبارکه را محصور ساخت و اردوی شاهی نیز حرکت و در جلو اعلا خواجه [illegible] قوچانی [illegible]

دفعه [illegible] بطرف حصار شهر لیکن ملک محمود [illegible] کلید [illegible]

استحکام شهر بجهت [illegible] چون [illegible] مستحکم [illegible] باغ و چمن [illegible] باغ [illegible]

[illegible] آب [illegible]

قرار گرفت [illegible] نواب [illegible] تصرف قلعه [illegible] باز [illegible] رفته [illegible] قلاق

و اهالی [illegible] که در [illegible] کوه [illegible] خضرا [illegible] طریق [illegible] باشند [illegible]

کنایات نیت نواب [illegible] سلطان [illegible] آن امر [illegible] روانه [illegible] ارسلان فرهاد [illegible]

الهی [illegible] سپاهی [illegible] و نام آمده [illegible] قطایف [illegible] قبضه

قرار [illegible] امر [illegible] صفویه [illegible] صورت [illegible] متعلقات عالم [illegible]

محکوم [illegible] بنده [illegible] اعراب [illegible] حکم [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] محمود [illegible] هنگام

[illegible] اصفهان [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] بهادران [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] لازم [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible] معماران [illegible] آورده [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] قدم [illegible] **فرد** [illegible] گویی

در فرمان نمودن جهانیان را القصه چون مهام استقلال از عهده کار برآمد آخر کار منظور نظر بود مراد
بر سپاهی با نور را در برابر آفتاب شاه ضیا و عصفور ضعیف را در مقابل شهباز بلند پرواز طاقت
باز کشاکش نیست تا مهر عالم آرا چون جهان افروز در بیچگاه غروب نهان شد کرم شب تاب نغمه زن
چند لمحه در سوسه نمود تا در جمعه هفتم شهر صفر المظفر بیان ... انجمن بر لب رسید
در جلال مراجعت به ... روز افزون ... خاطر ... از دیار ... کار برگشته ... جان
بیکس ناظر ... رحیم خان ... شرف الدین بیک و ... قاسم آقا ... استرآباد
گرفته محبوس ... آقا ... قاجار ... از جانب ... نعمت ... خدمت ...
او ... خویش پیش گرفته هر چند چاپار ... کسی ... کار ... خبر ...
چند محبوس ... از بند ... استقلال ... کار ... مرام ... خبر ... بعجز و ...
و بر از ... متعاقب یکدیگر ... و ملک محمود ... فرار ... قرار ... کشته
بجواهر ... سر ... از ... و ... جلالت ... انتصار ... و منقبت ...
در رفته در ... مصاف ... و ... کار ... موافق ... و بسط
جهان ... بیان عزیمت شاه ... از خراسان به عراق ... و ... اطراف ... بسط گشت

چون ... شاهی متوجه ... گشت محمد علی خان قولار آقاسی ... سردار استرآباد
هم ... گذشت ... ذوالفقار خان ... از اقوام ... مازندران ... رفته ...
... گشت ... استرآباد ... گشت ... اخبار ... رسید
بعزم ... مازندران ... استرآباد ... اطلاع
... ذوالفقار خان ... کشته
از استرآباد ... مازندران ... نمود ... توقف ... استقلال ... بسیار ...
فرستاد ذوالفقار خان ... استرآباد ...
و جمعی از اهالی مازندران ... عبور ... استقلال آمد
و ... تصرف ... شاملو
با ... استقلال ... تصرف ... امور ... رحیم خان ... زمان
... استرآباد ... استرآباد ... امور
مازندران ... استرآباد ... میرزا ... رحیم ... مستوفی الممالک ...
میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی را با ایالت مازندران و انتظام مهام آن ... مورد مرحمت ... سرافراز ...

کرده نخست تدارک شاهزاده اعظم والا ارض اقدس نایب نواب مستطاب [illegible] سالار [illegible]

[illegible] سالار اقدام بطرف مشهد مقدس [illegible] نواب مستطاب [illegible] نظام امور [illegible] سالار [illegible]

شاهی [illegible] که [illegible] ارض اقدس [illegible] جلال [illegible] لشکر [illegible] سالار [illegible]

بقلم آمد [illegible] نفر [illegible] کار [illegible] ولایات خراسان و [illegible] سالار

[illegible] در شهر شوال سال [illegible] السلطنه [illegible]

کار [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] سرکردگان [illegible] سالار [illegible]

[illegible] سالار [illegible]

[illegible] نواب مستطاب [illegible] سالار [illegible]

[illegible] نواب مستطاب [illegible]

[illegible] شعل [illegible]

[illegible]

[illegible] شهر [illegible]

قوم را [illegible] امیر [illegible] که [illegible] امیر [illegible] و محمود [illegible]

[illegible] اگر [illegible] انتقام [illegible]

[illegible] سالار [illegible] خصوص [illegible]

[illegible] سالار [illegible]

[illegible] سالار [illegible]

[illegible] بطرف مشهد مقدس [illegible] در شهر [illegible] سال [illegible] ارض

مقدس [illegible] سالار [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] سالار [illegible]

[illegible] سالار [illegible] توقف [illegible] سالار [illegible]

[illegible] نواب مستطاب [illegible] سالار

[illegible] ارض اقدس [illegible] منصور [illegible]

خبر رسید که [illegible] نواب مستطاب [illegible]

چند نفر قاجار را که طعمه شمشیر بیدریغ [illegible] را از قبضه موکب شاهی [illegible] بالا [illegible]
قلعه و حصار [illegible] اشرف [illegible] از [illegible] خبردار شد [illegible] حرکت و عازم
دامغان شد از آن طرف نیز [illegible] شاه طهماسب از استماع [illegible] اعلام [illegible] ملک محمود [illegible] آب
مهماندوست دامغان [illegible] قزلباش [illegible] روی [illegible]
[illegible] دشمن آمد [illegible]
در قلب جای گرفته [illegible] لشکرها [illegible] و توپهای قلعه کوب و خمپاره‌های
[illegible] توپخانه [illegible] برافراختن گلوله‌های
صاعقه کردار [illegible] **نظم** وزان [illegible] خمپاره‌های آتشبار [illegible]
[illegible] در فضای [illegible] کلیم [illegible] پریر [illegible]
[illegible] از آتش [illegible] گنبد [illegible] افلاک [illegible] از آنجانب لاوران
افغان [illegible] دلاوری [illegible] بیشه [illegible] آتش [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] توپهای [illegible] جمعی [illegible]

بفضای معرکه بر پا [illegible] **نظم** هوا [illegible] زمین [illegible] همی [illegible]
[illegible] خونریز [illegible]
[illegible] بجلوه در آمد [illegible] آتش [illegible] خصمان [illegible]
[illegible] لاوران [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] شد [illegible] سنگ [illegible] زمین [illegible]
[illegible] کشته [illegible] گرد
[illegible] کوه [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] خون [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] افغان [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible]
ساخت و [illegible]

سالار با انبوهی از نواحی گیلان مامور تقرب ساخت و لوای عزیمت از بسطام بجانب طهران
برافراخت چون موکب شاهی وارد خوار گشت بعرض رسید که از اشرف و سرداران لشکر مازندران بر
ریخته فرار کرده اند تو پهای از دشمن و تفنگچی نموده بست و جمعی با اموال بسیار مستعد آمدند و بسیار
موکب شاهی در کنار سر دره نزول و پیادگان که کوه البرز را بر سر فراز گرفته عرض نمودند
با لشکر جوانان طهماسب قلی خان وفور جاه سپاه توپخانه بطل الحال ساخته از میان دره رفت خلاصه
پیادگان را با تمام جان رسیده از غم شرح برافرختن توپ و تفنگ که حمله آورد آنجا شمشیر
کوه نوردان قزلباش شمشیر از آتش آن توپ و شمشیر افغانان را قرار ندیده سر بجانب خوار
بازگشت و اشرف در نواحی القصار ملالت بر گشته صلاح آن که از جمیع خطه و کوه ری درگذشت
از او خبر آشفته مقصد عساکر سلطنت عز بر پا کرد جمیع همراه فرار نموده بیش از وقت سراپای السنه را
زرگ از خود نزد قزل باشیه اصفهان شرکت نمود و حال بجمع بجهت انتظام مهام آن سامان
در طهران اقامت و طهماسب قلی خان با جمعیتی وافر از عقب فراریان روانه و بجمع مهمات بتعجیل
کاه چون مسعود قزلباش که خبر رسیده امرای از احمد شاه افغان بتعاقب آمده رسیده و برای
در محاربه دلیر که جمعیت بسیار از افغان در مورچه خورت ستعد حرب است طهماسب قلی خان

تعبیه صفوف کرده خود بر جانب کندر اعلام آن سپه رسید بام آنکه جانب صف کشوده در صحرای قریه مورچه
هنگامه رزم گرم ساخت و سر پنجه دلیری که از اطراف نمودن خصم داده خاست قرار با افاغنه
دادند و شهر و کوچه و بازار اصفهان را زینت و فرار بطرف شیراز کردند طهماسب قلی خان مظفر و منصور بدارالسلطنه
رفتند چون پایان قضیه رفتار بجهت ابلاغ فتح روانه طهران نزد موکب شاهی روز یکشنبه جمادی الاولی
هزار و صد و چهل و دو وارد دارالسلطنه اصفهان و داخل آن خطه فیض نشان گردیده بعد تن بر دل آمده
اشکال خبر رسیده که صلاح آن که از دار الحکومه قدره دارالملک قزوین متحصن شده با خاندان و کوچ از آن
قرار و خود دارالسلطنه را تصرف و بعد از چندی بیش از آن نیز ملک شاهی حکومت و ضبط آن افاغنه را
بعهده محمد رضا خان شاملو مقرر و طهماسب قلی خان لشکر را بطرف فارس و کرمان مامور ساخت بسمع و الابد
از اشرف خبر رسید دلیران رزم کوش سر افراز کمر بر دوش که از رجال مستعد و از اهتمام جرعه
نوش ساختن آن طهماسب قلی خان بر جلوس شاهی الامر پیش از کم ساختن روانه گشته جمعی از آن ها گو
رزم باز زمین شرف رسیده آیلدار عزو در افراخته زرقان بتاخت شمشیر آرا خیز تاخت
و عزم یکو کس غره در جهان فلک آسیه روان ساخت دلیران بهرام صولت قزلباش تسویه صفوف
اصحاب بسیوف و عقب دلیران دشمن شکن با طرف خصمان مصروف داشتند همراه چند سرکرده

کز آن شمشیر زمین چون کمر منقلب آمد از زلزال حملات نصرت‌آثار و صورت طاقت [illegible] بهانه [illegible] قرار

فرار پیش‌نهاد نموده و پا به جاده [illegible] افواج قاهره در عقب تعاقب رفته جمعی بسیاری از آن طایفه را بر خاک

سر راه [illegible] صرصر قهر فرستادند و فضای ملک [illegible] این اللّه [illegible] و دیگر میاصر تقی و ملا زعفران

و صید آن [illegible] اشرف و [illegible] استقبال [illegible] در جواب [illegible]

برای [illegible] خاقان مغفور [illegible] همراه [illegible]

طایفه [illegible] در عراق محروسه سلطان اعظم [illegible] رخصت

انصراف [illegible] و دیگر میاصر تقی ملا زعفران [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] روی [illegible]

که اشرف [illegible] محمد علی [illegible]

از نظر [illegible] شاه مغفور [illegible] محمود [illegible] اعلام [illegible] فرصت

نبوده [illegible] عازم فرار [illegible] زن

اشرف [illegible] محمود [illegible] محمود [illegible] منصور [illegible]

خلاصه [illegible] میاه [illegible]

و اشرف [illegible] و میاصر تقی و ملا زعفران [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] استقبال [illegible] از عقب رسیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

اشرف [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] محمود [illegible] حسین [illegible] محمود [illegible]

[illegible] حسین [illegible] میاصر تقی

و ملا زعفران [illegible] خاقان مغفور [illegible] فرصت

[illegible] ملا زعفران [illegible]

گرفتار [illegible]

[illegible] در میان [illegible] سلطان [illegible]

از [illegible] نظام [illegible]

[illegible] معیر الممالک [illegible]

و مقرر شده بود که طهماسب قلی خان از شیراز حرکت و بطرف کهگیلویه و عربستان نهضت و امورات آن سامان

مآلها از طریق ارس متوجه همدان گردند بنابرآن نواب طهماسب قلی خان حسب مقرر از شیراز حرکت کرده بظفر

پرور گردید بعد از انتظام مهام آنجا در بهبهان [illegible] گنجعلی خان [illegible] سردار [illegible] فرزندان

بموجب فرمان [illegible] در قصبه [illegible] بضبط قلعجات [illegible] روم [illegible] دولت

قیصری [illegible] مملکت [illegible] نهاده بنابرآن نواب طهماسب قلی خان [illegible]

از [illegible] بطرف [illegible] متوجه [illegible] بطلوع [illegible] [illegible]

[illegible] جنگ از شهر بیرون آمده [illegible]

و بطرف [illegible] خبر رسید [illegible] حاکم [illegible]

و [illegible] سلیمان [illegible] حاکم سنندج [illegible] طهماسب قلی خان [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] بهار [illegible] آن جمعیت [illegible]

[illegible] همدان [illegible] سنندج [illegible] تصرف [illegible]

[illegible] عساکر [illegible] مهام [illegible] دارالسلطنه [illegible]

[illegible] از تصرف رومی [illegible] طهماسب قلی خان [illegible]

مهم [illegible]

مشهد مقدس عریضه رسید که افغان ابدالی [illegible] حسین [illegible] محمود [illegible] ولایت [illegible]

خان ابدالی گشته ذوالفقار خان نامی [illegible] تاخت و تاراج نواحی مشهد مقدس [illegible] بنابرآن شاه

والاجاه [illegible] آذربایجان و مقرر داشت که نواب طهماسب قلی خان با سپاه خراسان [illegible] متوجه دفع افاغنه

ابدالی شود [illegible] طهماسب قلی خان [illegible] امرای [illegible] عظمت [illegible]

بجانب عراق [illegible] السلطنه قزوین [illegible] بجانب عراق دارالسلطنه اصفهان [illegible]

ذکر نهضت موکب همایون از اصفهان بطرف آذربایجان و محاربه با احمد پاشا والی بغداد

چون شاه والاجاه طهماسب قلی خان را بامور خراسان [illegible]

رسید احمد پاشای والی بغداد [illegible] موکب همایون [illegible] آذربایجان [illegible]

از دارالسلطنه اصفهان حرکت و بجانب همدان نهضت [illegible] مهام آن ولایت [illegible]

[illegible] بطرف سنندج [illegible] موکب همایون [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible] با نامه [illegible]

روانه [illegible] افشار [illegible] آن ولایت سرافراز [illegible]

نصرت طراز را با جمعی از غازیه بر انداز [illegible] آمده بود میرزا [illegible] جوان [illegible]

موکب منصور اطلاع یافتند مرگ خویش [illegible] که بقلعه ایروان [illegible] علیپاشا حکیم اوغلی [illegible] قلعه [illegible]

سرعسکر روم و با تیمور پاشای [illegible] مستحفظ آنجا [illegible] فرستادند علیپاشا از ایروان [illegible]

کرانه [illegible] اردلان [illegible] ترتیب [illegible] قزلباش [illegible] لشکر

از کنار [illegible] عبور و علیپاشا بعزم [illegible] حرکت و بمقابله شتافته [illegible]

مقابله [illegible] رومیه [illegible] لشکر منصور [illegible] ایروان [illegible]

توپال [illegible] شاهی [illegible] جانب [illegible] قلعه [illegible]

قزلباش بحصار [illegible] مشغول شده [illegible] بمقام [illegible] موکب [illegible]

و قلعه [illegible] توقف مصلحت [illegible] خبر رسید علیپاشا

[illegible] احمد پاشا از اطراف بغداد [illegible] عسکر منصور [illegible] عراق [illegible] موکب شاهی

از [illegible] سلطانیه [illegible] محمد علیخان قوللر آقاسی [illegible] فارس [illegible] موکب

مسعود [illegible] دولت شاهی [illegible] احمد پاشا [illegible] شاهی رسید و از آنجا

اظهار صلح نمود و [illegible] لشکر [illegible] شاهی فرستاد [illegible]

دولت شاهی بود آن آگاهی [illegible] مصلحت [illegible] سپاهی [illegible] رومیه [illegible]

عزم رکوب [illegible] گلوله توپ [illegible] شاهی رسیده [illegible] لشکر قزلباش را

بسیاری [illegible] قلب [illegible] احمد [illegible] دولت [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] امرای دولت شاهی [illegible] کشته [illegible]

و میمنه [illegible] امرای قزلباش [illegible] خود [illegible] حواله [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد پاشا [illegible]

در هر جانب [illegible] موکب شاهی [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] محمد علیخان [illegible]

[illegible]

سلطان محمود خان [illegible] موکب شاهی [illegible]

سلطان محمود خان رسید [illegible] صلح [illegible] احمد پاشا [illegible]

وقوع [illegible] سلطان [illegible]

احمد پاشا را از خیال صلح منصرف ساخته احمد پاشا را اغفال نموده دفتردار را با بار [illegible] فرستاده امر مصالحه را انجام دهد
و از آن جانب محمد رضا خان عبدالله لو که قبل از این نوبت در [illegible] سلطان اشرف خان قورچی باشی شده بود [illegible]
در باب عقب [illegible] رفته اساس مصالحه را مستحکم ساخته عاقبت قرار صلح چنین شد که [illegible] ایران
از آن کس با قزلباش [illegible] و مدینه [illegible] نکشته قوم افغان را که بعد از اشرف خان مأمور به [illegible]
[illegible] و محصور بعد از [illegible] و [illegible] قرار گرفت [illegible]
از قلعه کوچ بنده [illegible] جمعی [illegible] و [illegible]
و از [illegible] با فوجی از سپاه بسمت قریه [illegible] جنگ عظیم [illegible]
[illegible] با جمعی معروض [illegible] در خلال [illegible] سید [illegible] محمود با جمعی [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
قرار داده [illegible]
[illegible]
[illegible] مصالحه شد. الحاصل [illegible] رسید [illegible] فرستاده [illegible]

محمود و امرای [illegible] از جمله غلامان اشرف [illegible] سلطان [illegible] رضا [illegible]
شرایط [illegible] از خوانین و سرکرده [illegible] لشکر ظفر شعار [illegible] صلح [illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible] عراق و فارس [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
عراق و [illegible] قم [illegible] فارس [illegible] عراق و فارس [illegible]
[illegible] اشرف خان [illegible]
از [illegible] اشرف [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] مقصود [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] الحاصل [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] جمعی از وزرا و امرا [illegible] ایشان [illegible]

از غلامان در مقام استبداد برآمده اورا در هنگام جلوس در مجلس میمنت مانوس از
وجاهت هنر گذاشتها [illegible] شاه طهماسب سلطنت نشین کیفیت بکمال از خلاف [illegible] بعد
شاه را زمرد [illegible] است و طمع از اجرای این امر [illegible] نقود خلایق که از آغاز نمو عشق [illegible] نمود
چه ارکان [illegible] بر [illegible] در وقت [illegible] عرض نمود [illegible] آنرا که [illegible] صعب و [illegible] در مقام
چه نمود [illegible] منکر [illegible] از خاک [illegible] و باز [illegible] سرافراز فرمانا [illegible] شرف [illegible]
شاه [illegible] و با [illegible] منسوبات [illegible] مشمول [illegible] نمود که [illegible] وزیر
و امیر [illegible] منظر [illegible] طهماسب قلی خان [illegible] که [illegible] طلب [illegible]
لشکر [illegible] مقتضی [illegible] از امراء لشکر [illegible] طهماسب قلی خان
از [illegible] و [illegible] مسکنات [illegible] خنجر [illegible]
و کا [illegible] مطربان [illegible] قبلی [illegible] ملازی
در آمدند [illegible] و جام [illegible] خانم [illegible]
و تاج [illegible] طهماسب قلی خان [illegible] امر نمود [illegible]
در میان گرفتند [illegible] جمعی [illegible] معروض [illegible]

[illegible]

سلطنت [illegible] فتح [illegible] شهریار [illegible] شاهزاده عباس میرزا [illegible]
مملکت ایران [illegible] شاه طهماسب [illegible] از [illegible] سپاه و از [illegible] امرا [illegible] که [illegible]
[illegible] طهماسب قلی خان [illegible] خان [illegible]
و [illegible] امرای [illegible] فرستاده [illegible] جمع [illegible] خاطر [illegible] اخبار [illegible]
آنکه [illegible] که [illegible] شاه طهماسب معین [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] که [illegible] در [illegible] خان [illegible]
بیاید [illegible] سلطنت [illegible] خلاصه [illegible] سلطنت [illegible] سال [illegible]
استیلای افغان [illegible] ایران [illegible] سال [illegible]
در [illegible] میرزا [illegible] ایران [illegible] قرآن [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] ساله [illegible] شهر [illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible] ساله [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible] میرزا محمد [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] شاه طهماسب [illegible]

بوزارت دیوان سرافرازی یافته و در آنوقت در بین خدمت اصفهان منفی گشته مسرت الیه میرزا

دولتش میرزا رحیم مستوفی الممالک و ملا [illegible] بجای پدر و وزیر و معتمد الدوله [illegible]

چون شاه طهماسب سالی از دامن عروس ملک دست کوتاه شد طهماسبقلی خان با مصلحت وقت الی الاصفهان را

بوی ارزانی و بعد از دو سال از روی [illegible] بهمدان آمده در آنجا باشد و در [illegible] و مرو

چنین پنج مرحله شهرهای قزوین رسید

جلوس دادن طهماسبقلی خان فرزند شاه عباس ثالث ابن شاه طهماسب ثانی را بر مسند سلطنت

چون خلع خلعت سلطنت از شاه طهماسب کرد طهماسبقلی خان از بیم شورش خلایق و صلاح وقت روز

دیگر میرزا [illegible] در تالار طویله ترتیب جهت شاهزاده [illegible] عباس میرزا که در آنوقت [illegible]

بر مسند خسروی که آبا و اجداد [illegible] خطاب شاهی را بر سر ایشان و سرود [illegible] و بعد از

هشت خلایق که آنها بر دورش امر آمده خلعت و کالت نیابت سلطنت [illegible] [illegible]

سکه را معتبر و بامهر کتابت [illegible] سلطنت دانسته [illegible] و در بر آباد کسی [illegible] خطبه و سکه

داران بنام او [illegible] از قبل که [illegible] خامه تحریر [illegible] در میان خلع گشت [illegible] از خلع

نصیب باشد و پادشاه [illegible] با مغضوب و مقهور دولت [illegible] [illegible]

سرافراز و بنیه آن ادعای [illegible] و موکب جلالی گرگین بتوجه فراوان همه پنج هزار لوار

از آن [illegible] دانسته [illegible] خبر [illegible] نصر [illegible] رسانید و الالشان از آنجا [illegible] طرف

بغداد روی نمود [illegible] سپاه منصور [illegible] آن روز رفته بکر [illegible] و بهمدان [illegible] رسیده

دشمن [illegible] آنها [illegible] از [illegible] در آن [illegible] خوب بسیاری [illegible] القوم [illegible] بخت [illegible]

متوجه بغداد و در مجاری زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام [illegible] فصام [illegible] الاعلام [illegible]

چون احمد پاشا حاکم عربستان و [illegible] مصطفی پاشا از جانب احمد پاشای والا [illegible] در [illegible] ارض [illegible] از اطراف

با توپخانه و [illegible] نصب [illegible] نموده [illegible] قیصران [illegible] ایران [illegible] برای

ایشان قرار گرفته در [illegible] موسوم [illegible] جمله [illegible] و از آن [illegible]

شیر [illegible] روی [illegible] کردند و [illegible] پیش خبر دار [illegible] حصار [illegible]

بعد در آنجا قرار گرفت احمد پاشا [illegible] سپاهی [illegible] شکر [illegible] [illegible]

لشکر قزلباش [illegible] خلیفه رسیده [illegible] شهر [illegible] احمد پاشا حاکم عربستان

و [illegible] مصطفی پاشا [illegible] طهماسبقلی خان [illegible] ان [illegible]

[illegible] کمین [illegible] طهماسبقلی خان [illegible]

همو ترتیب امور و بیرون فرستادن [illegible] از هم [illegible] با سر لشکر و بسوی [illegible]

نصیر جهانستان پریشان و مضطرب گشته قریب یک ساعت [illegible]

لشکر [illegible] گشته [illegible] نشده [illegible]

جز آتش سوزان و لمعه برق فروزان [illegible] القوم [illegible] تاخت و زلزال در [illegible] قرار [illegible]

[illegible] فی القلعه [illegible] نصیر جهانستان در اطراف قلعه لشکر [illegible]

گیرودار [illegible] عسکر [illegible] لشکری [illegible] نجوم [illegible]

ذیشان لشکر ها را منضبط [illegible] قلعه [illegible] محصور [illegible] سپاه [illegible] استحکام

شام از پشت [illegible] عسکر گران [illegible] صبح [illegible] عسکر [illegible]

از وصل [illegible]

هنگام [illegible] آن گیرودار آن امیر صاحب [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] معرکه [illegible]

بطرف [illegible]

[illegible]

در ابواب فتح و ظفر را کلید [illegible] خلایق اکبر [illegible]

[illegible] نوشیدن [illegible] قوله [illegible]

[illegible] خلاصه کلام [illegible] بطرف [illegible]

[illegible] اطراف [illegible]

[illegible]

لشکر [illegible] موقوف [illegible] انجام

[illegible] لشکرهای اطراف [illegible]

[illegible] تیمور [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] معروض [illegible] امیر [illegible]

[illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] عراق [illegible] ملازم [illegible]

ذیشان نزدیک شده منظور آن بود که بعد از فراغ از مهمات روم از خصومت طوایف [illegible] سلطنت
ساز نموده این حکم گیری در معارف خصوصی تا آلکم که از اقبال [illegible] در ایام [illegible] الاسلام که کارها قرین انجام
دیگر ملا اکبر ملانی و میر [illegible] خلفا برای ادراک حضرت پادشاه [illegible] از [illegible]
بعد هم با صفرا و [illegible] شهر [illegible] حرکت و [illegible] عراق نهضت نموده [illegible] خبر [illegible]
و معروض داشتند [illegible] و [illegible] منکسر شده ان [illegible] از خصم [illegible] که [illegible]
قزلباش [illegible] از [illegible] در موکب [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] نیز با حضرت [illegible] عباس [illegible] از [illegible] نیز
[illegible] در [illegible] الآخر [illegible] اعلام نصرت [illegible] اسلام [illegible]
و [illegible] به [illegible] معلوم گردید [illegible] چند نفر [illegible] از ایشان [illegible]
با [illegible] نفر [illegible] روم [illegible] عسکر [illegible] گرگ [illegible] آب [illegible]
نصب [illegible] و [illegible] اکراد [illegible] عزیمت [illegible] جلو [illegible] که [illegible]
خان [illegible] آن خبر [illegible] از [illegible] که [illegible]
منظور [illegible] بود [illegible] وقت [illegible]

الله

رفعت [illegible] و آن [illegible] را [illegible] ملاحظه [illegible] روم [illegible] صعود [illegible]
و غبار [illegible] خصم [illegible] در [illegible] و [illegible]
قزلباش [illegible] قطار و [illegible] از [illegible] و [illegible]
بعزم طلب [illegible] کشتند و [illegible]
رسیده [illegible] بطرف گرگ [illegible] افراد [illegible]
مزبور [illegible] موسوم [illegible] صفوف [illegible] عسکر [illegible] کار [illegible]
[illegible] روم را [illegible] از اطراف [illegible]
بازو [illegible] دلیران [illegible] جنگ [illegible] حمله [illegible]
در میان [illegible] سوی قلعه [illegible] روم [illegible]
خویش [illegible] و روز دیگر [illegible] رفتند [illegible] از شهر [illegible] فصل [illegible]
[illegible] رسید [illegible] حرکت عزم [illegible] عسکر [illegible] میر [illegible] قلعه
[illegible] گرگ [illegible] مقام [illegible]
[illegible] گرگ [illegible] از [illegible] شاه [illegible]

و غنایم بسیار نصیب غازیان نصرت شعار گردید موکب جلالت از سمت قراتپه بجانب درتنگ و کرند عطف عنان
نمود به شهرزور رسیده فوجی را از اتباع لشکر قیصر از ولایت اکراد فرستاده خود با معسکر انجم حشم نهضت
نموده کوه سنگی از میان برداشته بر آن لشکر خیام افگنده و ابواب تفحص محمد خان بلوچ را می‌بست
امرا و مردم قراتپه مقر کوکبه جلالت گشت پاشا نیز از قرار ... بدرد آمده که مقام مستحکم
هم میان چند کوه واقع است و معبر آن منحصر بیک راه باریک است خود با خیام اقامت را از خوف این جنگ
دلیر بعزم طهماسب خان رسیده در هم شکست فوجی گران از راه غیر جاده متعارف مرکب اعلی را رزم آزمای
هنگام صبح به دربند در آمد و جمعی از جرار جبال سنگر گرفته و بتفنگ انداختن دست برآورده عازم
از دو طرف بر فراز کوه حمله آوردند و آتش جنگ برافروختند و از آنجا بیرون قتال را اشتعال داده باز عنان
با تنجیال اینکه مبادا ... غالب و ... نامی ... کجا بر ... مغلوب ...
بر ... بر ... بر ... رسانده حملات مردانه و ... دلیرانه ... نصرت بر روی صفوف
رومیه ... هم ... سرکرده ... لشکر عساکر ... آنها را از ... با ... عسکر رومیه در کمال
شکست و ... می‌آمد ... و ... و ... سوار و ... که ...
بهادران دلیر ... رسیده با ... فوجی قلیل ... بخشیده ... از راه ... بر ...

با موکب همراه بس مشغول ... اکراد رومیه منهزم لشکر منصور گشته و خواهند از ایشان عسکر زیاده
ناچار بشکست ... از آنها ... بر ... و ... طرف ... مشغول و ... پاشا ... سالم
و ... در ... گیر ... و ... گشته و جمع ... مصمم ... و ... و ... عسکر
بتصرف لشکر نصرت اثر در آمده و از موقف جلال ... عسکر ... و ... الحاق ... بقاف
عبد الکریم ... عسکر عثمانیه را گرفتار ساخته که ... ملک ... روم ...
سازند و خود ... بغرابت ... جلال ... با ... حشم ... جمعی ... ایران
رای ... بسبب ... از آب عبور ... و بجانب ... بلاد ... و ... دیار
آن طرف بر قلعه کرکوک ... صدور موکب نصرت ... با فوجی از سپاه
جهت ... تیمور پاشا متوجه ... آن ... جلاع کرکوک خبر رسیده ... حرکت
امداد ... در ... قلعه کرکوک اتفاق افتاد ... تبریز ... تیمور پاشا گشته تبریز ... ایران
... تبریز ... بتصرف ... در خلال ... خان ... بر سر ... افغان
کوگیلویه وارد ... افغان ... بلاد کوگیلویه و ... سالار و شیراز ...
تصرف ولایات استرآباد ... محمد حسین خان قاجار ... استرآباد و ... خراسان

و بسبب مقهوریت اعراب و تمکین سید علی خان والی حویزه با مور و اسمعیل خان حاکم قاین با کوکبه
سرافراز و در اثنای سال اربعین که فیروزی باز از امور اقتضای حکام مزبور روانه قاین و اهل استقلال
جلایر که حضرت بساط عراق را لمز متوجه سرکار اصفهان امراء اتابان بدربار خاقانی از منسوبان خیر با تو خان مرضی
حسین سلطان حله و نجف و کربلای معلی برادرش سپاه منصور با مور مزبور رسیدند امرا کسب
جلالت عازم بغداد و در لشکر قزلباش خبر نصرت سپاه احمد پاشا بعد از سه روز معسکر را روانه
دار السلطنه بغداد استقرار داده ... و ولایات کفالت وارز ... نمود
در این نجف اشرف و قانون عظام پاشا گنجه و تفلیس دار و شیروان داغستان ...
با معسکر رحمت ... انفاق ... کار خارقه ... ولایات ...
رفت ... احمد پاشا در جنگ ... معاربه
در ... اقباله ... بعزم ... احمد پاشا ... بغداد
دار ... بطرف ... تبریز ... با ... اسلام ...
لا ... بعد از انتظام مهام ... کار ... با ... استقلال ...
در چهارم ... سال هزار و صد و چهل و سه بعزم ... فرمودند

دار السلطنه

چون سرخای لکزی از جانب اولیای دولت علیّه بانضباط محال شیروان مأمور و خطاب [illegible] یافته بود

که از ولایت باسم و بیر و عرصه در یافته بحقیقت حالات معتمدی با حکم قیصر نزد آن سرخان فرستاده

داو بر اینکه شیروان از مرزبوم سرخای لکزی گشته چون [illegible] جلادت [illegible] از ارادهای حسن [illegible]

اقرار نوشته و شعاری که بعهده ولایت شیروان بالاصل بنام شمشیر گرفته ام [illegible]

چهره بهار ایالت آنکه از منقوله امور و دم زند لهذا نخست تا دیب و تنبیه میران [illegible]

تزبیر محرک لوای نصرت نظیر بجانب شیروان گردید چون گرمای زمان آن سنت [illegible]

تا بلطایف بحر بر ناظم رایات منصوره بطرف داغستان قرار و عزم [illegible] جبال و کوهستان گردید موکب نصرت

کوکب والا و فخر و جلالت انتظار [illegible] لوعیت و بعزم تنبیه سرخای قرار یافت

فتح آباد شیخ [illegible] از آفات سرخای در قلعه حاکم نشین [illegible] رود متعلق [illegible]

قلعه خان [illegible] پانصد هزار کس [illegible] انجام [illegible] جلادت

مجرد داشته از راه [illegible] خوش [illegible] و جهة متوجه قوق

محال سکنای سرخای لکزی گردید در یکمنزلی [illegible] محالات داغستان خبر رسید که سرخای [illegible] استقبال مبارزان

و سرخان منهزم و عازم قموق است خان زمان با فوجی از دلاوران نیزه گذار و جرار [illegible]

بتعاقب سرخای پیمود [illegible] جهان [illegible] در عرض [illegible] بسیاری از انجا عزم [illegible]

و خیران [illegible] گردید قریب [illegible] و ما را [illegible] و [illegible] اغنام و در کوهستانات

پیموده [illegible] تا [illegible] آنجا و طرق [illegible] بهمه [illegible]

قموق مخیم [illegible] قموق [illegible] سرخای [illegible] جمعیت [illegible] در کنار [illegible]

موجب [illegible] تا اینکه میدان [illegible] آن [illegible] روز

که [illegible] خیل [illegible] فرو [illegible] بر فراز کوه [illegible] چون [illegible]

و از [illegible] چون آن [illegible] رسید [illegible]

در برابر [illegible] معرکه [illegible] عاقبت [illegible] صاحبقران

از [illegible] مطلعان [illegible] بالا [illegible] گرفته

[illegible] و سرابا از [illegible] که گلوله تفنگ [illegible]

[illegible] آب [illegible] ریختند [illegible]

[illegible] در میان [illegible] سرخای [illegible] فرار [illegible] فراری

[illegible] نیز [illegible] فرزند [illegible] گرفته [illegible] استقبال

با سپاه وارد قلعه و گنج گاوی نشین خیر خود بی آنچه در خانه هر سپهسالار فرستند تا به نزد بعض در آنجا
علا الکرای خان سمخان وارد حضور و ملتمس عفو تقصیرات گردید و قلعه گنجه به الطاف ملک عنایت مستور شد
حلال بر دوش حجب فصل از مستان در شهر نوار ارقبله مراجعت و بعزم تسخیر قلعه گنجه بلادری تر
و بر اینجی نقارهای آیه هر سه بار در دلان انحصار توپ و تفنگ و بهادران منصور جنگ
آتش فرو ریختن و طوایف قلعه انچه لازمه به سبب و کوشش بود در باب استخلاص قلعه از حد رد و مخفیخر
از آنجا که گلگشت پیش امور دولت فتح قصبه قرب و خصوص با ارقی مقرر مقید در گشت در انحصار
جنداز توقف فرموده بالکل از انقلاب ترابیع ثمر و تاکید بی سنگ بعضی با اورور آورری
نسبتکا دار آتش عرب پا کشتن و کلان از آهوخان فرو مند رامات تسخیر با کوه بد بهور بنده در سرقلعه
تا آنجا رد و در کار حالات توپ نمود در آن بجلوه در ابواب کفن سکو کشید و تسخیر منور سپاه
کسر نمودند کلا رانده و او را از عزیمت خان و دلشان خان ایشان ستاد در قال و فسالها
در آن ولایت حاکم بود از نخلیه و تصرف آن تا کریه در بید خسته انجو مقرر معین و از آن
و ولایت را به تصرف اولیای دولت قاهره سپاه عسکر و دم منتسابوده باکثرت هجوم آن مرز و بوم
بعض ایل که بود خان سکنه ایشان کسر کشته و لاز جهت از سر گنجه و تفلیس اسم و الزم داشته

و جمعی از سپاه چهارم جنگل ملک پنجرا در در گنجه نهادند و چون به قلعه از کرن ما خانه بی آن گشت
مید اشته اینک قاسم خان به پیش از بار مرنو بار از حصار نیرو قلعه در هم آمده لشکر منصور گنجه
و بعضی قلعه قاسم جمعی از عسکر انجم شمار از بی فرق جمعی از آن طایفه در پی فرقه قلعه بر فراز بر
نصب خیام امرا اطراف قلعه را مسطر کس و خندق آسوار ساخته بعد خان دلشان ام فوج
تا توپهای جلو را به برابر نمیشد کلوله‌های ضخمه کرد از بالطایفه خدلان نگار با از پا در افتاده
همراه آتش فشاند نهمت توپ و ترها با توپ شلیک در زی آغا عرب و سنان رسیده بلاران
و بالگان میدان حجان باری شمشیر و سپاهی ترکتازی بطرف آن طایفه کشته و سر بر حجه
عقاب دلیری جمعی از آن قوم صعوه و مش از ابیع از آشیانه برتن بعضی بعینه به شمشیر را بر در حصار
کشیدند جمعی خیام قصر خیمه به پناه بر آنچه آتش سپاه و جمعی معصوب الطاف محمود اقا را انجمن و مکان
بر افراخت لشکر منصور عزت بمنزلگاه چون نمی حضرت وقت فرو رفته به توق برورلشکر عسکر مرود
و او را بمضیف میدان جنگ و عزت و منصور بی کار از کرف آن اراده و اشت عسکر مظفر جلب
نکند معلوم شد بر نزار او بر وقت ارقی قلعه گنجه و تفلیس محصور شده منصور و تسخیر آن را در آن منظور
بود از آنجا شتر کشی ریاب حلال و کوچ برکوچ و اعلام به جانب اوچ کلیسا رفته خیمه و خرگاه بر آن

قریه [illegible] و با پاشا خان و بصره قلعه ایروان بنواحی حسین پاشای سرعسکر که در موسم قلعه داری آن بر

در پشت دیوار [illegible] عبد الله پاشای سرعسکر نصرت موکب نصرت اثر با ضعف حال دلیران

خیال [illegible] قدمی [illegible] گشته خود [illegible] و با صبر [illegible] سردار و پیاله [illegible] مبارزت

جنگ [illegible] از عزیمت [illegible] محجر [illegible] آغر [illegible] سردار را روانه کوچه [illegible] دیگر

و [illegible] پاشا [illegible] سردار و پیاله بعزم استقبال خصم [illegible] و [illegible] شده [illegible] فراجی

کنری زمین [illegible] را از این [illegible] زمین [illegible] بر روی زمین [illegible] روزگار هنگام

صبح [illegible] افسر [illegible] پاشا [illegible] برغا

غزالان [illegible] صولت اعلی [illegible] حرکت [illegible] عازم [illegible] گشتند و [illegible]

برقرار [illegible] سرعسکر [illegible] کوکبه [illegible] اقبال [illegible] فراری

از [illegible] سرعسکر روم [illegible] منقسم

بر [illegible] قسمی [illegible] در فضای [illegible] عرصه [illegible]

[illegible] بر [illegible] سر [illegible] نیز [illegible]

[illegible] فضای صحرا [illegible]

تمم اول

[illegible] آنجا [illegible] در آن [illegible] شمشیر [illegible] آنجه بجانب

آهنگ [illegible] توپخانه را از تصرف رومیه گرفته عبد الله پاشا [illegible] هزار [illegible] سنگ [illegible]

نام [illegible] روی [illegible] سرعسکر روم [illegible] پاشا [illegible] جمعی [illegible] شد

و جمعی کثیر عرصه تیغ [illegible] گشتند و عبد الله پاشا [illegible] فرار [illegible] لاد [illegible] کشته [illegible]

[illegible] مصطفی پاشا حاکم [illegible] که [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خاص [illegible] توپخانه [illegible]

و اثقال و خیام [illegible] و آلات [illegible] سرعسکر [illegible] لشکر [illegible]

در آمد [illegible] پاشا [illegible] اشتعال [illegible] اکراد [illegible]

[illegible] آنجال [illegible] جلادت [illegible] دلیران از

[illegible] هزار نفر [illegible] آن [illegible]

[illegible] هزار نفر [illegible]

[illegible] هزار [illegible] آن [illegible] روم [illegible] ایروان [illegible]

و با با خان [illegible] هزار نفر [illegible] رومیه [illegible] هزار نفر از

دلاور ارزن‌الروم گشته بمحاصره قلعه ایروان مأمور و خود عازم گنجه گردیده فرستاده علیشاهی والا گنجه قلاده و

طالب الامان شده خان آن [illegible] ضبط التحفه فرستاده پاشای مزبور قلعه را تسلیم و سلامت برون

رفته [illegible] پاشای [illegible] همین [illegible] اکابر [illegible] و ابدالات [illegible] حسن پاشا در تجلبه

قلعه را بالجمله [illegible] موکب [illegible] روز [illegible] کوکب منوچهر [illegible] جانب [illegible] شهر معبر

ارزن‌الروم است ناصب خیام سپهر مناص گردید تیمور پاشای [illegible] جانب [illegible] که بر فرموده در آن

[illegible] حاکم [illegible] قلعه داری [illegible] خسته [illegible] بهرام [illegible] سر عسکر پاشا در کرکوک [illegible] اعلانا

احمد پاشا را از حکومت معزول و دیگری را [illegible] سر عسکری منصوب [illegible] حسن [illegible] و صلح را

بوی مفوض و او در ارزن‌الروم توقف [illegible] فرستاده حسین پاشا را [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] پاشای مزبور [illegible] عالی [illegible] و [illegible] قلعه را با [illegible]

واسرا [illegible] گنجه [illegible] روم [illegible] قصبه [illegible] تصرف [illegible]

مواکب جلال با [illegible] جلال و [illegible] گردید [illegible] اعز و اعیان [illegible]

طلبیده [illegible] فوج فوج فرقه فرقه [illegible] کیهان [illegible]

جلوس نادرشاه فتاح [illegible] بر سریر [illegible] ایران و عزیمت [illegible] و [illegible] او

جلوس

چون [illegible] خلایق زیاده بر صد هزار نفس [illegible] شده در چوکه [illegible] مغان [illegible] امرا و اعیان

ملک و فضلا و علما و [illegible] قضاة هر شهر و کشور [illegible] تمامی [illegible] طلب [illegible]

کفت [illegible] بالا [illegible] آمده [illegible] منظور [illegible] ولایات ایران [illegible] ایشان [illegible]

در [illegible] خلاص [illegible] ملک [illegible] قلاع [illegible] ملک [illegible] اولاد [illegible]

داریم [illegible] را ز [illegible] چون [illegible] آمده‌ایم فقره [illegible] مصلحت [illegible] قرآن

می [illegible] شاه طهماسب [illegible] پادشاه

[illegible] و سلطنت

[illegible] خلایق [illegible] و سلطنت

[illegible] سلطنت

جناب [illegible] خلافت [illegible] روم

[illegible] خاقان

[illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible] مصلحت [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible]

اجامره و اوباش ساخته الام و این قبل انشاء داشته بنا بر این مفسده از میان اهل اسلام
رفع نخواهد شد اگر اهل ایران بسلطنت شاه راغب اند از آیین خود طالب این است که ملوک و ایلات
کرام و اروع عظام نواب همایون شاه ترک کرده رکن خامس از کلام امام جعفر محمد باقر علیهما السلام
نام نکنند در فروعات مقلد طریقه اکثری باشند علمای ایران حکم بصحت اهل اضافه و شعبه
نیز جزو قوم جمهور شده چهار مذهب با آنکه پادشاه و الاجاه روم شرح گرفته نمود اهل سنت این
مذهب را خامس مذاهب اربعه سازند و هر ساله از ایران امیر حاج تعیین کرده حجاج را از راه کعبه
مقصود بکعبه در ارکان شرقی [illegible] باشند بنا بر این کرانات خالی از آن در روم رکنیه و
چهارم شهر شوال سنه هزار و صد و چهل و هشت [illegible] بر سر نهاده بر تخت سلطنت [illegible]
بر جلالت خانه تخت سلطنت قرار [illegible] تاریخ جلوس او را الاخیر فیما وقع گفته [illegible]
از سکه و خطبه نام [illegible] و [illegible] و خود [illegible] نامی [illegible] امور [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] کار [illegible] ابراهیم خان [illegible] و میرزا تقی
شیرازی [illegible] ممالک [illegible] حضرت [illegible] از [illegible]
و عبد الباقی خان [illegible] با میرزا ابو القاسم کاشانی و ملا اکبر ملاباشی با [illegible] صلح

نظر

به [illegible] صلح [illegible] مصالحه روانه استنبول نمود و خود بالین [illegible] قبر
[illegible] از [illegible] اصفهان [illegible] متوجه کرمان [illegible] از آنجا [illegible]
تعیین و روانه خراسان کرده [illegible] ذی الحجة الحرام سال [illegible] هجری [illegible]
قندهار [illegible] عمارات و [illegible]
و چهار [illegible] و [illegible] در [illegible] و انجام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] و
[illegible] آمد و خبر رسید [illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] در [illegible]
قلعه [illegible] قلعه
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سال
هزار و [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]

سپاه از خیمه و خرگاه و توپخانه و غیره با بنجاح هرات از راه باغ عیس منتصر انحر کردید و ابوالحسن خان اوزبی

بلخ قلعه را مضبوط ساخته محاربه نمود و بهار چون الکای بلخ مفتوح مضر خان نصرت فرجام قرباشیه کهنه

ابوالحسن خان والی با جمعیتی موفور از شهر بیرون شتافته با ترک کروفری رو بر امیرزاده محمد رضا هم نشسته

بهادران قزلباش با تیغهای آخته علمهای افراخته از عقب تاخته و شهر را مسخر ساختند ابوالحسن خان

در روس آتوا لاب با ترک تحصین و تحفظ داری پرداختند بعد از سه شبانه روز از ضرب گلوله خان

سوز خانه جهنی اخراج هزار در آستیان درآمده و قلعه را تسخیر نصرت قضا میرزا را از آب آمو عبور

دارالعلم قرشی منتصر بکار را شد ابوالفیض خان والی ماوراءالنهر با سپاهی بی‌حد از اسپانب فرود در قرشی

که لشکر قزلباش انجمن بیلاد بر سر هزار لار اجرا بعد با تیغ فتح کوثر در خبر شهباز تیر پراند متهور مبارکه

بجنگ ایشان آمد جنگ در ابوالفیض خان را مغلوب در قلعه قرشی محصور ساختند خبر آن قرشی فتح و لب بی عوت

ماوراءالنهر حکم رضا قلی میرزا را مرقوم داشتند چون آمدن ایام قرا در اسباب چابلیک اسب جنگی

و هر چادر ترکمانیه گشته بجنگ او و براق سلطنت موروث منتظر ایشان متعلق منسوب ازاد رتن

محاصره کرده از آب عبور فهمد امور منتظم و در انجا توقف در اینجا داشتند معمول اعدا و هر چه

سلطنت مشارالیه مرقوم داشته انعام چند نفر از روسای ماوراءالنهر سکه را رسانده گاه بر ساری نقد

بنیان کار گذارده تحکم تمود حکم همایون زلال لطف در روانه اکر امتثال فرمان کردن والا تنبیه اهل جهد

اقبال کوشال خواهد فرستاد میرزا اوچ جهت ان سپاه از آب عبور داده و قوه الاکام نیم نصرت انجام

لازم است کرد از جمله فتوحات در اثنای استیلام وی ملا قلیچ کلب علی خان که بشاحمد لو بن بزمین داور

و هزاره جات بود قبل از این بحت قرار بازار مور تسخیر آنجا که دولت در عجم آن اطراف عرصه را تختبا بالانقلاب عراق

بحکم کهن آن قوه اشتعال داشتند آن شهر حکم را فتح و عرش لشکر منصور انجا پرتو فتح بوی فتح

رسیدند و قزلباشیه تمکین ننموده امر محاصره میرزا را فرمود شهر شوال لشکر جلالت اشتمال روز آدینه بیچ

برنامه مشحون بتوبهای ثعبان مثال و رفته از تپه داغ لهواسی طرف افاغنه گرفتند و لیران

بتسخیر برجی سنگین در سمت بالای قلعه خسب حیدر نشینه و مشرف بشهر است تعیین فرمود از اجبا چه

نیم پیکره از ربع قلعه با امیرزاده و سیصد نفر افاغنه فرار از بحضار قطار ان آورد و لشکر مظفر نوازنده قیمت گشته

و خمپاره بالای کوه کشیده برج مشهور برج ده که در جانب غرب شهر واقعست از بسند کرده ران

را از آتش نزده فضای برج و غیره شکسته انداخته بر خوانند از بالا کوب اوب خان بالای

نهایت صعوبت صده انقضی بضرب گلوله توپ و جان اکوب و صرصر جو اعقل البرکوب ایشان خان ربع

عظیم الشان عظیم حیم ساختند جمعی از دیگر توپخانه را مسخر شهر بنیان لشکر فتحیاب مهر

از کسوف خاطر ها کشف آنگاه این روی تافت از آنجا که جاه عزت بخش نادری مکرر داد طلب و سعی
اذن یورش بقلعه انباز را با اکراد چمشکزک و افاغنه ابدالی از هر طرف پانصد نفر معین نموده
مهمات کار به استحکام طلوع فجر کار آن ربع یورش بنام مردان خود مقرر متعین داشته بصد نفر
متقبل گشته و عروج به شرفات آن ربع میسر نشد روز دیگر طایفه بختیاری را در کوه کوهی ناپیدا
بلندی کوه های پیشند که بالای ربع ده بود بالا رفته قدم بر پایه سلم مقصود گذاشته اکثر ایشان
برج را مسخر ساختند افاغنه هرچند کوشش نمودند بجائی نرسید قلعه بتصرف در آمد شیر دلاور و حسین
محمود را با اولاد و اقربا و بنی اعمام و طایفه لکزی بقندهار که پیشتر روانه مازندران فرموده بودند با
دیگران که در آنجا ساکن بودند با لار داخل مازندران بدرنام الحاق نمود و الوس ابدالی را بقصبه خنه آباد عمیر را بعوض ایشان جا الیها
بهاء جمعی از جبال کالا تحلیل ساز گرفته و از آنجا عن الحال خاک ... و اینجا بر روم ... بقندهار
با اتفاق مصطفی پاشا فرستاده خوانکار وارد و بجهت تکلیف نادری صورت قبول گرفته بعد الاعتراف
رکن مسجد الحرام ... جسته بقندهار بیجان مزبور روانه عقب ایلچیان ختن ... و انه
بعزم تسخیر کابل و غزنین بالنسرین هم آشیانه ساختند خبر مخوف ... فراتر ... غرور
کوکبه جلال گشت با قرخان حاکم غزنین از عظمت موکب نادری فرار و قضات و سادات و علماء

و رؤسا و علما و اعیان آنجا از شکوه نهیب سپاه برق آسا به پای اولیای دولت آمده باز تحت نصرت طلایع نادری نهایه
بهواداران و غبار دیار مشتمل و شهر غزنین را ... بصوب چار ... داشته عزیز و دو جمعی از افاغنه
نصرت بروز رساله ... چپاول سپاه ... اکثر ... اوراق نیستند چون از ... اطلاع یافته نیست ری
بازو بی بهادران ... چون ... در آمده و ... قدم ... انتقال گرفته بسر افراز خود ... شیر
و از آنجا دولت ... بجانب دار الملک کابل افراخته آمده کار ... شهر ... بهم ... نظام ... عز
انتظامیه ... بسمت جلال آباد ... کشت ... بعد ... سلطنت ... تسخیر ... رفع
میر ... الاسلام ... محمد حسن خان ... و ... خان افشار ... سپاه ... و ... داده ی
مساعی ... میرزا ... بسلطنت ایران ... داده ... اختر ...
ماه ... شهر ... بر ... رسیدن ... خیمه ... و از جلال آباد ... تن
حرکت ... منزل موسوم ... بحضور ... در آن ... جلال آباد ... و ... کابل ... میر ...
و ... بهادر و ... بسم الله ... ناصر خان ... صبح روز دیگر ... طلوع
قبائل ... اهل ... بلاد ... ناصر خان ... آن
لشکر ... صفوف ... آتش ... ق

از پیش نظر برور رفته موکب والای مظفر و منصور ... ناوری شهر ... نمود و خبر ... رسید [illegible]

ابراهیم خان سردار الغو بایگان ... به لکر ... رسید میر ... قلعه ... الغوبان [illegible]

صفی خان ... دارای ... مورد ... صمصام ... علام نصرت ... باطراف جهان [illegible]

باد در اسرار آورده و ... فوج ... فوج چون بحر پر موج گرفته در جلا [illegible]

لاهور موضع باغ شعله ... مقر ... جانب صوبه دار لاهور چنین ... آسیا [illegible]

منصور بند جلال الدوله ... خان ... زر و صد ... [illegible]

رک ... زر ... لاهور [illegible]

... منصرف ... ناظر ... [illegible]

در جهان ... لشکر و سپاه و تجهیز خیمه و خرگاه و ... حکومت لاهور را [illegible]

بزرگ ... کار ... صوبه دار ... [illegible]

داب زار ... از لاهور ... شوال ... [illegible]

سکرف ... [illegible]

ساخته ... [illegible]

۱۷۳۱

و سه هزار ... [illegible]

درکنار ... فیض ... [illegible]

و اطراف ... [illegible]

پر جوش ... بعزم مقابله ... موکب والای ... [illegible]

بسوی مقصد ... روز ... [illegible]

... خیمه و خرگاه ... بعرض جناب والای ... رسید ... الملک [illegible]

... خان صوبه دار ... [illegible]

می آید ... الفور جمعی ... منصور ... رسیده ... [illegible]

صبح روز ... شنبه ... [illegible]

... منور ... [illegible]

... [illegible]

... جملت ... [illegible]

و جهان ... نصرت ... [illegible]

مصطفی [illegible] بجهة جنگ معین و کشیک [illegible] نصرالله میرزا را طلیعه ساخت از جانب محمد شاه [illegible] کسیکه قوم

بمیدان جنگ و رزم و بمصاف آزم [illegible] نهاد برهان الملک سعادت خان بعد از عرق جمعیت ایرانیان

بهنجام [illegible] و بالشکر [illegible] ازینک [illegible] حلقه [illegible] نهاد و از اصلان خان [illegible] دار قول

خاص [illegible] جمعی از خواص [illegible] که [illegible] از [illegible] داده [illegible]

و احتشام [illegible] میدان جنگ [illegible] و بیرق [illegible] محمد شاه [illegible]

با نظام الملک صوبه دار [illegible] دکن و قمرالدین خان وزیرالممالک و [illegible] صوبه داران [illegible]

رایات و فیلان البرز توان و توپهای ثعبان [illegible] سلسله بسته در پیش صفوف [illegible] افراشتند

بهادران موکب نادری نیز از اطراف صف [illegible] ترتیب و [illegible] لشکر [illegible] نصرالله میرزا [illegible]

یافته و توپهای آتش بار [illegible] آتش فشان [illegible] مخصوص

تخت [illegible] فرو بخت [illegible] پادشاهی [illegible] بهادران [illegible] عرصه کین [illegible]

بشیر [illegible] میدان جنگ [illegible] **نظم** بیامد [illegible] لشکر چو [illegible]

[illegible] همی [illegible] زخم [illegible] فوج فوج [illegible] برآمد [illegible]

از آب [illegible] جهان شد پر از ناله بوق و کوس زمین [illegible] هوا آبنوس [illegible] ناله [illegible]

[illegible]

زهر سو سپاه شیران کوه [illegible] دلیران ایران پیاپی [illegible] به حمله هجوم

آوردند [illegible] بضرب [illegible] افزون گران [illegible] جهان [illegible] خون [illegible]

هنرهای [illegible] سپه اندر آمد بجای [illegible] گوی [illegible] نیز

گونه گونه [illegible] یکه تازان جلادت آیین دلیر [illegible] ظفر قرین [illegible] و کمر [illegible]

کین [illegible] از هر طرف [illegible] جنگ [illegible] توپ [illegible]

را [illegible] زبان هندی [illegible] جستند [illegible]

میدان [illegible] خنجر [illegible] گشت [illegible]

کار [illegible] کشته ها [illegible]

گشت [illegible] غلط [illegible]

ازان [illegible] **نظم** زمین [illegible] همی [illegible]

گرز و تیر [illegible] همی تیر بار

همچون تگرگ [illegible]

[illegible]

ترکتازان دلاور نهنگ صولت چون به قراولان جنگ آور روی آوردند لشکر با شوکت قزلباش قندهاری
ذلت و خواری شده در بین هزیمت جمعی از نامداران جانب ایلات از لعبه اینس در محل قندهار قرار داشته
با اتباع و اشیاع گرفتار گشته و لا دلان ایلات بازگشته به هوال انضباع کمر خدمت بستند آنحضرت
خلاصه قریب به صد نفر از امرا و اعیان معتبر افغان لشکر و محمد شاه نظام الملک و قمر الدین خان وزیر
اعظم بمعسکر خود برگشته و فیلان بسیاری با اسباب و اسلحه بشمار بدست مجاهدین جانب نثار افتاد لشکر
ظفرشعار از موراد مجاهدین محمد شاه اطراف لشکر را مضبوط و رساله آمده و رفت شد بار زر
ساختند محمد شاه مضطر گشته از راه نسیم خلق سلطان از جمع کوه و فرسوده از سر وقت با خواص امرا
روی الخاقان نادری نهاد و نصرالله میرزا خلف به اردو با استقبال رفته او را با عزت تمام پیشکار ساخته
نادرشاه با پدر خود از رکاه رفت و از آن گذشت تا گرفته بر درون خیمه آورده در مسند همین خود نشاند
تا عصر آن روز محمد شاه در مجلس صحبت کرد از نیز ولایت خود بار البصیر و تحقیق همی مجلس بعد
در بهبال چون حقوق را اداء افکار نمی در آن ... و ... برگشته گرفتار شده کسی از اخلاف طلب
هی صورت نگاشته فتح همه ممالک هندوستان از دست فرستاده با سر و پا ان روی نیاز
بر دولت علیه صفویه آورده و شاه مغفور لازمه مراد ابراز ... و را با ترک و لشکر روانه ساخته کرده شد

و از این بیت خان زمان الامیر ملک از رفته ایشان ... آمده بعد از آنکه محمود میرزا صفوی ... سلطان ...
شاه طهماسب ... نظر با تحکام قدیم محمد شاه مرقوم داشت که فاغنه قندهار از دولت ... بجا داده ... اگر
از هند و هندوستان فرستاده ... نیابه و مواد ... همراه ... قدم ... ایشان را گرفتار ... محمد شاه
هر کسی موی ... برابر ... فوت و منصور ... در ... عاقبت با اتمام ... هرکه به مسابا
حسن ... ایوان ... همه ... و ... آن ... آورد ... طعم عروس ... کمالات
و خال ... جلال هر گلزاری ... و ... صبح ... آنکه ... خشت ... بندد ...
رخساره از خال انصاف فیلان ... صبح ... نظر ... بر روی ... از ... بار انگشت ... زولان
در روشنا ... را مجوی روزی دیگر با امرا و اعیان ... ظفر قرین ... در خیمه خسروانه ... کار گذاران
نادری ... آن براز ... پر ... دوری ... نصب ... نمود ... ترک ... دار
نصرت ... و ... شهر ... روز ... نهم ذیحجه الحرام موکب نادری ... جهاندار ... شاه ... جهان
با آنکه ... نصرت ... قرار ... سلاطین ... برگشته ... قدم ... جلالت ... لزوم
از او ... محمد شاه بعد از اقدام ... مهمانداری ... خواهش ... دختر ... بالمعنی
و ... سلاطین سلف ... سلطنت موجود ... منفصل ... بعرض عرض ... آورد ... در ... از

اشیاء نموده و مستمران امین ضبط آنها تعیین شد روز دیگر طرف عصر نسند محمد شاه رفته [illegible] بعد از آمده
و در شب با [illegible] هم بروز [illegible] که از جانب محمد شاه اشتهار شد و بر آشوب فتنه در شهر جاری اشتعال نادر به
نادر را باغی گشته حکم بقتل عام [illegible] تفصیل این اجمال آنکه عوام الناس در میان
شهر [illegible] اراده و طایفه قزلباش پرخاش آغاز و خبر [illegible] لشکر ایران انجمن شد [illegible] افتخار
و از آنجا قدم [illegible] شاهی که [illegible] در بعض [illegible] فیلان [illegible] صباح [illegible]
مهر از خلاف [illegible] شهر [illegible] از شاه خود [illegible] در صرف [illegible] میان
محلات [illegible] از قبیله [illegible] بقتل عام مامور [illegible] شیراز [illegible]
و بزرگ [illegible] نظام الملک و قمر الدین خان
در صد [illegible] غضب نادر [illegible]
از ضرب [illegible] محمد شاه [illegible] نصرالله میرزا [illegible]
[illegible] از آنجمله اسباب [illegible] سلاطین سالفه [illegible]
[illegible] اصطلاح [illegible] هزار روپیه [illegible]
[illegible]

دولت محمد شاه [illegible] نادر به [illegible] وصول [illegible] کرورها و [illegible] جواهر
[illegible] بحضور [illegible]
[illegible] هزار تومان [illegible]
[illegible] نادر [illegible] ایران [illegible]
از آنچه [illegible] محمد شاه نهاده [illegible] سلاطین هند [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] آن [illegible]
از [illegible] محیط اتصال [illegible] بازار و [illegible]
[illegible] دولت نادری و [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] روز [illegible] صفر [illegible]
و [illegible] جهان [illegible] ترکستان [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] آمویه [illegible]
[illegible] ابوالفیض خان [illegible] ترکستان [illegible]
روانه [illegible] بحضور [illegible]

از دولت نامدار معتبر تعیین و همراه لارسول مزبور نواب ابوالفیض خان هشت ساله ... [illegible]
بنیام اکبر چون سلطنت تاب تعاون ... جنبش کبر غلبات تمکنش به ممالک موروث منظور نظرات اکبر
با خاطر نوران تقدیم اطاعت پیش آمد سرفرازی خلعت ... الا با پیش روی از ملک
و مال آنجا ... بعد موضع سرحد جناب محتشم خانم قرقاب به ... خاطر ... که در برای
اتصال خبر فتح هندوستان ... روانه ممالک روم و روس از جانب ... آنولایت ... تحفه
با هدایای آن ... بنابرآن جای ... که ... روم و سر ... قرقلو
و تحریر ... روس تعیین و ... از ... جانب ... از ... ایلات ... قلعه تحفه
با هدایا ... روم و ... آن ... چون ... کلان روس ... از ... سفرا ... تحفه
و موکب ... کوکب ... آغاز ... از ... و ورود ... مرحله ... قدر و عرضا
رمضان المبارک سال هزار و صد و پنجاه و یک هجری دار ... کابل را از موکب فیروزی کوکب
رشک سپهر ... و عرض ... از آغاز ... ایلات کرد
... علیه ... از ... روم ... که ... انتقال
یافت صوبه‌داری کابل و پیشاور به ناصر خان ... و محمد ... خان عمل صوبه‌دار ... [illegible]

توقف ... کابل ... همه دم از هواداری ... توقف ... سلطنت ... ملک ... که در
از بیم خوف ... آستان شاهی ... نموده ... احکام مطاع
به نقض ... سپاه ... مرحوم و مغفور ... فارس و کوه‌گیلویه و کرمان از ...
و خسکی و ... اسباب ... قبول ... غلبات ... دولت ... از ... بلاد
نصرت آیات ... روانه ... حالی ...
برای اطاعت ... از ... طریق ... و ... قصد اللّه
... کاه ... از ... شنبه ...
بطرف ... از ... ارتفاع ... البرز ... نهار
و قبر ... قلعه ... آتش ... اگر ... از ... قلعه
و ... بهار ... ساکنان ... فوج ... نفس
کشته ... بحر ... قلعه ... توقف ... و متوجه ... کت
ناداری و کمین کرده ... چهارم ... نیک
نصرت ... ولایات ... قسم ... از ... واو ...

با متعلقات مثل محال ذکر قسم متصل بلوچستان بمحبت خان حاکم بلوچستان تکلیف بود از بعضی
از محال سند در جانب یمین واقع بود بخدایار خان داودپوته تفویض فرمود تا بعلاوه مع
محال آن تسمیه مرخص نموده عریضه نقد مصحوب چاپار فارس رسید مشعر بر اینکه آنها صورت
تسبیر سند رفیق لشکر داروغه کرمان و ملک دینار حاکم آنجا را جلعه اطاعت در گوش کشیده و غلامانه
بر بندر عباسی رکوب نموده تا وقت موسم در آنجا توقف نموده بر انجام امر ملتمس فرموده اصدار
بامر معمول نمود مقرر شد چون کار ارسند ساخته گردید فوج فوج با امر خصوصی داده معاودت کرده

ذکر مجملی از نهضت نادرشاه از هندوستان و متوجه ساختن او بلاد ایران

بعد از انجام کار هندوستان و اتمام مهمات سند عنان عزیمت ایران منعطف فرموده صفر سال
هزار و صد و پنجاه و دو خیام موکب فیروزی فرجام بجانب خراسان جلوافکند و از کوچه برای بوف ساخت
چون تخت طاوس بعد از تسخیر مملکت هند از قسمت ایران مرقوم بتصرف اولیای دولت نادری در آمد
سازی از قسمت آن تخت مرصع بجواهر ابدار و الماس شاهوار با خیمه مروارید نگار ساخته بود
بنا بر آنکه استادان صنایع کار ایران و هندوستان در کارخانه ادب حضور بعد از حرکت از آنجا بجهات اتمام
آن مامور شده در دو هفته ره مرتب کردید تخت و خیمه با تمام رسید چون رکاب نادری مورد

که چون مدتی توقف شاهرخ میرزا در رضا قلی میرزا و امام قلی میرزا و نصرالله میرزا اخلاص العزم
ان حاسلطنت با روانگی بنفس مقرر بود آن خیمه و تخت را با تخت طاوس نصب و مجلس نشاط بر روی ایشان
آراسته و خلعتهای گرانبها با زرینهای مرصع بجواهر شایسته و تقبلی خان و ابراهیم خان و لطف علی
عنایت شد چون بسلامت تختگاه بنا بر شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان بود هماندم با شاهرخ میرزا
و رضاقلی میرزا عنایت و مقرر شد در دارالضرب آن ولایات سکه بنام او زنند بعد از آن نصرالله
میرزا و امامقلی میرزا را با خصوص مشهد مقدس و نصرالله میرزا در بیستم صفر سال ایشان را
بنیه و روان بعضی ارکان دولت روانه شدند در باب عنایت میرزا نایب السلطنه ایران با نیابت یابنده او کی
پیوست و رایت نادری از راه ماروچاق روانه گردید و در آنجا بلخ از منصرف چون موضع مشهور تقویت شکار نمودن نخ
معجم خیام جلال گشت و حکم و عمال آن ولایات بتعیین و بکمال آب آن سمت تهیه آذوقه نجات آن سرزمین
با تمام رسانیدند و غریب نشسته از رود خانه ببور از آنجا به الف رباب منصور بطرف بخارا ارگ
آمویه بگذشت و ابوالحکیم بای اتالیق در ان وقت از جمله اعمال ترکان و هرباز بار نادری وارد گشت
برای گذشته مقرر شده رفته ابوالفیض خان استظهار ساخته بار در ابوالفیض خان بحضور رسید حکیم اتالیق
ترک نادر نموده برکنار مطیع حقیقت ساز و با تمامی خوانین اوزبکان و نیکان و امرا اعیان گفت

سلطنت آمده و بیست هزار ملازم از لشکر که در سلک شهزادگان منسلک و خانوار کهن دوادهٔ خراسان بودند

و ابو الفیض خان را که در بخارا به فرمانروایی آن مرز ارادهٔ و بخطاب شاهی مخاطب کرده بود و بلاد سمت شمال

رود آمویه را از مملکت ماوراء النهر موضوع و حد ممالک محروسه ایران ساخت و دارا درج سلطنت از اوج

و طهماسب قلیخان [illegible]

علیقلی خان و ابراهیم خان برادرزاده بلاد روس و آن ثغر شرف اندوز ضرب بکشیده و طهماسب خان جلایر را

والی قلاع موضوعه هندوستان نموده و ابنه که جهت آنجا بایالت خراسان رخصت فرمود و بقصد تنبیه اول پادشاه

اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده و قصد انتقام کنون ضمیر بود خصوصا آن که ایلبارس خان

والی آنجا چند قطعه از کشتیها سربر آورده با رضا میرزا و حکام عسکر مرکب بادی مجاز به

نموده بعد از فتح آنجا بسوی خوارزم در اسرار آنجا در خیمه نشستم و جوانب عزیمت از

کنار آب آمویه بطرف خوارزم کشیده در حوالی قلعه هزار اسب خیمه جهان بنوعی به جولان در آورد

ایلبارس خان پای از قلعه بیرون نهاده با هزار با صلابت قریب در آن هیاهو لوای فیروزی برافراشته حوزه

تخت شکاولایت و وسط خوارزم آشفته کشتند تا ایلبارس از مساکن حصار قرم [illegible] که از اعیان سپاهیان

محرک سلالهٔ جلالت بسوی کهنه کنمزل حال شد بعد ایلبارس خان از قلعه بیرون آمد از عقب لشکر

افغان تا آنجا بمحض رسیدن عنان از رفت کشیده داشت و پیام کرده تا عزم بالا و قوچ از لگد

بالا

تا رسیدن خوارزم انصراف بخشیده و خود چمن پلان که [illegible] رسیده و اوزبکیه رسیده اوزبکیه برای

تسخیر قلعه که در سینه ترکیده بود از کوشش بسیار گشت بارکان قرار اوزبکیه اطاعت خود اقلیم [illegible]

از قلاع خمسه خوارزم در میان هزار اسب و خیوه و هفت رسیده موکب تا بدین رود در [illegible] وارد

خارج قلعه و ماین قلعه کیری برای احرار اسب از چند روز قلعه را بتصرف و ایلبارس با مقصد [illegible] خان قلعه

را محمود خان جکری و اکابر دیوان را [illegible] متضمن و ابراز نکات [illegible] قرار تصرف و اسیر

و اوزبکیه از خیال آنچه [illegible] را اکر فته مرخص باوطان خود نمود و چهار هزار ملازم از اوزبکیه

منصوبه [illegible] کرده و نصر الله میرزا [illegible] خراسان [illegible] چون [illegible]

خاطر جلادت [illegible] از شهر [illegible] سمت [illegible] خسروی [illegible]

کرد

مقرر [illegible] که کرده روزی [illegible] قلعه اولاد [illegible] گلوله [illegible]

او [illegible] زیر زور [illegible] سپاه جلودار [illegible]

میرزا [illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] غلام [illegible] میرزا [illegible]

جهان [illegible] توقف و مغیث [illegible] کرده

به خبر گشته نزول طهماسب خان و لشکر روم با طایفه قزاق و ازبکیه [illegible] بموجب
حکم شاهی نصرالله میرزا به تنبیه آن طایفه مأمور گشت و ایشان را از [illegible] موکب نادری [illegible]
رسید بعد از انتظام مهام آن ولایت [illegible] عساکر [illegible] عثمان پاشا و لکزیه [illegible]
کامل نمودن مهام [illegible] بطرف آن کوه پایها [illegible] چون از جانب پادشاه آل عثمان روم سفرا وارد و خواهش [illegible] اولیای
دولت نادری در باب تصدیق مذهب جعفری [illegible] که [illegible] مفتیان [illegible] و معارف [illegible] خاتمه
نادری عزیمت سمت روم را تصمیم خاطر داده از راه شهرزور [illegible] منصور [illegible] آن مرز و بوم [illegible]
چون [illegible] موصل مقرر گردید [illegible] پاشای والی موصل و جمعی از پاشایان [illegible]
مأمور با [illegible] فوجی از سپاه روم [illegible] بعد از مقابله و مقاتله
از دم شمشیر بهادران قزلباش فراری [illegible] قلعه حصار شهرزور [illegible] پاشا [illegible]
و خمپاره [illegible] قلعه [illegible] پاشایان چون [illegible] عزم [illegible] نادری [illegible] مطلب
[illegible] جمعی از علما و فقیهان [illegible]
گشته جمعی را [illegible] قیصری فرستاده [illegible]
ایشان قبول [illegible] پاشا [illegible] قاضی و مفتی موصل [illegible]

با چند نفر از اعیان و ائمه استنبول نموده بعرض حال خود پرداختند و موکب نادری ترک محاصره موصل نموده عطف
عنان به کرکوک کرده [illegible] لاکن مقرر شد بعد [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] قرین اشرف عتبات عالیات و نجف اشرف [illegible]
در منزل [illegible] سلیمان پاشای [illegible] بغداد [illegible] احمد پاشای [illegible] با پیشکشهای
لایق وارد [illegible] سرافرازی [illegible] بزیارت مرقد منور کاظمین علیهما السلام
[illegible] و بعد از ادراک زیارت مزار ابوحنیفه [illegible] به تاریخ نادری [illegible] الفقار نادری
[illegible] مزار منور [illegible] و از راه حله عازم نجف اشرف [illegible] علمای ایران
و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد توران [illegible] نادری [illegible] اسلام علمای
مشهدین [illegible] و حله [illegible] بغداد [illegible] آستانه مقدسه علویه [illegible] مجلس
[illegible] انعقاد [illegible] علمای [illegible] بعد از مقاوله [illegible]
با عقاید اولیای دولت نادری تصفیه [illegible]
[illegible] از ارباب قیصری فرستاده [illegible]
قبول نمودند و قضات و علما و فقیهان کرام [illegible] مذاهب [illegible]

در گرفتن فتح شیراز حاجی علیجاه بالام خود با پسر جعفر بیک گرانباد و هر سه از طرف ایران سر [بمقصود رسیده]

حاج تعیین نموده بطرف بیت الله حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران [مطلق العنان]

در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران امیر حاج مصر و شام و امرای ممالک از هر طرف

بعهده و بر ایشان از دل بستن خلاصه بعد از اتمام زیارت گنبد عرش سای شهریار نجف عطف عنان

بطرف شیراز نموده در اثنای راه خبر شورش و انقلاب شیراز و طغیان لشکر رسید

تفصیل این حال آنکه بعد از فوت ابراهیم خان ولیان والی لار ممالک اوباشی را

بمحمد علی ... تفویض فرموده ابراهیم خان نهاد در الکای شخصی محمد نام سام نام ...

شاهزاده ... بلوچ شهید سلطان ... نمود ابراهیم خان ... او را قطع نموده

او ... اغتشاش ... سر را در میان لشکر ... محمد ... برگزید

و جمعیتی ... متعهد ... بندر ... منتقل و ولایات ... امر ...

لار شیراز حیدر خان حاکم خود را گرفته محبوس و ... اموال و ...

و سام را با محمد ... آقا ... جمعه ... قلعه [عمان]

در بندر ... جمعی از ... کشتند و قلعه مزبور را بتصرف ... [illegible]

ملا محمد

ملا محمد علیخان ... و انباد ... مضبوط ... عرض نمود ... جان ... بالو

سردار آقا ... جمعی ... بیگ ... کریم خان ... اردو

... نصرالله میرزا که در ییلاق ... طلب

با ... ایشان ... آتش محاربه ... لشکر ... محمد خان

... شهر ... بتصرف ... لشکر ... رفتن

دیگر ... که در آن اوان ... طغیان تقی خان ... کلبعلی خان کوسه احمدلو

والی ... در رکاب موکب ... عازم روم ... فارس ... افشار و تقی خان

با ... محمد ... شیراز ... محمد حسین خان ... قلعه

... تقی خان و کلبعلی خان ... حصار نموده بعد از ...

محمد حسن خان ... تقی خان ... منتقل و جمعی را ... کلبعلی خان ... متفق ...

... محمد حسین خان ... محمد حسین خان ... خبر دار ... خود را ...

و ... تقی خان با جمعیت ... محمد حسن خان خود را ... جمعیت ...

معرض ... محمد حسن خان ... تقی خان ...

انواع قاهره را در محاصره شیراز محصور و قرار داده شهر را تسخیر و [illegible] را اسکندر بامر [illegible]

قتل عام و نقی چند نفر خاصی را از چشم کور و دولت [illegible] عوض او را بر [illegible] بکند

چون موکب نادری از شیراز بطرف کرمانشاهان روانه شد در منزل [illegible] خبر رسید

سلسله جلیله قاجار سعادت یار در [illegible] محمد حسن خان خلف [illegible] زعفرانلو با

فتحعلی خان [illegible] در میان ترکمان [illegible] جمعیت نموده [illegible] شهر استراباد و ولد محمد

حسن خان قاجار [illegible] فرار نموده [illegible] رفته از آن خبر

اولیای دولت نادری [illegible] محمد حسین خان قاجار را مرخص و بهبود خان مرقوم او را

[illegible] رفع آنجماعت [illegible] ابراهیم خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible] سپهسالاری [illegible]

و تنبیه [illegible] در آن وقت [illegible] جهان [illegible]

با صفهان [illegible] در فارس و کرمان و گیلان [illegible]

برادری [illegible] خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین [illegible] افغان [illegible]

راتبه [illegible] از [illegible] نام [illegible]

رفتن [illegible]

صدر و جهل و [illegible] هجری در آغاز استیصال افغان و طلوع شاه طهماسب [illegible] صفی میرزای

[illegible] نام [illegible] برادری خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین در شوشتر جمعی از اوباش را بر دور

جمع نموده بنای شورش [illegible] شوشتر [illegible] بطرف [illegible] قرار

[illegible] قیصری [illegible] شاهزاده ایران [illegible] آقا [illegible]

شاهزاده [illegible] اکرام و اجلال استقبال [illegible]

اسکودار [illegible] قرار [illegible] امنای دولت [illegible]

[illegible] شورش و انقلاب [illegible] مملکت ایران توانند [illegible]

[illegible] صفی میرزای مزبور را [illegible]

سرعسکر [illegible] توقف [illegible] صفی میرزا [illegible]

[illegible] مرقوم [illegible]

[illegible] قیصری [illegible]

[illegible] یوسف پاشا [illegible]

[illegible]

کرا

مذکور خاطرنشان [illegible] فرستاده که [illegible] ظهور [illegible] و بعرض رسانیدند [illegible] لشکر ایران

از اطراف کرجستان و [illegible] خود را [illegible] خود کرجی رسانیدند سر برآورده او را کرفتند و [illegible] قبل از زوال

دستکیر و پیش [illegible] بموجب حکم نادری [illegible] چشم او را کور و بدست یکنفر از اکراد [illegible]

او را [illegible] برادران [illegible] و [illegible] از [illegible] مقصود [illegible]

و [illegible] نادری [illegible] آغروق [illegible] و روز دیگر موکب جلال [illegible] از اطراف قارص [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] نصرت [illegible] عسکر [illegible] قلعه [illegible] و

جمعی از عسکر روم را [illegible] ایران قزلباش [illegible] فرار [illegible] حصار [illegible]

قارص [illegible] آن را [illegible] مقصود خاطر نادری [illegible] قارص [illegible]

[illegible] حضرت نادری [illegible] قزلباش [illegible] بعزم قشلاق [illegible]

نمود و [illegible] در [illegible] مواد فساد [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] نموده و [illegible] عساکر [illegible] نموده [illegible]

معروض [illegible] محمد پاشا [illegible] اعظم [illegible] پاشا [illegible]

و [illegible] از [illegible] الروم [illegible] عبدالله پاشا [illegible]

کرا

اردلان [illegible] از دولت نادری روی کردان [illegible] بر رومیه [illegible] امور [illegible] نصرالله

میرزا را مقرر نموده با لشکرهای [illegible] رفته [illegible] توقف و [illegible] سمت

دیار بکر [illegible] در پنجم [illegible] سال یکهزار و صد و پنجاه و هشت هجری [illegible] آغروق را در ییلاق

[illegible] توقف و خود بعزم مقابله عسکر [illegible] عبور [illegible] اردوی [illegible]

محاربه عبدالله پاشای کوپرلو [illegible] منصور [illegible] عسکر [illegible]

خبر [illegible] را مضطرب [illegible] جلال نمود اطراف لشکر [illegible]

و روز دیگر از طرفین [illegible] صفوف [illegible] اصحاب سیوف [illegible]

[illegible] عساکر [illegible] از اطراف [illegible]

و طرح جنگ [illegible] پیش کرفت [illegible]

و دلیرانه پیش می آمد تا آنکه [illegible] فو [illegible]

فلک [illegible] انقلاب [illegible] انقلاب [illegible]

[illegible] رفته [illegible] داغ و داغ [illegible] جسم و جان [illegible]

رومیه [illegible] خبر [illegible]

برگشته و ران الیری بلار را عقب نشاندند و غارت و اسیر نموده خسته و جمعی کثیر عرضه شمشیر و جمعی عظیم معرض

اسیر در آمدند و ثانیه روسیه را تصرف کرده در اثنای آن که در آن دیار بجهت آرایش بکار انتظامی

و الوه خبر رسید که نصرالله میرزا در مصاف با عسکر آنجا محاربه روسیه را شکست داده بسیاری از آنجا عرضه

قتل گرفتار گردید و القصه نواب آقا قسطنطنیه با نایب السلطنه و اتابک روم مرقوم کرد بار

خواستند قبل نقلیات تا تعیین کرده مصحوب چاپاری روانه دربار قیصری و از امرای عظام عطا خان داور

وارد گردید و محمود میرزا متوجه طبرستان گردید و از آنجا نصرالله میرزا از دولت خراسان عازم اصفهان

گردید و در دهم محرم سال ... از اصفهان نهضت و وارد یزد بیابان مقصد

ارض اقدس و نوروز را در آن خطه فیروز در یافت چون ... جمعی از معتبران و نیابان

و ججار ... آن بلاد فرستاده بود در آنجا علاج ... و حالات ... نقلیات از ارض

... کلات و از آنجا چند روز ... و در روز ... بعیش و عشرت گذرانید و گرد های

نقره ... چهار زنده دست و چهار زوجه شتر و ... از ارادت ممکن جمع آورده معرض

عرض در آورده ... معتمد آن نمود و از آنجا عازم عراق چون ممالک ... و جلای ... کرده

جلال کید چاپاری ... بلاغ نامه ... دربار قیصری ... جعفر و ... مهر

ازعیان دولت عثمانیه در باب قبض مطالب و تکالیف رسیده بنابر آن مصطفی خان بیگلربیگی

و میرزا مهدی خان منشی مؤلف تاریخ جهانگشای را بالسفارت در روم تعیین و تحف و هدایای مرصع با

خلعت ها و زنجیر فیل و ... راس اسب همراه ... مصطفی خان ... نامه مصالحه

بمیرزا مهدی خان مرحوم را از اصفهان روانه روم و خود از ... در قزوین ... روانه خراسان

و مشهد مقدس گردید چون ... وارد ... اوضاع ... اضطراب ... و ابنیه

اهل ایران ... نصرالله میرزا ... میرزا ... میرزا ... خیال ... آنجا

خانه ... سلطنت ... کلات ... وارد ... کشته ... جمعی را که ...

سفر ... کور کردن ... میرزا ... خلعت

کشی ... [illegible]

با ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و از بازار کهنه انباری فولاد قلعه جان نثیر نیز با میرزا آمده اند که [illegible] اخراج

کرده دیوانخانه روز نیمه دوم محرم مسکن و کوشک [illegible] مسیر بر قرار که ایران بلاد

و ایران غرب نصف ضبط املاک در مرو فاب پس او اخته کلبه اینجا لصه علی بعد [illegible] الیه بعد پایه های خلافت

میرزا قصد الف با اسم علیقلیخان [illegible] در آن وقت [illegible] جله عرض شاهی بود

نوشت و پنجاه الف بنام طهماسب خان [illegible] از جمله [illegible] بود و مصلحین [illegible] داند

[illegible] آن بود [illegible] واقعه [illegible] بنا بر آن علیقلی خان و طهماسب خان با یکدیگر

مشهد [illegible] را [illegible] اکراد خبوشان [illegible] کار رفتند

و [illegible] در اواخر [illegible] این اخبار [illegible] رسیده بعزم [illegible] اکراد [illegible] خبوشان

[illegible] با پنجاه [illegible] الامر [illegible] مصر [illegible] فتحنامه خبوشان [illegible]

قاجار را [illegible] ایروانی [illegible] قپه [illegible] علیقلی

و [illegible] صالح خان [illegible] قلوی امیر [illegible] و محمد علیخان افشار [illegible]

او [illegible] و دارایی [illegible] شاه [illegible] کشته

[illegible] شاه عباس [illegible] صاحب جبه و افسر [illegible] اصلش

طهماسب قلیخان [illegible]

ایران

از طالعه

از طایفه قرقلو [illegible] بامتحان بر [illegible] بابا علی بیک کوسه احمدلو حاکم ابیورد

را [illegible] رفته [illegible] بابا علی بیک [illegible] و از آن دختر [illegible] میرزا

[illegible] دختر [illegible] بابا علی بیک [illegible] السلطنت [illegible] الله

میرزا [illegible] بابا علی بیک [illegible] مشهد

[illegible] اختیار [illegible] فرار [illegible] حکومت

[illegible] انجام [illegible]

[illegible] دولت شاه طهماسب [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] ایران [illegible] کاری [illegible] مبارک

[illegible] سلطان حسین [illegible] الله [illegible]

[illegible] عال

[illegible] مملکت [illegible]

[illegible]

بواسطهٔ کبر سن متصدی امور دیوانی نگردید و در سنهٔ الف و مأتین میرزا ابوالقاسم بمنصب وزارت و صدارت منصوب شد و فرار

مستوفی خراسان میرزا نصرالله و بعد ازو میرزا اسمعیل متقدم بر نیابت در سال حسب الامر پادشاه بر عهدهٔ میرزا ...

دفاتر مالیات همه مستوفی عراق میرزا ابوالحسن اصفهانی که از انجا به ولایات بعد از پادشاه

بحکم پیشکاری فارس شد و در انجا داغ بر نیکنامی نمود و استعفا و فارس و ممالک بتقی خان شیرازی

مفوض بود و میرزا الیه از اواخر ایام سلطنت فتحعلیشاه دولت ناصری مؤسس اساس شد و از قراریکه بلی

نگارش یافت روی از حقوق انعامی یافت و بسط و عطف کرفتار کردید و عقب گرفت قلاع موضوعه

منتسب شد در دولت احمدشاه و کار اعتماد بهمرسید در کار وقایع حوادث و الوصیه تعزیه اورا

اعلیحضرت شیراز بیان وقایعی که بعد از گذشتن پادشاه در ایران روی داد مرحوم خاقان خلد آشیان شدند

چون رسید خبر خلد علیین پادشاه اعظم نیز که از قراریکه خامه بلاغت رقم مختصری از وقایع نکاشت

بنوبت سرخیلان شیخ لشکر و راهنمای رعیت در عطا نعمت بصطرف و جانب رودی نهاد و در ادو قت

حاکم خان بسالار سلطنت و در اثنای راه سپاه مجملی آقا خان بکرمان و بسالار و سیستان از رات

وارد فتح نمود و پس عازم پیکار و مستعد کارزار شد و بعده دمنازل حمل حاکم لشکر از اقبال کار

و با قوام سربازان نصرت و مشهد مقدس بر داوود و بالکشه مسعود علی سلطان محمد ...

کوه نیه و خود سالار بایالت منصوب شده و دیار بلاد جوین مضروب سنه حاضر عام ثمانیه و مورد

گشت چون اعلیحضرت همایون پادشاهی در کلات توقف داشت بتسخیر آن قلعه کرده از جهات اقامت

سهراب خان غلام گرجی را که سردار عسکر مشارالیه بود لشکر با وجعی از جماعت بختیاری و عرب قلعه

کلات مأمور ساخت از آنجا که حکم ازلی بر نصرت دولت پادشاهی جاری و ملکی ساطع بود که از لشکر حضرت

پادشاهی سهراب خان بمجرد ورود به کنار قلعه آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری از راه جانب

بر آن قلعه فرستاده از اتفاقات مستحفظین جمعی از برج رد تا کنج برج نهال از چشمه آب و دیگر برج

رفیع مستحفظین تعرض نمودند لیکن سلم افراشته بعدها عقب غنیم بقبضه کوه نور دان بختیاری بشوان

دربش و قبرمان بازمین و سوار و برای مصاحبت سلم منتصب نهاله قرار برج علم گردون افراشته

و سهراب خان سالار از وقایع آگاه خبر شدند نصرالله مزبور بقدم تعجیل بقلعه درآمد و نصرالله میرزا

چون جمعیت بموقع قرار گرفت و علامات تسلیم بتعجیل بروز آمد سالار لشکر و دیده بجهت لشکر بتعیین

و لا علاج عیال و منسوبان خویش را جمعیت بعنوان شفقت در عرض سالار و ازغلامان میرزا

هر طرف بر تاخت و گرفت کاینات از خانهٔ نصرالله میرزا اشراف انصاری تعمیر کرد ...

و تن قضا را مر از تسلیم چاره نیافت لاعلاج میرزای زاده برخ میرزای سالار سلطنت ابقا شده وی را

مرد کرده است در عرض راه دو سه نفر از غلام و تفنگچی میرزا [illegible] بوده از اعلام جهت خدمت عازم حضرت

بایشان برخورده جنگ [illegible] او و اوش [illegible] اسیر کرده را از [illegible] و در تجربه [illegible] اخوند نصرالله

میرزا و الا مقام میرزا [illegible] نشسته کور و بالاخره نهانی [illegible] عزم [illegible] کشته شد و شاهرخ میرزا ابو تراب پنهان

از آنجا به [illegible] آشنا مخفی نمود اهالی و اجلاف عجم را از بزرگ و کوچک حتی رضا قلی میرزای مکفوف

البصر را از پی میرزا بدید و جمیع کنوز از معلوم و مرموز در جستجوی [illegible] حضرت [illegible] در

فرستاده از کلات به مشهد مقدس آورده در عرض [illegible] را بر [illegible] بالاتفاق

چون [illegible] سلطنت او [illegible] برادرش ابراهیم خان [illegible] عراق [illegible] اولاد عصیان

بر افراشت و صاحب [illegible] او [illegible] و [illegible] و موسی خان [illegible] و [illegible]

و اللهیار خان [illegible] افغان و عطاالله خان [illegible] حسب الامر نادرشاه [illegible] مقرر از [illegible]

و مغلوب تخت ابراهیم خان [illegible] سپاه [illegible] و [illegible] غلام [illegible] جلیسه [illegible] بصفهان

[illegible] و [illegible] [illegible] اسباب [illegible] [illegible] بعزم [illegible] اواز خراسان [illegible]

در سلطنت ابراهیم [illegible] مقابله و مقاتله کرد [illegible] قزلباش [illegible] ابراهیم خان اسیر [illegible]

[illegible] از هم [illegible] شاه [illegible] و ابراهیم خان [illegible] ابراهیم شاه مرحوم [illegible] [illegible]

کرا

دیگر

کوش [illegible] روس و روم [illegible] امرای خراسان [illegible] در مشهد مقدس شاهرخ میرزا را از گوشه [illegible] خفا

بر [illegible] فاتح خسروی [illegible] جمعیتی موفور [illegible] ابراهیم شاه نهادند در [illegible] مسکن [illegible]

استرآباد و [illegible] ارکان [illegible] شاهرخی [illegible] مقر [illegible] ابراهیم شاه [illegible] ابراهیم

[illegible] اوقات [illegible] شاهرخی نهادند [illegible] امیر علی [illegible] تفنگچی [illegible] در [illegible] علی

[illegible] ابراهیم شاه [illegible] سلطنت [illegible] قلعه [illegible]

در قلعه [illegible] عراق [illegible] قلعه [illegible] شاهرخی [illegible] آورد [illegible] شاه برادرش [illegible] شاهرخ

شاه [illegible] اهالی و اجلاف [illegible] [illegible] موکب شاهرخی [illegible] از [illegible]

بعضی بر [illegible] سلطنت [illegible] میرزا [illegible] مشهد

مقدس خلف میرزا [illegible] دختر [illegible] سلیمان صفوی [illegible] خاقان [illegible] شاه

سلطان [illegible] سلطنت [illegible] داشتند [illegible] سلیمان [illegible] مرحوم [illegible]

پس از آنکه روزی [illegible] و [illegible] معمای [illegible] مکفوف البصر [illegible]

[illegible] دیگر بار شاهرخ [illegible] سلطان [illegible] سلطنت

ولایت [illegible] امرای [illegible] خراسان [illegible] سال [illegible]

کرا [illegible]

امتداد یافت با سکه زر و خطبه دولت و جلالت خاقان سلیمان شان محمد حسن خان قاجار [illegible] ربیع الاخر

درج نواب [illegible] آب [illegible] خان اسکه [illegible] رضا [illegible] از [illegible] را [illegible] احوال [illegible]

الاختلال ایران یافت [illegible] هم در شهر و دیار ایران [illegible] بعد از [illegible]

نهم ذکر [illegible]

[illegible] نهالان [illegible] از [illegible] و [illegible] از انجمله [illegible] افغان [illegible]

[illegible] و [illegible] فوجی از افغان [illegible] اردو [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] طرف [illegible] و آمده [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

آقا [illegible] الملک [illegible] شاه جهان [illegible] اسلام [illegible]

نهال [illegible] جواهر [illegible] و [illegible] کابل [illegible]

[illegible] السلطنه [illegible]

[illegible] طرف [illegible] و آن [illegible] مبارکه [illegible] و فوجی [illegible]

رو [illegible] خان مغفور [illegible] کرده [illegible] محمود [illegible] فوجی از [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] آغاز [illegible] عزم [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] دیگر [illegible] مشهد مقدس [illegible]

شاه [illegible] اخرت

[illegible] و [illegible] حکم [illegible] [illegible]

[illegible] محمود میرزا [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] السلطنه [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] محمود میرزا [illegible] سلطان [illegible] الملک [illegible] محمود میرزا

[illegible] محمود [illegible] جلوس [illegible]

[illegible] و [illegible] سکه و خطبه [illegible]

بیان حکومت کریم خان زند در فارس و عراق و بعضی از ولایات آذربایجان

بر [illegible] کلام [illegible] کریم خان زند [illegible] طایفه [illegible]

در ملایر مقام و بصحرانشینی پرداخته اقوام [illegible] در [illegible] استیلای افغان باصفهان و ترکتازی روسیه

ببلاد قلمرو و جماعت مزبور بر [illegible] و [illegible] آنکه [illegible] ملک ایران بقبضه تصرف نادرشاه

افشار در آمده فتنه و فساد ایشان [illegible] افشار [illegible] قلمرو [illegible] سرابا

کوچانیده بطرف خراسان [illegible] اتراک [illegible] مزبور بر حسب امر [illegible] آنجا

با [illegible] زمان نادر [illegible] سلطان حسین

طایفه مزبور با [illegible] کوچ [illegible] کرده [illegible] اختیار [illegible]

زند در آن وقت [illegible] کریم موسوم بود [illegible] تحریر و تقریر [illegible] افسر [illegible]

کرد حکومت اصفهان را با ابوالفتح خان بختیاری [illegible] علیمردان خان بختیاری [illegible] صورت [illegible]

حاکم [illegible] از طایفه خود [illegible] جمعیتی فراهم [illegible] عزم [illegible]

ابوالفتح خان و قطع [illegible] اصفهان آورد ابوالفتح خان [illegible] لشکری [illegible]

بعد از [illegible] علیمردان خان منهزم و فراری [illegible] سپاهی جنگجو جمع [illegible]

کرد [illegible] کریم خان [illegible] لشکر [illegible] کریم خان [illegible] نفر

از [illegible] بعزم [illegible] شد چون خبر با ابوالفتح خان رسید

علیمردان

او نیز در مقام [illegible] و لشکر آورد در آن وقت سلیم خان [illegible] افشار از جانب شاهرخ شاه

سردار عراق بود وارد اصفهان گردید و بختیاری [illegible] معیر الممالک و محمد خان [illegible]

لشکری و صالح خان [illegible] ابوالفتح خان [illegible] ابراهیم شاه باصفهان [illegible]

و لشکری گران از هر کس [illegible] اتفاق [illegible] مزبور [illegible]

الوار [illegible] ابوالفتح خان [illegible] با لشکری آراسته [illegible]

نهاده در صحرای [illegible] معرکه [illegible] عظیم [illegible]

ابوالفتح خان [illegible] علیمردان خان وارد اصفهان [illegible] مزبور [illegible]

طرف [illegible] قلعه [illegible]

و شکست [illegible] علیمردان خان و کریم خان [illegible]

و قرار [illegible] دختر زاده [illegible] سلطان حسین صفوی [illegible] سلطنت [illegible] علیمردان

[illegible] ابوالفتح خان [illegible] قائم و کریم خان [illegible]

[illegible] ابو تراب [illegible] دختر زاده [illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] شاه اسمعیل نام نهادند

القصه

منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکه پادشاه مزین و زینت پذیر گرفت و اسباب دولت به جلالت او را از عمله و غلام

و توپچی و وزیر و مستوفی و داروغه از زرین و سیمین مهیا گردید بعد از انجام این مهام کریم خان سرداری

عراق [illegible] رفاقت ابوالفتح خان ایلخانی [illegible] مرکب [illegible] با جانب [illegible] کاردار

شاهی متوجه شیراز و قلع [illegible] استعداد صالح خان بیات [illegible] آقولاتی که صالح خان [illegible] از در [illegible]

در [illegible] فارس [illegible] مصالحه اتفاق افتاده شیراز [illegible]

امصار [illegible] تصرف اولیای دولت [illegible] ابوالفتح خان [illegible]

علیمردان خان [illegible] کریم خان [illegible] علیمردان خان [illegible]

از خلاف [illegible]

[illegible]

[illegible] کریم خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کریم خان [illegible] اصفهان [illegible]

و از لسم

خان رسید از صدر العلم شیراز متحرک و در موکب شاهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کریم خان [illegible]

[illegible] علیمردان خان [illegible]

[illegible] در میدان کین [illegible]

شمشیر [illegible] اسمعیل [illegible]

علیمردان خان [illegible] اصفهان [illegible]

متوجه قلب لشکر کریم خان [illegible] علیمردان خان [illegible]

[illegible] کریم خان مظفر و منصور [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

و علیمردان خان شخصی مجهول النسب در عتبات عالیات خود را بسلسلهٔ علیهٔ صفویه منتسب نموده پسر صفی شاه طهماسب نام
نهاده باتفاق مصطفی خان بیکرباش از جانب پادشاه بسفارت روم مأمور و بعلت قتل [illegible] در بغداد
بود بعد [illegible] پادشاهی برداشته موسوم بسلطان حسین ثانی ساخته کریم خان از اصفهان روی
بدفع ایشان نهاده در صحرای کرمانشاهان تلاقی روی داده بالاخره لشکر [illegible] علیمردان خان منهزم و [illegible]
[illegible] طرف [illegible] که در خلال احوال خبر رسید که آزاد افغان [illegible] احوال بطریق
اجمال مرقوم گردید با لشکری بسیار [illegible] علیمردان خان [illegible] کریم خان [illegible]
لشکر و علم جلادت بسوی وی برافراشت بعد از [illegible]
و شهر [illegible] شیخعلی خان و محمدحسن خان [illegible] افواج [illegible]
خود [illegible] کریم خان [illegible]
دشمن بسوی قلعهٔ پری [illegible] شیخعلی خان و محمدحسن خان [illegible] کریم خان [illegible]
قلعهٔ پری و محافظت عیال و اطفال [illegible] عازم اصفهان [illegible]
[illegible] فتح [illegible] عزم [illegible] قلعهٔ پری [illegible]
و آن حصار را محصور و بمصالحه قلعه را متصرف [illegible] شیخعلی خان و محمدحسن خان [illegible]

سلسله را با [illegible] کریم خان [illegible] خان نام [illegible]
و هزار [illegible] یوسف خان [illegible]
بعد از آن [illegible] مهام [illegible] دار السلطنهٔ اصفهان [illegible]
سکه بنام خود زده و جمعیتی فراوان از سوار و پیاده در موکب [illegible] کریم خان
از اصفهان عازم شیراز شد در آن اوقات صالح خان [illegible] حاکم [illegible]
خود [illegible] شیراز [illegible]
ملازمت صالح خان [illegible] کریم خان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

استخلاص شیخعلی خان و مهرعلی خان و خانوار و کوچ افغانیه را از ضبط افاغنه [illegible] مبین این

معنی آنکه قرار داد که چند نفر از [illegible] علیخان [illegible] محبوسین نفر را گرفته بند و بست [illegible]

اردو می گرفت در منزل از منازل [illegible] چند نفر [illegible] بهانه خود را با عیال و اطفال

در خیمه علیمراد خان [illegible] گشته و بقبضه شمشیر و طپانچه در میان اطفال

و اثقال پنهان داشتند [illegible] نفر از ایشان [illegible] قبضه سلاح [illegible] در اوقات زوال

که علیمراد خان در خیمه [illegible] مشغول [illegible] کار [illegible]

[illegible]

[illegible] علیمراد خان [illegible]

[illegible] عبدالرحمن خان [illegible]

[illegible] در موضعی موسوم به [illegible]

[illegible] در آن قرار [illegible]

رفته [illegible] علیمراد خان [illegible] علیمراد خان رسیده [illegible]

[illegible] علیمراد خان [illegible] پهلوی [illegible]

برکشید و پهلوی علیمراد خان را [illegible] از خیمه بیرون [illegible] از میان [illegible] قرار

بختیاری خویش را [illegible] به سلامت رسید چون [illegible] رسید جعفرخان [illegible] از [illegible]

صدمه و جرات [illegible] فارس [illegible] توقف [illegible] در کار

[illegible] رسید بعزم فارس از اصفهان حرکت نمود کریم خان [illegible]

احتشام عسکر [illegible] قال و جدال آزاد خان [illegible] مرقوم از اصفهان [illegible] شیراز

وارد شیراز [illegible] کریم خان جمعی از تفنگچیان [illegible]

[illegible] تفنگچیان [illegible] از

[illegible]

بصوب شیراز [illegible] صالح خان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] صالح خان [illegible]

فارس [illegible] اعلام [illegible] اصفهان [illegible] موکب منصور خاقان

[illegible] شیخعلی خان و مهرعلی خان [illegible]

[illegible] موکب جلال [illegible] آنحضرت

نگاشته جامه گلگون در بر ساخت که از مقابله اتفاق افتاد شیخعلی خان فرار و محمدخان بسر نیز جمعی
دلاوران ضیغم شکار را چاکر گفته بموجب حکم والا او را مقید بزندان روانه و ابو الفتح خان امیر
محمدخان قاجار قوانلو بعضی ایلات را که از سر و سر سول گفته جمعی فوج که از کریم خان رسیده
بی مقصد و پریشان گفته خلعت خود را آشکار گشته خبر ورود موکب مسعود خاقان مغفور بنواحی
اصفهان رسیده چون اعوان و انصار خود را مجتمع و علم جلادت و تهور بعزم مقابله برافراخت
در جلوی آن دستگاه صفاهان تلاقی فریقین روی داد بعد از کوشش بسیار راه فرار بر اختیار
و مع العلم شیراز را مأمن خویش ساخت با آنکه موکب منصور خاقان مغفور بدار العلم شیراز اراده
محصور و منهزم افغانیکه نگاشته باقی غنیمت روی از ان دولت تافته گریخت بری
به سمت خاقان سلیمان شأن متوجه بندر گشته کریم خان ولایت احمد
مازندران متصرف و افاغنه را بواسطه احکام لازمه مجبور باطاعت حکام ساخت

ذکر عزیمت کریم خان زند از شیراز بطرف عراق

بعد از وقوع این لشکر و جمعیت خاقان مغفور محمد حسن خان قاجار از طاهر شیراز کریم خان شیخعلی
خان با جمعی که پس از گریخته بزندان روز عزم اصفهان

کردن تقی خان که از شکر در روز کجا به خویش را
خبر بجانب فرستاده تقی خان از خلاف سرار گشته و راه نشسته بهر چار سال ارض جهت بر
بعد از روز کریم خان نیز واقف خاطر نموده او را بمرده مواضع منصب در هزار دو هزار
قاآن از بی اخذ او را بامور بهم ما ارده ساخته از دار العباد عرکت و کار طلبان نصیحت
آنولایت را مقر گوکبه خویش ساخت چون واقعه عزم افشار خاقان مغفور محمد حسن خان قاجار وقوع
در ملک و بر ساله از نیکمرد را بعزم تسخیر آذربایجان شیخعلی خان فرار در آنولایت قصد اقرار
بعد از طی راه کرده بنواحی جلالت بطرف آذربایجان ضمیمه احمد خان نامی از اقوام خویش را بایالت
جلادت کیش تسخیر مملکت کرمان و آذربایجان فتحعلی خان افشار که حکمران ارومی نیز جمعیت
خمسه عراق مقر گوکبه کریم خان گفته خبر رسیده مخالف به ایلات سپاه از اردوی متوجه دار السلطنه
تبریز کریم خان نیز از محال خمسه الوند جلالت باصفهان روانه در تبریز آن کوه را
و دو ماهی رجال انفاق و تقابل روی داده دلیرانه امیران شیر جنس خونریز از تحصیل ابی تاحیه
رو گشته چون سپاهی لشکر آتش غیرت عثمان آمده بالا حر ان تمام غنیمت ها بیکار آراسته و تاراج حالیان
خیمه و سکولات آفت جان بعزم هستی جانها رخ گشته دلیران شیراز فخر اردوی دلیجان تا روز

اگرچه آغاز بهار و گلبن‌ها از دم باد آب حیات چون زلف پرچین و چهره مشکین بر رخسار چمن پرتو افکن بود
معهذا هنگام کشیدن خنجرهای برّان چون زبانه آتش جهان‌سوز سینه مبارزان آغاز کاوش گشته و سبزه
خون از چشمه‌ها چون چشمه‌ها روان لشکر قهرمان تیغ‌ها در بلندی و پستی کریمخان [illegible]
ریزی لشکر آشفته بازار رضاخان نیز به محافظت کوه‌های کریمخان و سرکردگان فرار
همان نمودند فرار را بر قرار اختیار و غارت گنجینه‌های بسیار را روی برگاه نهادند کریم
خان در تعقیب لشکر خویش تا پای کوه همین پا رکاب ایشان همه خویش اسباب خزانه به
دارالسلطنه معهودی از انصار رسند ان زده با لشکر در جمع تختی کف آقا محمدخان
قجر نظام‌الملک چون فرار اختیار نمود خاطرش متزلزل گردید و روی فرار
بطرف ارومی نهاد کریمخان بعد از خبر فرار رضاخان و لشکر رسید غنایم بسیار
بکار نیستند مصروف خزانه غنیمت بسیار فوج فوج با در بیچو غنایم را
بعلاوه جان شیرین سفر القصه چون لشکر رسید موضعی که هزاران نیزه‌ها بیابان
سرایر با حضار رضاخان و قرابان روانه ارومی مرحمت نمود لوای عزیمت بلند اردوی شفقت
دانشمند به محاصره کوه قلعه قرحان از دست با جاسوسان سرکرده کریمخان الملوک بسیار

قلعه ارومی شفیع‌خان زند غیرتمند خود را طالع و قاپش بیافت اوج گرفته بود که در آن دار الضراب شهر
بنیاد مهور ساخت چون نظرعلیخان برادرش سرکرده‌ای گیلان بعد از این شاهزادگان حاکم بود
از آن جا لشکر نمود رفته نظرعلیخان با مصالحه رفته از دست او بیرون رفته به زور و ستم بود او را گرفته
محبوس و روانه نمود کریمخان در مقام دلجوئی او بر آمده و از دست دوستی اطلاق نمود و او را برگزیده
ارکان دولت کرد و چند ماه فرستاده آورد را و وعده مولودی داده چنان لشکر آورده اش را به
اعزاز و احترام با فوج‌های فراوان از انجمن عراق رسیده زکیخان با هم جمع تختیابی ایلات و طوایف علیمراد خان
و الله مهدیخان زند در اصفهان جعفران عصیان داشت گرفته نهاد بنای عزیمت عراق بالا زد و قصاب و فرار
و کاظم خان فراچه داغی و بنا خان قاجار و شهباز خان و جمعیت خان دنبلی و [illegible] کان حسنعلی
خان را تصرف کرد اردوان و حاجی حسن خان کلهر و حاکم نخجوان رضاقلیخان برادرش نصف خان دو
پیکر و کیخه و حاجی علیمراد خان حاکم اصفهان بنا بر قرار داد علم همت تصرف عراق
برافراشت بعد از ورود باصفهان چون زکیخان عازم اصفهان گرداند با علیمرادخان بطرف اردبیل رفته نظر علیخان
زند برادر شفیع‌خان بر فرصت داده بامور ساخت نظر علیخان اقتضای ارتباط او را فرستاد تعرض
او را قلع شد زکیخان از میدان فرار و جمعی را اطاعت کرد محاصره ناگزیر تقصیر او عفو مقرر داشته و علیمرادخان

نیز بجوار روضهٔ مولا مطلب خان والا عرب سازد [illegible] و غافل [illegible] بنا و روضهٔ منوره که معصومهٔ
علیها السلام بود کریم خان کس فرستاده او را آورده و از سر جرایم او در گذشت چون کوکبهٔ جلال کریمخان
بمجمع [illegible] رسید فتحعلی خان [illegible] از آنجا [illegible] و از راه [illegible] روانهٔ خرم‌آباد و آن محال شد
تمشیت مال از شیخ برکات کعبی کرده [illegible] متوجه شیراز گردید و در سال هزار و صد و هفتاد و [illegible]
[illegible] نظم شیراز اوقات را مصروف بنا [illegible] و [illegible] بنا [illegible] امیر [illegible] خان [illegible]
نامور صادق خان برادر خود را با [illegible] به فارس [illegible] نصیر خان لاری و نظر
علیخان [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] تصرف [illegible] که هریک از امور [illegible] معتبر بود
بانجام رسید مراجعت [illegible] در اواخر [illegible] کریمخان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] در روز [illegible] آمد باران [illegible] در سال بسیاری از آنجا در [illegible] ارض [illegible]
مطعون [illegible] سلطنت ضبط اخلاف [illegible] مورد [illegible] و ربط [illegible] کرمان
[illegible] اموال [illegible] عمر [illegible] کریم خان [illegible] خان [illegible]
عمر [illegible] مطاع [illegible] غیر منصرف [illegible] صادق خان [illegible]
فرستاد [illegible] تصرف و [illegible] خان [illegible] و صادق خان [illegible] سلیمان آقای

مسعود [illegible]

مسلم و اعیان بصره را [illegible] بطرف شیراز [illegible] جندی طوایف اعراب
بلوک اطراف بصره بخصوص طایفهٔ منتفق [illegible] صفوف [illegible] بار گران خدمت بصره را محکم
[illegible] از طریق طغیان در آمده [illegible] محمد [illegible] تنبیه ایشان از بصره [illegible] مقابله [illegible] پرداختند
[illegible] مزبور [illegible] آب [illegible] لشکر عجم [illegible] آگاه
و از مجاری احوال [illegible] کشته [illegible]
از طرف آب [illegible] آتش [illegible] ایشان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] علیمحمد خان [illegible] بصره [illegible]
[illegible] و [illegible] خود [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سال [illegible] و صد و [illegible]
[illegible] عراق [illegible] شیراز [illegible]
و [illegible] میرزا جعفر [illegible]
[illegible] صفات [illegible] اطلاق [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] آقا محمد خان [illegible] اصفهان شد بعد از چند روزی حکومت آن ولا را به
[illegible] کریم خان از طهران عازم دارالخلافه [illegible] منصب [illegible] ممالک [illegible] رسید
خوشنویس [illegible] نسخ [illegible] اصفهان [illegible] مسجد [illegible]
دارالخلافه [illegible] اصفهان [illegible] اشرف [illegible] آخر [illegible]

ذکر بیان شورش [illegible] بعد از کریم خان [illegible] سلسله قاجار و حکومت ابوالفتح خان ولد کریم خان و علیمراد خان [illegible]

بعد از کریم خان نظر علی خان و [illegible] شیخ علی خان و [illegible] خان ولد [illegible] محمد [illegible] ابوالفتح
خان ولد اکبر کریم خان [illegible] محمد علی خان پسر دیگر کریم خان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] زکی خان [illegible] ابوالفتح خان را [illegible]
[illegible] علیمراد خان [illegible]
خان [illegible] قاجار [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible] کریم خان [illegible] علیمراد خان [illegible] بصره [illegible]
[illegible] بصره [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] علیمراد خان [illegible]

[illegible] از طهران [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] شهر [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] ابوالفتح خان [illegible] ابوالفتح خان [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible]

علیمراد خان چند روزی در اصفهان [illegible] ابوالفتح خان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیمراد خان [illegible] حکومت ابوالفتح
[illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] علیمراد خان [illegible] اصفهان [illegible] عراق [illegible]

در سر جای مالکیت با همایون نشیند واقع آید علیمرادخان بتخت سلطنت اعراق آسکن اصفهان نمود جعفرخان مغفور را
حریف اذیت فرار نعاس و علیمرادخان وارد اصفهان و جعفرخان کسی شیراز لشکریان عراق بالقصد شیراز
بتسخیر شیراز کرانشت فرار محاربات لشکر عراق معزا گشته و با شیراز رجعت و تصرف نمود قصد خلال
با اولاد جعفرخان غیر جعفرخان مکیرالدوله الرسن بعد از تنبیه و ابوالفتح خان محمد علیخان اسم لطفعلی
کریمخان زاده و حسن صادقخان بعد از جلیه بتسخیر و رسید علیمرادخان بی عم خود را بعد لشکر ...
بعد از فوت صادقخان قرار ... تو عزو رکنست **تمهید بساط سلطنت خاقان خلد آشیان محمد شاه قاجار**
سابق نگارش یافت که خاقان خلد آشیان محمد شاه قاجار از کوشش چرخ کجرو در ایام توقف کریمخان
برسم گروگان در شیراز تشریف داشتند از اتفاقات حسنه روزیکه کریمخان از دنیا رحلت ... وطن العراق
تشریف فرما شدند آنحضرت با ده نفر از ایلات ... صحرا از شهر نهضت و بعزم ... معین
حرکت فرمودند عصر آن روز اکثر درباریان در گشتند دروازه شهر را بسته و سلسله دولت زندیه گسسته و قصر ارکان آن
از صرصر تقدیر گسسته دید هنگام براق فرشته ... با زندیان ... بسته قصر ملک
ایران ... اگر ... که ... جلوس ... چون شاه ... بخت اقبال ... روز
صفحه ... از آن ... صف ... در کاب ... منصفه زندیان ... مقدم زندیان

و چون مسعود آنحضرت را از مواهب مالک الملک عظیم دانسته سردار زند را قصد و تسکین حاجی حسن
مشغول شده آنحضرت ... ولایت استرآباد ... لشکر ... از آنجا ... همان ... السلطان
... دلیل ... علیمرادخان ... بحضور شیراز استقلال یافته محمد حسن
خان ... علیمرادخان ... لشکر ... زند ... طهران ساخت
... خاقان خلد آشیان ... مازندران بالغ

محمدشاه

... در شهر طهران ... جعفرخان ... سر
مأمور طهران ... استقلال محمد ظاهرخان ... قلعه طهران ... جعفر
قلیخان ... همدان ... طهران محمد ظاهرخان
محاربه ... قلعه طهران محصور ساخت ... از قلعه ... از
نمود چون علیمرادخان شیراز را بتصرف و از تسخیر ... استقلال ... لشکر
مرجع ... از آنجا ... شیخ ویس خان ... مرتبه
مرتبه سالاری لشکر ... شیراز ... از ... تبریز ... عقب
... السلطنه اصفهان ... شیخ ویس خان ... در ...

و بنوشتجات و مواعید کاذبه قلوب اهل آنجا را رابطه و جهت بر الفت مستمال ساخته که آنسال [illegible] لودان
به تسویلات او فریفته و بنجا خاطرشان [illegible] مواعید در دو غنیمت کردند جمعی از رؤسای الوار نیز بلی
بوی پیوستند طالع بایا و در خاطرشان ... رزم را سپرده تا ابرام آنکه متابعت او را مایل گشتند خان
علیمرادخان عزم معهود را با بیطالتی بنی تکرار از و در دولت علیمرادخان اختلال دیده صلاح در حصن جزیره
در کنار ... بنام او کسی مشغول کرده عرصه ... از مخلفی و ... نمی از ... امیران که ... کردیده
توسن عزم در عرصه مطلب ... منزل ... به قریه ... گرمسیرات کرد و در ... گری سعی از آن
عاصف و برق خاطف ... و ... از ... کار ... بسیاری که ... زن و زرادخانه و احمال و اثقال کوهی بار
از صغار و کبار ... از ... بر سپه کشی ... حمله ... از ... آن لشکر دارن
منابر ... سپاه زی ... حسین ... کوی ... دلیری ... انداخته ... در قلعه اران
... بسالار بالار ... نمی ... از اعمال ... و از ... دیگر
با ... خاقان خبر ... را عازم ... گشته و از ... قلب لشکر
آنگه ... از ... و ... آمد و ... مضیف
... محمد ... زا با ... از ... اصفهان ... دلاور ... المنون اسدالله

دو

ساخت بعد از عبور لشکر از جرکلا و حمزه نامی بهلوداری سپاه ... جمعی ... آن معبر ... طرف ... معرض
سالار ... با ... از ... آن کار ... کشیده از خلف ... لشکر و از
آنان ... از ... بود ... از ... کرده ... از
رکنا ... و در ... الوار ... آغاز ... هنگام ... حیله
ازینجا ... دو ... صحرای ... خضر ... نهاد ... آنجا ... بر ... اراضی ... فارس
در آنجا ... دلاوری ... آنکه ... بها ... جمعیت ... ایشان ... محمد ظاهر خان ... حاکم
دلاوران ... حسین ... لشکر ... بسیاری ... خود
خان ... طهماسب ... علیمرادخان ... عرض ... استقلال
و ... صادق ... صاحب ... ابو ... دولت ... و ... ایران
خبر ... علیمرادخان ... کشته ... خان ... در ... از
و ... در اصفهان ... صوب اصفهان ... شهر ... الاعلی ... از
... و ... در ... اصفهان ... حکومت ... در اصفهان
... کشید بیان حکومت جعفرخان زند برادرزادهٔ کریم خان و بعضی از انقلابات فارس ... سال

چون باقرخان خوراسگانی حاکم اصفهان از فوت علیمرادخان مستحضر شد خزاین را متصرف و اسباب حکمرانی و
استیلا فراهم و چند روز لشکری را که در رکاب علیمرادخان و خانوارشان در اصفهان بودند تحت حکم خود نموده در نیم
جعفرخان از نطنز عازم اصفهان شد و بهرام [illegible] و اولاد [illegible] خوشا [illegible] مشغول گشت
باقرخان از [illegible] جلوس نا [illegible] نقش [illegible] لشکر [illegible] بمقابله جعفرخان [illegible]
جماعت ایلات [illegible] جعفرخان [illegible] بقائمه [illegible] ایلات [illegible] محمد [illegible]
منازل [illegible] جعفرخان [illegible] علیمرادخان [illegible] خبر رسید [illegible]
قاجار [illegible] عراق [illegible] لشکر [illegible] بسا [illegible]
حملی [illegible] کافوری [illegible] فراش [illegible] بهاری [illegible]
[illegible] سحاب [illegible] بهاری [illegible]
کلهای [illegible] جعفرخان [illegible] بمقابله
دهای [illegible] موکب [illegible] اتفاق افتاد [illegible]
احمدخان [illegible] جمعیت [illegible] فرار [illegible] اصفهان [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] بعضی از لشکر [illegible]

[illegible] اختر را آمد
[illegible] قیصر و فغفور [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] و چند روز توقف [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible] علیمرادخان حاکم [illegible]
با خیل لشکر [illegible] اصفهان [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] حاکم اصفهان [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] اسمعیل خان [illegible] اصفهان [illegible]
در قصبه [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] اسمعیل خان [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] حاکم خمسه و [illegible]
[illegible] خان [illegible]

روی مجال بی‌سببی جعفرخان نهاد در حوالی اصفهان تلاقی دو روی داد بعد از اندک کوششی جعفرخان منهزم

و به شیراز [illegible] ولایت خود را که [illegible] مستخلص اصفهان [illegible] در دار السلطنه مزبور قشلاق [illegible] شهر [illegible] ببوسند

در خلال آن حال اسمعیل خان و محمد حسین خان عرب عامری [illegible] و جندق [illegible] دار العبادة [illegible]

قارالع اصفهان قالب از امیر محمد خان طبسی [illegible] را مدینه [illegible] سیصد [illegible]

ایشان [illegible] جمع آوری [illegible] اصفهان [illegible] گذاشتند جعفرخان

فوجی را با استقبال مامور [illegible] در بلوک براآن [illegible] اصفهان اعراب مغرور [illegible] لشکر جعفرخان منصور شدند

چون ایام نوروز [illegible] و ترک [illegible] تاج [illegible] بر تخت زرین [illegible] حمل [illegible] نهاد [illegible]

[illegible] انتقال [illegible] شاهان [illegible] از [illegible] مطالبجات [illegible] خاقان خلد آشیان

از دار السلطنه طهران محرک لشکر منصور گشته بعض [illegible] ملاطفت [illegible] بر [illegible]

تسخیر دار العبادة یزد قاله [illegible] محمد حسین [illegible] و [illegible] حاکم [illegible]

و با میرزا [illegible] امیر محمد خان طبسی [illegible] امیر محمد خان [illegible] روز [illegible] جعفرخان [illegible]

بود [illegible] منصور [illegible] امیر محمد خان [illegible] جعفرخان [illegible] کرم [illegible] لشکر

جعفرخان [illegible] آمد [illegible] نام [illegible] جعفرخان مغلوب [illegible] شیراز نمود [illegible]

اواخر بهار [illegible] تصرف اصفهان [illegible] از شیراز [illegible] [illegible] آمد

[illegible] علیقلی خان قاجار [illegible] محمد شاه قاجار [illegible] اصفهان [illegible] بعضی [illegible] فوج [illegible]

[illegible] قصبه [illegible] قصبه مزبور [illegible] جعفرخان [illegible] امور [illegible]

[illegible] و [illegible] شنبه [illegible] جعفرخان [illegible] آن [illegible] روی

با اصفهان [illegible] علیقلی خان قاجار [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] و [illegible] کلمه

[illegible] طهران [illegible] جعفرخان [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] پس [illegible] فرار

[illegible] شیراز [illegible] ابراز [illegible] نهار

[illegible] اسمعیل خان و حاجی علیقلی خان [illegible]

مکفوف البصر [illegible] علیمراد خان [illegible] محبوس [illegible] ضعف حال [illegible]

[illegible] غلام [illegible] بر [illegible]

چار [illegible] خان [illegible] شیراز [illegible] گشته [illegible]

در سال [illegible] هزار و [illegible] ذکر حکومت لطفعلی خان ولد جعفرخان زند در فارس و انقراض دولت آن طایفه در سنه [illegible] اتفاق افتاد

در هنگام مقتول شدن جعفرخان لطفعلی خان پسرش با نظام مهام بندر عباس رفته بود چون صید مراد خان

برادر و اقربای جعفرخان را بسته حکومت فارس یکسره [illegible] به احکام متعدد به سرکردگان سپاهی همراه [illegible]

مرقوم داشت [illegible] را به خدمت [illegible] و امور [illegible] سرکردگان بعضی احکام [illegible] سر ایشان او را گرفته بفرستند [illegible]

پس سر [illegible] را شکافته [illegible] سوار [illegible] بندر ابوشهر گرفت

صید مراد خان چون از این معنی مطلع گشت [illegible] برادر خود را با فوجی از لشکر روانه بندر ابوشهر نمود

در عرض راه قشون [illegible] متوجه حضر [illegible] لطفعلی خان [illegible]

و اینها را [illegible] خبر [illegible] شیراز رسید مراد خان را گرفته [illegible] حکومت [illegible] لطفعلی خان [illegible]

بندر [illegible] شیراز [illegible] صید مراد خان را [illegible] ساخته لطفعلی خان [illegible] شیراز

بر مسند حکومت [illegible] چون هنگام نوروز [illegible] کوتوالی

[illegible] سرا [illegible] دختران [illegible] ضعیف [illegible]

در زیر لحاف [illegible] اعتدال مزاج قوای طبیعی و [illegible]

[illegible] خبر رسید [illegible] خان [illegible] بعزم استخلاص فارس [illegible]

محمد شاه قاجار [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible] شهر [illegible] لطفعلی خان

[illegible] لشکر [illegible] شهر [illegible] آن [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] قرار [illegible] کرد [illegible]

[illegible] جلال سلطنت [illegible]

[illegible] ستوران [illegible]

[illegible] گلوله [illegible] آن [illegible]

[illegible] گلوله [illegible]

[illegible] گلوله [illegible] شیراز

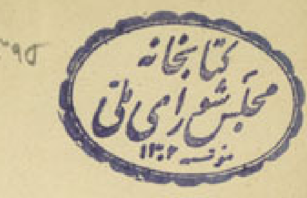
[illegible] آن [illegible] زیرا که اگر [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

و [illegible] حصار [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]



برحسب فرمایش مهرآسایش نسخهٔ تاریخ ابهت و جلال فاتح التواریخ عظمت و اجلال فرزانهٔ سپهر عزت

و بختیاری و شیرازهٔ بستان نیکنامی و کامکاری سرفصل دفتر فتوت و فتوت زانکه و سرلوح صحیفهٔ مروت

و مفخر زینت دیوان عراق پروری و معنی قافیه نکته‌سنجی مخزن الاسرار گوهر زیبا و حبیب

تاج المآثر زرکش شرکا و صاف گنج ترقی و کشف رموز فایق میزان عدل و علا معیار

دانش و دریا کرم و گنجینهٔ سخا قاموس هنر قصبهٔ تمیز نهایت همدلی و نیز ... و امیر امرا مرتبهٔ

اکرم افخم اعظم مرکز ارکان معظم مفخم شرف خاندان مجد و سلسله خان سلطان افتخار الدوله العلیه العالیه

مقرب الحضرت العلیه مؤتمن السلطان علاء الملک ابدالله دولته و شوکته

